۲۵

اوراقی که از آغاز این کتاب ساقط شده است :

دیباچه و مقدمه - قسم اول (تاریخ پیغمبر و آدم) و اندکی از فصل

اول از قسم دوم (کیومرث - هوشنگ - تهمورث

و جمشید)

دوازده فرسنگ طول بود و ده فرسنگ عرض داشت و در اندرون مربع
دو مزارع بود و شهر همدان و شهر طوس و پل سنگین بر دجله چون اسکندر
آنرا دید گفت اثری عظیم است پادشاهان فرس را آن را ایشان کافت آتش
بابکیان خواست که اثر آن عمارت کند دستش نداد و از زنجیر جسر بست
مدت پادشاهی جمشید هفتصد سال بود و در آخر از ضحاک بگریخت و صد سال
گرد جهان می‌گشت و وفات یافت **ضحاک** از نسل سیامک بن کیومرث است
فارسیان او را لقب دهاک گفتند یعنی صد و ده عیب است چنانکه می‌گوید کوتاهی
و بیداد کردن و بیشرمی و بسیار خواری و بدزبانی و دروغگویی و شتاب
زدگی و بددلی و بیهودگی عرب لفظ دهاک را معرب کرده ضحاک
گفتند خواهرزاده جمشید بود بر وی خروج کرد و پادشاهی از وی بستد ظالم
و ستمکار بود و آخر دو کتفش را او را دو غده پیدا شد و دوش از رنج سرطان
پیدا شد مجروح گشت و درد می‌کرد و تسکین آن مغز سر آدمی بود از حکم او خلقی
بیشمار بدین واسطه کشته شد و مردم از او در [illegible]
آهنگری بود کاوه نام دو پسر داشت ایشان را جهة کشتن [illegible]
فریاد برآورد و پوست آهنگری بر چوب کرد و دوان

بمخالفت ضحاک بر وی گرد آمدند و او بفرمود تن پوست و به بیت المقدس فرستند
و ضحاک را بگرفتند و براندختند از آثار ضحاک کنگ دز بود در بابل مدت
پادشاهی او هزار سال بود **افریدون** بن اثفیان از نسل جمشید بود و فریدون
بر ضحاک خروج کرد و او را بگرفت و در کوه دماوند بند کرد در چاهی و آن روز
که بر وی مستولی شد آن روز را مهرجان نام نهاد افریدون در آبادانی جهان
و عدل و داد کوشید آن پوست آهنگری که کاوه بر سر نیل درفش برافراخته بود
بر خود مبارک دانست آنرا بجواهر ثمین مرصع کرد و درفش کاویانی نام نهاد
و بعد از و پادشاهان بر وی افزودند تا بمرتبه رسید که تقوم از حصر بهای آن
عاجز گشت و در فتح قادسیه بر دست مسلمانان افتاد و در لشکر بخش کردند و
افریدون را سه پسر بود مملکت بر ایشان بخش کرد دیار مغرب را تا رود فرات
به پسر مهتر سلم داد و دیار مشرق را تا رود جیحون به پسر میانه تور داد و میان
ملک که تختگاه بود ایران منسوب به پسر کهتر ایرج داد برادران مهتر جهت فضیلت
[illegible] بر د تر داد او را بکشتند و سر پیش فریدون فرستادند
[illegible] نده بود فریدون او را به پسر خود داد و منوچهر از وی متولد شد
[illegible] ت کرد تا چون بمردی رسید سلم و تور را بکشت و سر ایشان را

پیش افریدون فرستاد از آثار فریدون باره و خندق شهر ساخت و
افریدون افسونها نکو میدانست نیرنگها را قمعی از شهر دفع رنجها را ساخت
خر بمادیان در عهد او کشیدند تا استر حاصل شد در عهد او کوس فیل دران
برادر ضحاک بر ولایت بر و مستولی شد و دعوی خدایی کرد فریدون سام
نریمان را بجنگ او فرستاد و میان ایشان محاربات عظیم رفت آخر ظفر
سام را بود و کوس را بمطاوعت او در آورد و نمرود بن کنعان از نسل کوس
افریدون بعد از قتل ایرج پسر وفات یافت مدت پادشاهی او پانصد سال بود
و از سخنان اوست که روزگار کارنامه کردار شماست بر آنجا کردار نیکو باید
کاشت **منوچهر** بن مشخورنر زاده افریدون است و چون فریدون
در گذشت بحکم ولی عهدی بپادشاهی نشست و بهر اقلیمی پادشاهی و بهر دهی
دهقانی بگماشت و او جهان پهلوانی عالم را بسام نریمان داد و نهر و شط
حفر کرد و بعراق آورد و بوستانها ساخت و انواع اشجار و ریاحین از بیشهها
و کوهها در آنجا نقل کرد و بعمارت عالم مشغول شد چون ایام دولتش بشصت سال
رسید افراسیاب از نسل اشک دی کرد و منوچهر [illegible] ستان
شد افراسیاب ازو نتوانست شدن پس صلح کرد بر [illegible]

افراسیاب را باشد و بازگشت هم در زمان وی باری تعالی شعیب پیغمبر
علیه السلام با ولاد مدین اسمعیل فرستاد و موسی و هرون علیهما السلام
بفرعون مدت سلطنتش صد و بیست سال بود بعد از آنکه در گذشت نوذر
بن منوچهر بعد از پدر بپادشاهی نشست افراسیاب با او مخاصمت کرد و میان
ایشان محاربات عظیم رفت نوذر اسیر شد و بحکم افراسیاب کشته گشت مدت
ملکش هفت سال بود افراسیاب از نسل تور بن فریدون بعد از قتل نوذر بر ایران
مستولی شد قتل و غارت عام کرد و در خرابی این ملک کوشید و عمارات
و نکات و کاریزها بینباشت و درختان ببرید و درین حال سام نریمان
وفات یافته بود و زال پسر سام ورا از ایران براند و پادشاهی به زو بن طهماسب
داد و استیلای افراسیاب بر ایران دوازده سال بود زو بن طهماسب
بن منوچهر و در بعضی تواریخ او را زاب نوشته اند و در سن هشتاد سالگی بمدد
زال پادشاه شد و در عمارت ملک سعی نمود تا ملک معمور شد و اخراجات
پادشاهان ماضی که دست افراسیاب بدو رسیده بود بخراج صد و دو ساله
خود که از آثار او رودخانه در دیار بکر است که آب از خمر کردانید و بدجله
... رودخانه دیها ساخت و چون او مسن بود در حال حیات

٣

پادشاهی به پسر داد مدت پادشاهی او بروایتی پنج سال و بعضی گفته اند
یازده سال و بروایتی سی سال گرشاسب بن زو بن طهماسب در حال حیات
پدر پادشاه شد و بعضی گفته اند برادرزاده اوست و در نظام التواریخ آورده
که مادر او دختر ابن یامین بن یعقوب است علیه السلام و همچنین نقل کرده که رستم
دستان از نسل اوست افراسیاب با او جنگ کرد و در آن جنگ کشته شد
مدت سلطنت او بروایت نظام التواریخ سی سال و بروایت صاحب تاریخ گزیده
شش سال و بعضی از مورخان پادشاهی او را مسلم نداشته اند والله اعلم

فصل دویم در ذکر کیانیان ده پادشاه بودند مدت ملکشان هفتصد و سی
و چهار سال بوده اول پادشاه ایشان کیقباد بن زاب بن زو بن طهماسب
بن منوچهر بمدد زال و پسرش رستم ایران از افراسیاب مستخلص کردانید و او را
ملک صافی شد و او جهان پهلوان که این زمان امیر الامرا میخوانند برستم داد
و ده یک خراج بتجهیز لشکر نهاد مردم در عهد او بکشاورزی کوشیدند و فرسنگ
او پدید کرد مدت پادشاهی او صد سال و دار الملک اصفهان بود و آنرا گور نیز گردانید
و یک نیمه عراق که در آن حد و دست از توابع او کردانید و از پیغمبران که در
زمان او بوده اند خضر و الیاس و الیسع و شمویل علیهم السلام کیکاوس

این نوشتم تا بماند یادگار
من نمانم

بن کیقباد کردهی گویند که نبیرهٔ کیقباد بود و بوصیت کیقباد پادشاه شد
و بعد از مدتی بجانب مازندران رفت و آنجا گرفتار گشت رستم زال براه
تنهائی جریده بمازندران رفت و ملکهیان مازندران را بکشت و کاوس را خلاص داد
و با پادشاه مازندران نیز جنگ کرد و او را نیز بکشت و کاوس را بدار الملک
رسانید و دیگر باره کاوس بهاماوران رفت و گرفتار شد رستم لشکر کشید
و با پادشاه هاماوران و مصر و شام و روم جنگ کرد و ایشان را بکشت و کاوس را
مظفر گردانید و بتختگاه آورد کاوس بمکافات خدمات و مهمات بزرگی برستم داد
و او را بپهلوانی و امارت پادشاهی بنشانید بعد ازین رستم بر سبیل شکار بشهر
سمنگان رفت و دختر پادشاه آنجا بخواست و سهراب حاصل شد و چون بحد
بلوغ رسید با لشکر افراسیاب بجنگ کاوس بایران آمد و بدست رستم ناشناخته
کشته شد با درنکین خواستن آمد رستم را خوشدل کرد و از دو فرزند
نزاد کاوس دختری را که از نسل گرسیوز ایرانیان از توران بدست آورده
بودند بخواست و سیاوش از وی بزاد بسیار خوب صورت بود و سیاوش
بسبب تهمت سوداوه زن کاوس که بر او عاشق شده ملک پدر بگذاشت و با
سپاه ترکستان پیش افراسیاب رفت و افراسیاب دختر خود فرنگیس نام را

بدو داد و چون فرنگیس حامله شد سیاوش بقصد گرسیوز برادر افراسیاب
کشته شد چون خبر قتل او برستم زال رسید سوداوه را بکشت و با لشکر
ایران بترکستان رفت و با افراسیاب جنگ کرد و او را منهزم گردانید
رستم تا مرز فرهنگ زمین در ولایت ترکستان خرابی کرد و قتل عام رفت
و مدت پادشاهی کاوس صد و پنجاه سال بود در نظام التواریخ آورده
که از پیغمبران و حکما که در زمان وی بودند داود و سلیمان و لقمان علیهم السلام
او رصدی در بابل و یکی در بغداد بساخت **کیخسرو** بن سیاوش بن
کاوس بعد از قتل پدر بچهار ماه از فرنگیس متولد شد چون بحد بلوغ رسید
گیو بن گودرز از ایران برفت و او را بیاورد و در راه با لشکر افراسیاب محاربات
رفت و گیو مردیها نمود و بی کشتی از جیحون عبور کردند در ایران طوس پس
بن نوذر جهه فریبرز این کاوس او در کار پادشاهی تنازع کردند قرار
در فتح در بهمن بار دبیل نهادند فریبرز از آن عاجز شد کیخسرو او را
فتح کرد و پادشاهی بر وی قرار گرفت و لشکر بجانب افراسیاب فرستاد و
میان لشکر ایران و ایران و توران در عهد او تکرار محاربات رفت از طرفین
ظفر و هزیمت می بود و مردانگی رستم درین حرب مشهور است و در آخر

از سرو طرق دوازده پهلوان منهزم کردند تمامی پهلوانان توران بر دو
پرانیان کشته شدند و شکست بر تورانیان افتاد و این جنگ را دوازده
رخ خوانند پس از این کیخسرو خود بجنگ برفت و بزرگ خوارزم مصاف
دادند شیده پسر افراسیاب بر دست کیخسرو کشته شد و افراسیاب منهزم
گشت و کیخسرو از عقب برفت و گرد جهان میدوانید تا بر در آذربایجان
بر دست هوم اسیر شد کیخسرو او را بیاورد در پیش کرسیوز بمنزل فنا رسانید
شصت سال پادشاهی کرد پس لهراسب را ولی عهد کرد و از پادشاهی کرانه
کرد می گویند که کیخسرو در کوه زیبا نکوه گیسلو به درد و نمرد و در عهد او آتشکده
عظیم در کوهی که میان عراق و فارس است و آنرا کوشید خوانند پیدا شد
مردم از بیم آن آبادانیها گذاشتند کیخسرو لهراسب و آن آتش را بکشتند
و بر آن کوه آتشخانه ساختند و آنرا دیر کوشید خوانند و از سخنان اوست
که سعادت در مساعدت قصانت و مشاهیر حکما که در عهد او بودند فیثا
غورس بوده است بلمیند داود نبی و لقمان حکیم **لهراسب** بن ارند شاه
بن کی بن کیقباد چون خسرو را پسر نبود پادشاهی به وی داد و چون مرزبان
او را مدار نبود ندیر دل او کار گران آمد چنانچه فردوسی فرماید **نظم**

همی هر کسی در شگفتی نماید ❊ که لهراسب را شاه باید خواند ❊ لهراسب
چون بر تخت شاهی نشست دیوان عرض لشکر نهادند و جهت لشکر یا نقد زر
باره تعین کردند و امرا را بر تخت زرین نشاندند و بجهت خود سرا بر زدند
و همواره بتسخیر ممالک و ملوک مشغول می بودند تا بتسخیر اقالیم بکشود و داد
که بخت النصر که بمحاربه رحیم بن سلیمان رفت و بیت المقدس خراب کرد
کماشته وی بود و فارسیان بخت نصر را رهام گویند پسر گشتاسب را
هوس پادشاهی بود پدرش بدو نمیداد بخشم بجانب روم رفت و دختر
قیصر روم را بنکاح در آورد و بسیاری از ولایات در ملک قیصر افزود
و قیصر بقوت او آهنگ ایران کرد لهراسب را معلوم شد که قوت قیصر
بواسطه گشتاسب است تاج و نگین پیش گشتاسب فرستاد و پادشاهی بدو
تسلیم کرد و بعبادت مشغول شد و بشهر بلخ مقام کرد از جانب نبیره افراسیاب
ببلخ آمد و لهراسب را بکشت مدت پادشاهی او صد و بیست سال بود و از مشاهیر
انبیا که در عهد بود دانیال و عزیر علیهما السلام **گشتاسب بن لهراسب**
در شهر بلخ تاج و تخت بدو رسید و در پادشاهی زردشت پیشوای
گبران بعهد او دعوت کرد گشتاسب دین او پذیرفت و اهل ایران را الزام نمود

تا دین را جهت بسیار نمود و بدو گشتاسب را اصطخر مقام گرفت و زند خواندن مشغول شد
و آتش کده‌ها بساخت و در کوه اصطخر و حوالی آن صورتها و خمها باشد بدین ملوک
عجم پیشتر آنجا کایست و گورهای ملوک عجم که پیش از اسلام بوده‌اند بسته کونه
باشد بعضی در غارها و خمها که در کوهها ساخته‌اند و چندین در پایین کوه
نهاده‌اند و سنگ بسیار بران ریخته چنانکه تلی گشته و برخی در خمها نهاده‌اند
و خم در زمین تعبیه کرده چون ارجاسب لهراسب را بکشت گشتاسب بزابلستان
بر کوه گرجنت و برادر جو و جاماسب حکیم را بفرستاد تا اسفندیار پسر او را که در
قلعه کرده بود بیرون آورد و نوید پادشاهی داد اسفندیار بار ارجاسب
جنگ کرد و ارجاسب بگریخت و اسفندیار از عقب او براه هفت خوان بترکستان
رفت و بشکل تجار در روئین دژ درآمد و ارجاسب را بکشت و پادشاهی ترکستان را
بیکی از فرزندان اعز ایشان داد چون اسفندیار مظفر بایران آمد و از پدر
پادشاهی طلبید بجهة آنکه از رستم آزرده بود او را بجنگ رستم فرستاد
و رستم بر دست یافت و او را بتیر گز هلاک کرد مدت پادشاهی گشتاسب
صد و بیست سال بود و از آثار گشتاسب قلعه سمرقند و دیواری در میان ایران
و توران صد و بیست فرسنگ از آن سوی سمرقند و شهر بیضا بفارس بست

و از حکما که در زمان او بوده‌اند سقراط و جاماسب حکیم که در علم نجوم بی نظیر
بوده است و مدفن او در فارس است **بهمن** بن اسفندیار بن گشتاسب
بحکم پادشاه شد و کین پدر بجنگ خاندان رستم شد و فرامرز بن رستم را
بکشت و زال را محبوس کرد آنگه پس خلاص داد و رستم در آن حال در چاه
بمکر برادر مجروح شده بود و بدان درگذشت بهمن ولایات بسیار در حکم خود
در آورد و پسر بخت النصر را از بابل معزول کرد و کیرش را از اسباط و ابناء
بن لهراسب که مادرش دختری از انبیاء بنی اسرائیل بود بعوض ببابل فرستاد
و امر نمود تا جمله بنی اسرائیل را به بیت المقدس در دند و دانیال پیغمبر علیه السلام را
باتفاق ایشان ریاست بنی اسرائیل ملکی شام داد و بیت المقدس را عمارت
فرمود و مادر بهمن از اولاد طالوت بود و زنش از نژاد رحبعم بن سلیمان
بن داود و او را پسری ساسان نام بود و دختری همای نام همای را زن کرد
و پادشاهی بدو داد ساسان از رشک بعبادت مشغول شد مدت پادشاهی
بهمن صد و دوازده سال از اکابر حکما که در عهد او بوده‌اند بقراط طبیب و
بقراطیس بود **همای** بنت بهمن زنی با حزم و رای بود و دستبری پسندیده
داشت و بحکم وصیت پدر پادشاه شد از پدر حامله بود و وضع حمل به پسری شد

حب پادشاهی رسید غالب آمد و او را در صندوقی نهاده به آب انداخت و گازری
آن صندوق را گرفت و پسر را داراب نام کرده بپرورد چون بحد بلوغ رسید
گوهر پادشاهی او سر بکاری فرو نمی‌آورد و بسلاح ورزیدن مشغول شد با لشکری
که مادرش بجنگ رومیان می‌فرستاد ضم شد امیر لشکر در راه در وی آثار رشادت
اثر رشادت مشاهده کرد و چون بروم رسیدند مردی بسیار از او دیدند احوال او را
با همای تقریر کرد تفحص احوال نمود محقق شد که پسر اوست پادشاهی
به او تسلیم کرد و خود کرانه گرفت و بعضی گویند که چهل مناره در خانهٔ عظیم که در
اصطخر بوده است و مسلمانان آن را مسجد ساخته‌اند و اکنون بغایت خراب است
وی ساخته است و مدت پادشاهی همای سی و دو سال از آثار او شهر جرباذقان است
داراب ابن بهمن بجای مادر پادشاه شد و او پادشاهی عادل و با داد
و رای بود و بیشتر ملوک عجم متابع و منقاد وی بودند و صاحب خبران تعیین
کرده تا خبر زودتر رسانند و جهة ایشان در منازل اسب بست داراب دختر
فیلقوس را بخواست و بسبب بوی ناخوشی که از دهن او می‌آمد او را پیش پدر
فرستاد و دختر از داراب حامله بود چون بزاد فیلقوس گفت از منست
و داراب را پسری دیگر بود دارا نام او را ولیعهد کرد و مدت پادشاهی او

۷

دوازده سال بیشتر مقام وی فارس بود و از آثار وی شهر داراجرد
و گویند که بدارا منسوبست و از حکیمان که در عصر او بوده‌اند افلاطون الهی که
شاگرد سقراط است دارا بن داراب بحکم وصیت پدر پادشاه شد
میان او و اسکندر رومی بر سر بعضی از ولایات مخاصمت افتاد و آهنگ
جنگ یکدیگر کردند و دو مرد همدانی از کسان دارا بر وی زخم زدند و بلشکر
اسکندر گریختند اسکندر فی الحال بیامد و سر وی بر زانو نهاد و سوگند
مغلظه خورد که من بهر نبوده‌ام و قصد قتل تو نداشتم دارا از وی التماس کرد
که کشندگان وی بکشد و دختر او روشنک را بزنی دهد و بر اولاد او پس تر نگاه
کار دولت را خوار ندارد اسکندر از وی بپذیرفت و بر آن وفا کرد و از این جهة
ملوک طوایف بگماشت و نخواست که مخالفت عهد کند و نیارست از فارس
دارا کسی قایم مقام داشتن مبادا که مستولی شوند و از وی اولاد وی کینه
خواهند و نیز گویند که ارسطاطالیس تلمیذ افلاطون را بر این اشارت کرد تا اسکندر
بر قتل پادشهزادگان اقدام نماید مدت پادشاهی دارا چهارده سال
و از آثار او شهر ابهر است اسکندر اسکندر بن داراب که لقب او ذوالقرنین است
بعضی گویند که اسکندر پسر فیلقوس رومی است بعد از دارا پادشاهی ایران

مدد رسید و تمامی ایران و جهان را در بسیط آورد و بطلب آب حیوان رفت
و خضر علیه السلام در قدم او بود و آب حیوان رسید و از آن بخورد و ب
محروم ماند ارسطاطالیس حکیم وزیر او بود و حکمت و فلسفه و منطق و مجسطی و
و هیأت و غیر آن از ایران بروم فرستاد و از آثار اوست سد یأجوج و مأجوج
بمشرق و اسکندریه بمغرب و دمشق بشام و مرو و هرات در خراسان و سمرقند
در ماوراء النهر و بردع ایران و بقول بعضی مورخان سد یأجوج و مأجوج
اسکندر اکبر ساخته است و طلب آب حیوان نیز او کرده و چون اسکندر رحلت نمود
گرد جهان بر ملوک طوایف بخش کرده و در ایران نود پادشاه معین فرمود
چنانچه هیچ یک فرمان دیگری نبردی و هر کس بر روم حکم کرده
پادشاهی و چهارده سال وفات او در شهر زور بوده است و در آن وقت
سی کس از اعاظم حکما بر سر او حاضر بودند و هر یک سخنی مناسب حال مشتمل
بر موعظت و نصیحت گفتند ارسطاطالیس از جمله ایشان است و اسکندر
اجزا ما سکه مالیده اند و در تابوت طلا نهادند و با سکندریه فرستادند
مادرش او را از تابوت طلا بیرون آورد و در تابوت سنگ مرمری که
آورده بودند نهاد و دفن کرد و امتی و غدر را معاصر او بودند بعد

ملک بر پسر او روشن که شاگرد ارسطاطالیس بود عوض کردند قبول نکرد
و بعلم و عبادت مشغول شد و از اهل بیت مردی را عوض نام ساد پادشاهی بدو
دادند بطلیموس گفتند و معنی این ملک بزرگ چنانکه ملک عجم را کسری خوانند
و ملک یونان تا مصر و شام و مغرب تا حد عراق و لب دجله ملک او شد
و او بنی اسرائیل را بزمین بیت المقدس نگذاشت و یک تن از ایشان اسیر کرد
و ترویج دین شریعت و توریه فرمود و او غوس بعد از سی و هشت سال
از پادشاهی درگذشت بعد از و دقیانوس به پادشاهی نشست و او بود که
اصحاب کهف از وی گریختند و بعد از و مردی دیگر به پادشاهی رسید
نام او سطوس و چون از پادشاهی پنجاه و شش سال و بعضی زیاده از این نیز گویند

فصل سیوم در ذکر ملوک طوایف از عهد اسکندر تا زمان اردشیر بابکان
مدت سیصد و پنجاه سال ایران ملوک داشته اند و ایشان با یکدیگر کوشش
بسیار مشکل لاجرم مردم در عهد ایشان در تحصیل علوم کوشیدند و اهل عالم
در علم بدرجه اعلی رسیده اند و از ایشان سه فرقه که هست و یک پادشاه بودند
از دیگران بزرگتر بودند فرقه اول اشغش رومی چون اسکندر جهان
بر ملوک طوایف بخش کرد خراسان و عراق و بعضی از فارس و کرمان

بود داد و او مدت چهار سال پادشاه بود تا بر دست اشک بن دارا کشته شد
فرقهٔ دویم اشکانیان اند دوازده پادشاه مدت حکومتشان صد و شصت
و پنج سال اشک بن دارا در زمان غلبهٔ اسکندر از بیم او پنهان شد بعد از آن
از بطن خروج کرد و او را بکشت و ملک او را مسلم شد و با دیگر پادشاهان
اطراف مقرر کرد که نام او بر بالای نام خود نویسند و او نیز از ایشان باج
نخواهد و بوقت تشویش لشکر مدد و عزل و نصب میکند و دست دیگری
نباشد مدت پادشاهی ده و پانزده سال اشک بن اشک بن دارا
بعد از پدر پادشاهی یافت مدت هفت سال حکم کرد و درگذشت شاپور
بن اشک بن دارا او را پادشاه بزرگ خوانند بعد از برادر پادشاهی
بر وی قرار گرفت و مدت پادشاهی او شصت سال و او بجنگ روم رفت و علمی
بیشمار نقل آورد و اموال و خزاین که اسکندر برده بود باز آورد بهرام
بن شاپور بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد مدت پانزده سال پادشاهی کرد
و نماند بلاس بن بهرام بن شاپور بعد از پدر ملک بدو تعلق گرفت مدت
پانزده سال پادشاه بود و درگذشت نرسی بن بلاس بن شاپور
بعد از پدر پادشاه شد چهارده سال در پادشاهی بود بعد از آن درگذشت

فیروز بن هرمز بن بلاس بن بهرام بعد از عم پادشاه شد و مدت
دوازده سال حکم کرد و درگذشت بلاس بن فیروز بن هرمز بعد از پدر
پادشاه شد و مدت دوازده سال حکم کرد و درگذشت خسرو
بن بلاس بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد و مدت بیست سال در پادشاهی
بماند و درگذشت بلاسان بن بلاس بن فیروز مرغزار بلاسان اصفهان
بدو منسوب است بیست و دو سال پادشاهی کرد و درگذشت اردوان بن بلاسان
بعد از پدر پادشاه شد و سیزده سال در پادشاهی بسر برد و در جنگ
اشغانیان کشته شد فرقهٔ سیوم اشغانیان اند از نسل فریبرز بن کاوس
هشت پادشاه مدت ملکشان صد و پنجاه و سه سال اردوان بن اشغ
بن اشکانیان چون دولت از خاندان بیرون آورد ملک بر وی قرار
گرفت و با ملوک همان شرط کرد مدت بیست و سه سال در پادشاهی بسر برد
و درگذشت خسرو بن اشغ بحکم وصیت پدر پادشاه شد و نود سال
پادشاه بود بلاس بن اشغ بعد از برادر پادشاهی بر وی قرار گرفت و دوازده
سال پادشاهی کرد و درگذشت عیسی پیغمبر علیه السلام در عهد او متولد شد
گودرز بن بلاس بن اشغ او را گودرز بزرگ خوانند کشتن یحیی علیه السلام

از بنی اسرائیل و باز خواست مدت سی سال پادشاهی کرد نرسی بن گودرز
بن بلاش بعد از پدر پادشاه شد مدت پنجاه سال در پادشاهی بماند
گویند در این در عهد او پادشاه خراسان بوده از قبل او نرسی
بن نرسی بن گودرز بعد از پدر پادشاه شد پادشاه روم بعد او قصد ایران کرد
و او از پادشاهان طوایف مدد خواست و ایشان را از ایران رفع کرد و مدت
پانزده سال در پادشاهی ماند و درگذشت نرسی بن نرسی بن نرسی بن گودرز
و او آخر ملوک طوایف بود بعد از پدر پادشاه شد و مدت سی و یک سال
در پادشاهی بماند و در جنگ اردشیر بابکان کشته شد و دولت ملوک
طوایف سپری گشت فصل چهارم در ذکر ساسانیان که ایشان را اکاسره میخوانند
سی و یک پادشاه مدت ملکشان پانصد و سی و یک سال اردشیر بابکان نسبت مادری
منسوبست به بابک و این بابک از قبل اردوان حاکم فارس بود و شهر بابک
میان فارس و کرمان بدو منسوبست و پدر اردشیر ساسان نام داشت
از نسل ساسان بن بهمن پدر اردشیر شبانی بابک کردی بابک در حق او
خوابی دید از نژادش پرسید اظهار کرد بابک او را معتبر کرد و دختر بدو داد
اردشیر از او متولد شد چون بحد بلوغ رسید بخدمت اردوان رفت و نزد او بماند

از سرای دیسه برآورد و سر او بکر بخشید و بفارس فرستاد و اردوان
پسر خود را بجنگ او فرستاد اردشیر بر او مظفر شد و بجنگ اردوان آمد
و او را بر ظاهر رسمی بعد از محاربه بکشت و بر ملک مستولی شد و دختر او را
زن کرد دختر به انتقام برادر اردشیر را زهر خواست داد اردشیر فهمید
و او را بوزیر داد تا بکشد زن گفت حامله ام چون اردشیر فرزند نبود
وزیر او را زینهار داد و خود را خصی کرد و بعد از چند ماه شاپور از او
متولد شد وزیر او را به پرورد و در ده سالگی در حالت گوی باختن بر اردشیر
ظاهر شد وزیر احوال عرضه داشت اردشیر خوش نمود و وزیر را نوازش کرد
و آل برامکه از نسل آن وزیرند اردشیر پادشاهان ملوک طوایف هر کدام که
مطاوعت او کردند و خراج پذیرفتند بگذاشت و هر کدام که مخالفت کردند
نگذاشت و اگر بعد از محاربه بمطاوعت باز آمدند مقبول داشت و از آثار اردشیر
جور فارس است که عضد الدوله دیلمی از خراب آباد نام نهاد و شهر گواشیر است
که دار الملک کرمان است و در اول بردشیر میخواندند و اهواز و بندر
و مسرقان بخوزستان و جزیره بدیار بکر و بحتیرین بدیار فارس و در حد
تفرین که اکنون ده است و شهر گیلان که اکنون گرجیان میخوانند

ونه در میان سیستان و کرمان و شهری از مداین سبعه بعراق و اکنون
ازان اثر نیست و آب زنده رود در اصفهان میان رعایا بخش کرد و نصیب
ولایت مقرر کرده اند مدت پادشاهی اردشیر چهل سال و دو ماه و او
پادشاهی بود با عدل و سخاوت و شجاعت و در عدل و سیاست قاعدهای
نیکو نهاد که پیش از وی نهاده بودند و او را وصایا و عهود بسیار است چون
و در آخر سلطنت حکم وی بر اکثر ربع مسکون نفاذ یافت شاپور بن اردشیر
بابکان پادشاهی بود بعدل و شجاعت بعد از پدر سی و یک سال و چند ماه
پادشاهی کرد و در جهان عمارت بسیار ساخت از جمله نیشابور که طهمورث
بنا کرده بود و اسکندر خراب کرده آبادان کردانید و در شعبی که از صوب
آن شهرستان غاری است و صورت شاپور را از سنگ تراشیده بشکل ستونی
در میان غار ایستاده است و بر سر شعب صورتی چند کرده اند و جندی شاپور
بخوزستان ساخت و بهر ولایت روستاهای بسیار ساخت و شاپور لفظ
تازی است یعنی پسر ملک هرمز بن شاپور مردی بود با جمال و قوت
و بها و علم مدت دو سال پادشاهی کرد و اثار او شهر رامهرمز بخوزستان
و دستکره میان بغداد و خوزستان است بهرام بن هرمز چون

پادشاهی

چون بعد از پدر پادشاه شد شیعه مانی را مقرر و مکرم ساخت و بخود
نزدیک کرد تا مانی بر وی اعتبار کرد و پیش وی حاضر شد بهرام او را تعظیم
کرد تا اتباع او را جمله بدست آورد آنگاه حکما را جمع کرد تا با مانی بحث کردند
و ملزمش کردانیدند و کفر او پس شد و توبه بر وی و آتشش عرض کردند
قبول نکرد بفرمود تا پوستش کندند و کاه در آن کردند و بیاویختند
و اتباعش را برانداختند و مذهب او برطرف شد گویند آثار او در چین مانده است
و مدت ملک او سه سال و سه ماه بود از آثار او چیزی مشهور نیست بهرام
بن بهرام بن هرمز بغایت نیکو سیرت بوده مدت ملکش بیست سال از آثار وی
نیز چیزی ظاهر نیست مقام او در حد شام بوده بهرام بن بهرام بن بهرام
بن هرمز او را شکانشاه خواندند و بهرام بهرامیان نیز خوانند بعد از پدر
مدت چهار ماه حکم کرد نرسی بن بهرام بعد از پدر بر سریر پادشاهی نشست
و مدت نه سال در حکومت بماند هرمز بن نرسی بعد از پدر پادشاه شد
داد پادشاهی از اکاسره که بنفس خود در دیوان مظالم نشست او بود و سیرت
نیکو داشت و داد مظلوم دادی مدت نه سال جهانداری کرد و از آثار او
روستاهای بسیار در ولایت خوزستان است شاپور ذو الاکتاف

بن هرمز بن نرسی بوقت وفات پدر او هنوز متولد نشده بود و هرمز
هیچ فرزندی نداشت ارکان دولت احتیاط کردند مادر شاپور حامله بود
پادشاهی بوی دادند بعد از چهل روز شاپور متولد شد طفل را بر تخت خوابانیدند
و تاج بر بالای سر او آویختند و چون او کودک بود ملک پر آشوب شد اعراب
طایر غسانی لشکر کشید و تختگاه ساسانیان غارت کرد و خواهر هرمز را اسیر کرد
و چون شاپور بحد مردی رسید بجنگ طایر رفت دختر طایر ملکه نام با او عشق
داوری در قلعه راه داد و طایر را با دختر بکشت و بسیاری از قوم عرب بقتل
رسانید و چون از قتل ملوک فارغ شد فرمود تا شانه اعراب بیرون کردند
و ایشان بسختی می مردند و اعراب او را بدین سبب ذو الاکتاف خواندند
از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مالک بن نضر پیش او رفت
و او را از سبب عرب آزار پرسید شاپور گفت از منجمان شنیدم که از عرب
شخصی خیزد که ملوک عجم را براندازد بدین کینه این قتل می کنم مالک گفت
شاید که قول منجمان دروغ باشد و اگر راست است البته خواهد بود اولی آنکه این
قتل کمتر باشد تا آن صاحب دولت را کینه کمتر باشد بدین سخن شاپور
دست آزار از عرب باز داشت شاپور بر رسم رسل پیش قیصر روم رفت و قیصر

او را بشناخت بگرفت و محبوس کرد و بایران آمد و خرابی بسیار کرد و در این
ملک متمکن شد شاپور از زندان بمدد کنیزکی که برو عاشق بود بگریخت
و با آن کنیزک بایران آمد و تا زمین قزوین هیچ جا آرام نگرفت و در آن
زمین باغی که اکنون بشاپوران مشهور است و در آن وقت باغی کوچک و صومعه
یزدان پرستی بود نزول نمود و از حال ایران استکشاف می نمود صومعه دار
با او گفت وزیر شاپور در دوبار است و امیر لشکر در سردنا باستحضار
مرد او شارت کرد تا بخدمتش پیوستند و باتفاق بر قصد قیصر بجانب بغداد
روان شدند و بر سر قیصر رسیدند و او را دستگیر ملک شاپور شد و زمین
قزوین را بر خود مبارک دانست و فرمود تا آنجا شهری سازند معماران بعمارت
مشغول شدند دیلمیان مزاحم ایشان می شدند و هر چه ایشان بروز می ساختند
دیلمیان بشب خراب میکردند معماران بحضرت شاپور عرض کردند شاپور
بدفع اعراب و دیگر مطامع مشغول بود با کار دیلمیان نمی پرداخت جواب
فرستاد که دیلمیان را بمال مشغول کنند و شهر بسازند چنین کردند و شهر شاپوران
ساختند آغاز عمارت قزوین در ماه ارسه سنت و ستین و اربعمایه اسکندری
بطالع جوزا جمعی از لشکریان جهة دفع شر دیلمیان در آنجا ساکن شدند

چون شاپور در قتل طامعان ملک کرد بحیک دیلمیان آمد و تا کنار دریای
خزر برفت و قتل عام کرد و بر هیچ دیلمی ابقا نکرد و هر چه عمارت از آن
بود بعضی بسوخت و بعضی در زیر گل کرد و از بیرون آن آثار داشت
در تاریخ گزیده آورده که مانی صورتگر در زمان شاپور ذوالاکتاف دعوی
پیغمبری کرد و بعضی گویند در زمان شاپور بن اردشیر و صاحب نظام التواریخ
و حمزهٔ اصفهانی برآنند که در زمان بهرام اول بود چنانچه مذکور شد دعوی
پیغمبری آن کردی که خطهای دراز و کوتاه کشیدی و دایره‌ها نمودی بی پرگار
و مسطر چنانچه بپرگار و مسطر باحتیاط رفتی تفاوت نداشت و صورت
ربع مسکون بر کوهی نگاشته بود چنانچه تمامی شهرها و دریاها و کوهها و رودها
از آن معلوم میشد و پارچهٔ حریر ساخته بود که چون پوشیدی مرئی بودی و
چون بیرون کردی مرئی نبودی اما در مناظره با علما دروغ زن شد و کشته شد
اما آثار شاپور ذوالاکتاف شهرستان قزوین که اکنون محلیست از آن
و شهر مداین و تجدید عمارت انبار و جزیرهٔ شاپور که آنرا سوسن خوانند
و چند شهر در سجستان و هند بساخت مدت عمر و پادشاهی او هفتاد و دو سال
اردشیر برادر شاپور ذوالاکتاف بود اما در چون پسر شاپور کوچک بود

پادشاهی بدو دادند تا چون شاپور بن شاپور بزرگ شد بدو سپرد و اردشیر
مردی عاقل بود با مردم در دولت نیکو زیست بدین سبب نیکوکار لقب یافت
مدت دولت او ده سال بود شاپور بن شاپور ذوالاکتاف
بعد از عم پادشاه شد شکار دوست بود در نخچیرگاه بادی سخت برآمد
و ستون بارگاهش بشکست و بر سرش آمد و بدان درگذشت مدت
پادشاهی او پنج سال و چهار ماه شروین و خورین معاصر او بودند قیصر روم را
پسری کوچک بود توقت نزد شاپور فرستاد که کسی را بفرستند تا ملک
مضبوط نگاه دارد و چون پسر بزرگ شود ملک تسلیم کند شاپور شروین را
فرستاد و شروین تا عهد بهرام گور در روم ماند بهرام بن شاپور
ذوالاکتاف ظالم و جبار صفت بود داد کس ندادی سیزده سال و ده ماه پادشاهی
بماند و درگذشت یزدگرد بن بهرام بن شاپور بعد از پدر پادشاه شد و
یکسال حکم کرد و فارسیان او را در اعداد پادشاهان نیاورده‌اند اما حمزهٔ اصفهانی
و مورخان بدرستی احوال او مبالغه نموده‌اند یزدگرد بزه کار بن شاپور
بعد از برادرزاده پادشاه شد عظیم ظالم و ستمکار بود فارسیان او را بزه‌کار
لقب کردند مدت پادشاهی بیست و یکسال و نیم بود در عهد او اکثر ایران

از ظلم خراب شد **بهرام گور** بن یزدگرد بزه کار بعد از پدرش ارکان دولت
بسبب ظلم یزدگرد او را اختیار نکردند و پادشاهی بکسری دادند بهرام با او
منازعت کرد و بمحاربت انجامید بهرام رنج لشکر نخواست و گفت دعوی من
و او راست تاج بر تخت می‌نهیم و دو شیر گرسنه در پای تخت میداریم هر که شیر از
بکشد و تاج بردارد پادشاهی او راست کسری گفت من صاحب ملکم و تو مدعی تنها
ترا باشد بهرام شیر را بکشت و تاج برداشت و پادشاهی بر وی مقرر شد و بر خرابیها
که پدرش کرده بود مرهم نهاد و در عدل و داد کوشید و مردم را بدلخواه
خود کرد و او بغایت مردانه بود و تیر او خطا نرفتی شکار دوست داشتی و گور خر
بسیار کشتی بدین سبب او را بهرام گور خوانده‌اند در زمان او مردم بعشرت و طرب بودند
مردم تا نیم روز بکسب مشغول بودندی و نیمه دیگر بعشرت کار مطربان رواج عظیم
گرفت بهرام گور از هند دوازده هزار لوری بجهت مطربی مردم بیاورد و نسل
ایشان هنوز مطربی می‌کنند بهرام بعشرت مشغول بود و کار ملک بوزیر
گذاشته بود و وزیر ولایت خراب کرد و لشکر مرسوم نداده روزی بر سبیل
شکار بیرون رفت بر در خیمهٔ چوپانی سگی را دید از درخت آویخته بود موجب
پرسید گفت این سگ بر گله من معتمد بناگاه نقصان در گله می‌آمد و موجب

معلوم نمیشد متفحص شدم این سگ با ماده گرگی الفت گرفته بود و با او ساخته
گوسفندان را تلف میکردند بهرام ازین سخن متنبه شد و تفحص احوال وزیر گشت
گناه بیشمار داشت او را سیاست کرد مدت پادشاهی او شصت و سه سال
بفرمود تا بر گورش نوشتند ازین جهان همه کام برداشتیم و بیک کام
بگذاشتیم **یزدگرد** بن بهرام گور بعد از پدر پادشاه شد و مدت هجده
سال حکم کرد **هرمز** بن یزدگرد بحکم وصیت پدر پادشاه شد برادر مهترش
به پادشاه هیتال التجا ساخت و با او جنگ کرد و او را اسیر گردانید مدت
پادشاهی او یکسال **فیروز** بن یزدگرد بن بهرام گور بعد از ظفر بر
برادرش پادشاه شد در زمان او قحطی عظیم برخاست هفت سال خراج برداشت
تا ضعفا و رعیت مستاصل نگردند سیرت پسندیده داشت داد مظلومان بنیکوی دادی
مجرم بزندان نفرستادی و هم از مجلس حکم خود را بمضار رسانیدی و با خوشنواز
ترک مصاف افتاد و کشته شد مدت پادشاهی او ده سال بود **بلاش**
بن فیروز بن یزدگرد بعد از پدر پادشاه شد برادرش قباد از وی بگریخت
بعهد او سوفرای که از پهلوانان جهان بود برفت و خوشنواز ترک را بکشت
مدت پادشاهی او پنج سال **قباد** بن فیروز بن یزدگرد بعد از برادرش

پادشاه شد در زمان او مزدک علیه اللعنه دعوی پیغمبری کرد و مال و زن
همه مشترک کردانید قباد دین او بگروید و جهانیان بر قباد بشوریدند عزلت یافت
و برادرش جاماسب بجای او نشست اما موبدان نام او در زمرهٔ پادشاهان ثبت ننموده اند
بازیمده پادشاه بیتمال قباد پادشاه شد و ملک بر وی قرار گرفت نوشیروان
بن قباد مزدک و اتباع او را دفع کرد و جهان از شر او پاک شد از آثار قباد
ارجان و حلوان و شهرها دیگر جان و چند موضع در طبرستان مدت
پادشاهی قباد شصت و چهار سال **نوشیروان عادل** بن قباد بعد از پدر
پادشاه شد و او را کسری گفتند هر که بعد از و بود او را کسری خواندندی
انوشیروان عادت و آیین نیکو نهاد در ترتیب ملک و ضبط لشکر تمام کرده گروه
کرد و فرعص و عارض پیدا کرد و بوزرجمهر را وزارت او داد بعد از مدتی
عزم روم کرد و ملک روم را بگرفت و قیصر را در فرمان خود در آورد و برد
خراج نهاد و روم باز گذاشت بر قرار آنکه هر چند سال یکبار بدرگاه آید و چون
از فتح روم فارغ گشت بماوراءالنهر رفت و با خاقان صلح کرد بشرط آنکه
تا مرغاب انوشیروان را باشد و دختر وی بخواست و باتفاق بهیاطله رفتند
و ایشان را قهر کردند و انوشیروان بجانب هند و چین رفت و ایشان صلح کردند و خراج

بر خود گرفتند و چون باز گشت از دربند خبر آمده بود که قبچاق مستولی شده اند
انوشیروان آهنگ ایشان کرد و آن جماعت را دفع فرمود و دربند
معمور گردانید و جمعی از لشکریان آنجا بنشست تا آن دربند نگاه دارند و فرمود
تا حصنها ساختند و بسیار عمارت کردند و راهها نگاه دارند از دزدان و مفسدان
و گیلان و دیلمان را مسخر کرد و کتاب کلیله و دمنه و شطرنج در عهد او از هند
بایران آوردند و وزیر او بوزرجمهر در مقابل شطرنج نرد ساخت و در ایام
او سیف ذی الیزن از یمن بملوک حمیر نزد او آمد و استمداد کرد در مسروق
بن ابرهه که سورة الفیل در شان پدرش آمده انوشیروان مدد داد و یمن
از ایشان مستخلص کرد و بالجمله انوشیروان عادل جهان را بنام نیکو و داد و انصاف
بگرفت و چون هفده سال از پادشاهی او در گذشت عمارات عالم بدانجا رسید
که امتحان را پنجاه جریب زمین خراب هر چند در ممالک او جستند نیافتند
و مهتر و بهتر آفرینش محمد صلی الله علیه و سلم در زمان او بوجود آمد و آن روز
آتشکده‌ها فرو مرد و دریای ساوه خشک شد و دوازده کنگره از ایوان
کسری بیفتاد انوشیروان از آن متفکر شد این حال با سطیح کاهن گفت سطیح
گفت این دلالت کند بولادت نبی عربی و استیلای امت وی بر جمله

آتشکده ها و بعد دهر کسری که آنجا داده یکی از قریش پادشاهی کند پس
از ایشان منقطع شود و از بناهای او رومیه است بشکل انطاکیه ساخت ::
بجنب مداین و پیوسته در بارگاه وی چهار کرسی زرین بودی یکی از برای
پور زرجمهر و دیگر برای قیصر روم سیوم جای ملک چین چهارم جای ملک قبچاق
مدت ملکش چهل و هشت سال گورش بحل الحمری بفرمود تا بر گورش نوشتند
هر چه از پیش فرستادیم ما را ذخیره است پیش کسی که چیزی از نیکی کار بد و در بی
نیفزاید لایکون العمران حیث یجوز السلاطین **هرمز** بن نوشیروان
بعد از پدر پادشاه شد ظالم و ستمکار بود ارکان دولت کسری را که ایشان نهای
واجب بر انداخت و خراج زیادت کرد و بدین سبب ارکان دولت و رعیت
از او متنفر شدند و پادشاهان بیگانه هوس ملک او کردند ساوه شاه
از ترکستان با لشکر بیشمار بطرف خراسان آمد پادشاه دشت خزر و قیصر
روم و قوم عرب را بهدایا خشنود کردانید تا بازگشتند و بهرام چوبین را
با لشکر گران بجنگ ساوه شاه و بهرام او را در جنگ بکشت و با پسرش
بحرمتی کرد و از غنیمت آنچه لایق پادشاه باشد جهت خود تصرف کرد
هرمز از این حرکت برنجید و طعنی زنانه پیش او فرستاد و بهرام بر و عاصی شد

و پسرش پرویز را بر او متهم کرد و سکه بنام پرویز زد و پرویز از پدر بترسید
بگریخت و بولایت ارمن رفت و بر دختر پادشاه آنجا شیرین نام عاشق شد
چون هرمز ظلم کم نمیکرد ارکان دولت او را قلع کردند و میل کشیدند مدت
ملک هرمز دوازده سال **بهرام چوبین** بقولی از فرزندان گرگین میلاد
بود و بقولی از تخم یزدگرد بزه کار دعوی چه مکاری هرمز هوس پادشاهی
بکین خواستن هرمز پیش رود بهر دو آن او را با پرویز ملاقات افتاد بمحاربه انجامید
پرویز منهزم شد بهرام بر ملک مستولی گشت پرویز با مدد خالان خود بندویه
و بسطام بروم رفت و دختر قیصر روم مریم را در عقد نکاح آورد و بمدد لشکر
قیصر بایران آمد بر در او جان با بهرام جنگ کرد و بهرام شکسته بخراسان گریخت
و از آنجا پیش خاقان چین رفت و دختر او را بخواست پرویز یکی را پنهان فرستاد تا او را
آنجا بکشت مدت استیلای بهرام در ایران دو سال و کسری **خسرو پرویز**
بن هرمز بن نوشیروان عادل از دو تا اردشیر هجده پدر است و همه پادشاه بودند
بعد از بهرام چوبین پادشاهی بدو قرار گرفت کسانی که پدرش را کشته بودند
اگرچه خالان او بودند و او بسعی ایشان از ورطه بهرام چوبین خلاص شده
بود قصاص پدر بکشت فارسیان در شرح بزرگی او مبالغه کنند و چنین گویند

که ملوک شروان از نسل وی‌اند گویند پانزده هزار کنیزک مطربه و خدمتکار داشت
شش هزار خادم و حارس و بیست هزار و پانصد اسب عربی و رومی
و اشتر زینی داشت هشتصد و شصت و نه پیل در حضرت او می‌بود و غیر از آن
در شهرها داشت و چون سوار شدی و بیست کس مجمرهای زرین در حوالی
او در دست داشتندی تا بوی خوش بدو رسانیدندی و هزار آدمی و چهارپای دیگر
آب پاشیدندی تا گرد فرو نشستی و او بروی خوب و لطف و حسن خلق و در
دلبری و قوت شهوانی سرآمد زمان خود بود و آنچه او را بود دیگری را نبود
اول آنکه پاره طلا داشت نرم چون موم هر شکل که خواستی بی آتش و دستی
از عاج با پنج انگشت چون او را فرزندی خواست شد آن پنجه در آب نهادی
چون فرزند متولد شدی انگشتان فراهم آمدی منجم طالع گرفتی و احتیاج نبودی
از حرم خبری پرسیدن و کاسه که چون آب بخوردندی جای آنکه آب درو
ریزند پر شدی و فیل سفید در عهد او در ایران بچه آورد و با ایران فیل
تولد نمی‌شد و باربد نام مطربی که تا غایت مثل او نبوده است و از جهت
بزم پرویز سیصد و شصت و شش نوا بود هر روز نوایی گفتی و استادان موسیقی را
قول او حجت و گنج باد آورد آنچنان بود که میان او و قیصر مخالفت افتاد

پرویز آهنگ ملک او کرد و در کنار دریا قیصر از بیم او خزاین آبا و اجداد
خود تمام در کشتیها داد تا در جزایر دریا بنهند باد آن کشتیها را بمنزل پرویز آورد
و آن همه خواسته روزی او شد و چون از ملک پرویز پانزده سال بگذشت
پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم بشرف وحی مشرف شد و چون از وحی نوزده سال
بگذشت به پرویز نامه نوشت و او را باسلام خواند پرویز از آنچه پیغمبر نام خود بر
بالای نام او نوشته بود برنجید و نامه بدرید و چون این خبر به پیغمبر صلی الله
علیه و سلم رسید در حق او فرمود فَرَّقَ اللهُ مُلْکَهُ کَمَا فَرَّقَ کِتَابِی مستجاب
گشت و پرویز به باذان که ملک یمن بود نامه کرد که بفرست که تا آنکس که دعوی
پیغمبری می‌کند باز بدین قوم خود رود و الّا او را نزد من فرست باذان فیروز
دیلمی را با چند معروف دیگر بفرستاد و چون این حکایت در آن حضرت
عرضه داشتند فرمود که پرویز را دوش کشتند این حکایت برای که می‌کنید
ایشان تاریخ ضبط کردند و بعد از مدتی خبر قتل او برسید موافق قول پیغمبر بود
و آن جماعت مسلمان شدند و سبب کشتن او آن بود که پرویز بدخوی بود
اکابر پسرش شیرویه را بر آن داشتند که پدر را محبوس کرد و از وی [illegible] [illegible]
تا بفرمودند او را بنگهبان هلاک کردند و این واقعه در شب سه‌شنبه هشتم

جمادی الاول سنه سبع من الهجره واقع شد شش سلطنت از شب مذکور گشته
بود از آثار وی قصر شیرین وایوانی که در کوه بیستون می ساخت وتمام نشد
مدت پادشاهی پرویز سی وهشت سال **شیرویه** بن پرویز بعد از قتل پدر
پادشاه شد سلطنت بر وقرار گرفت واو بدین سبب برادران واقربای
خود را بکشت بدین کار او بمرض مبتلا شد وبعد از شش ماه بمرد مدت عمرش
بیست ودو سال بود **اردشیر** بن شیرویه بعد از مرگ پدر پادشاه شد
کودک بود بعد از یکسال ونیم بر دست بنده کشته شد **قرانی** امیری بود
از امرای پرویز بعضی نام او شهر ایران وبعضی شهر براز نوشته اند حاکم ملک
روم بود چون دولت ساسانیان روی در انحطاط نهاد طمع در ملک کرد
بتغلب واستیلا پادشاه شد ومدت دو سال حکم کرد ارکان دولت با او
ساختند واو را بکشتند وریسمانی در پای او کردند وهمه محلها کشیدند ندا
دادند که هرکه نه از خاندان ملک دعوی پادشاهی کند سزای او اینست
پوران دخت بنت پرویز چون از اهل بیت کسری کس نیافتند مگر آن دختر
لشکر عجم پادشاهی بدو دادند او زنی عاقله بود وپیغمبر صلی الله علیه وسلم
در عهد او بدار القرار رحلت کرد مدت پادشاهی او یکسال وچهار ماه بود

آذرمی

آذرمی دخت بنت پرویز

آذرمی دخت بنت پرویز بعد از خواهر پادشاه شد بغایت جمیله وعاقله
بود امیر لشکر خواست که با او عشقبازی کند او را بخلوت راه داد وبکشت
مدت حکمش چهار ماه بود **فرخ زاد** بن پرویز از مطربه لشکر نام اصفهانی
حاصل شده بود نسب او مصدق نمی داشتند چون از آن نسل دیگری حاضر
نبود بدو دادند قریب یکماه حکم کرد وبروایتی شش ماه بر دست بنده کشته
گشت **یزدگرد بن شهریار پرویز** آخر ملوک عجم بود چون شیرویه بن پرویز
اقربای خود را می کشت دایه او را بفارس گریزانید وآنجا پرورد او
بطبع عزلت خواستی وچون در آن نسل جز وی نبود پادشاهی بدو دادند
ودر زمان او کار اسلام قوی شده بود ودولت عجم منقرض گشته چون
لشکر اسلام بجنگ آمد یزدگرد رستم فرخ زاد را با ایشان فرستاد
ورستم منجم بود دانست که دولت اکاسره بآخر رسیده میخواست که صلح
کند میسر نشد رستم در آن جنگ کشته شد ولشکر اسلام قوت گرفت یزدگرد
از عراق بخراسان رفت وپناه به سردار لشکر خود ماهوی سوری برد لشکر
عرب بخراسان رفتند ودر مرو او دو ماه حرب کردند ماهوی او را بلشکر
مدد داد واو هوس عراق کرد بار دیگر خبر یافت که بیژن پادشاه ترکستان شد

وصدار ایران دلیر در جنگ او رفت با هوی با تیر مصاف شدند و بار دیگر
حرب کردند بار دیگر بگریخت و در آسیابی پنهان شد کسی با هوی را از حال
او اعلام داد حکم بقتل او رفت و بفرمان با هوی یزدگرد را در آن آسیا بکشتند
و پسران و دختران پادشاه ترکستان شدند با هوی را با فرزندان بکشت و بسوخت مدت
پادشاهی یزدگرد بیست سال اما چهار سال پیش رواج نداشت شانزده دیگر
از این طرف بدان طرف گریزان بود و در سنه احدی و ثلثین هجری کشته شد
و دولت اکاسره سپری شد **فرقهٔ سیوم** در ذکر جمعی که بعد از اسلام
بخلافت و حکومت رسیده اند و آن مشتمل بر سه مقاله است و شش باب

مقالهٔ اول در ذکر ابو بکر صدیق و امیر [redacted] عمر و ذو النورین [redacted]
که بخلافت نشستند و مردم را از مرتبهٔ ضلالت باز بسلامت آمدند و غرق
بحر [redacted] الله سبحانه و تعالی گشتند چون حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله
و سلم از جهان فانی بنعیم باقی انتقال فرمود مصیبت زدگان اهل بیت بغسل
و تکفین و تجهیز و دفن آنحضرت اشتغال فرمودند انصار در سقیفهٔ بنی ساعده
جمع شده میخواستند که سعد بن عباده را بر خود امیر کنند چون این خبر
بصدیق اکبر رسید باتفاق امیر المؤمنین عمر [redacted] انصار بیان با ابو بکر

صدیق [redacted] بیعت کردند و اکثر مهاجر نیز تابع شدند و صدیق اکبر
[redacted] بر سریر خلافت قرار داد و بحضرت دو سال و سه ماه خلافت
پیغمبر کرده اند و در ماه جمادی الآخر سنه ثلث عشر من الهجره بدار القرار رحلت
فرمودند و در زمان خلافت صدیق اکبر [redacted] بعضی از عراق عرب و
بعضی از شام بر دست مسلمانان مفتوح گشت و مسیلمه کذاب که در یمامه دعوی
پیغمبری میکرد کشته شد بعد از آن امیر [redacted] عمر [redacted] بوصیت خلیفه
اکبر [redacted] بر تخت خلافت نشست و ده سال و نیم خلافت کرد و در آخر
ذی الحجه سنه ثلث و عشرین بر دست ابو لؤلؤ [redacted] شهید شد و در
زمان خلافت آن خلیفهٔ عادل کامل فاضل شجاع سخی فارس و عراقین و مصر و شام
و آذربایجان و بعضی از ممالک روم و دیار بکر مفتوح شد و بعد از آن
حضرت ذو النورین یعنی عثمان بن عفان [redacted] بخلافت رسیدند
و دوازده سال و ده ماه خلافت کردند و بعد از آن جمعی از مسلمانان عاصی شده
بر او خروج کردند و در مدینهٔ مشرفه قصر خلافت را حصار کردند و در نصف
آخر ذی الحجه سنه خمس و ثلثین من الهجره [redacted] حق واصل گشتند
و در زمان خلافت ذی النورین [redacted] خراسان مفتوح شد و بعد از آن

حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه الیمان و شفاعت صحابه و اهل اسلام بر سریر
خلافت نشست بعد از چهار سال و نهم بود به ولایت امامت نورانی بود و چون
احوال و ولایت مال آنحضرت در صدر کتاب مذکور شد بدین اکتفا رفت
مقاله دوم در ذکر تغلب و تسلط بنی امیه چهارده تن مدت حکومتشان
نود و یکسال اول معاویة بن ابی سفیان امارت شام یافت و در ربیع الاول
سنه احدی و اربعین هجره حضرت امام حسن [illegible] طریق انقطاع سلوک
داشت او بر جمیع ممالک اسلام حاکم شد و در زمان او عبید الله زیاد علیه اللعنه
در سنه ثلاث و خمسین حاکم بصره شد و در سنه ست و خمسین معاویه نام پسرش
یزید از اهل عالم بیعت گرفت همه کس بیعت کردند مگر پنج کس حضرت امام حسین
و عبد الله عباس و عبد الله زبیر و عبد الله عمر و عبد الرحمن بن ابی بکر [illegible]
و همچنین معاویه این جماعت متعرض نه شد و بتکلیف کردن مصلحت ندید و در منتصف
رجب سنه ستین من الهجره درگذشت دوم یزید بن معاویة بن ابی سفیان
بعد از پدر بحکومت نشست و در اول حکومتش پدید شد که حضرت امام حسین با هفتاد
و دو تن از برادران و بنی عمان و شیعه اهل بیت در دشت کربلا شهید کردند
و در آخر در مدینه طیبه غارت و قتل عام کردند و قریب یازده هزار کس

از مهاجر

از مهاجر و انصار و غیرهم شهید کردند و خانه کعبه را بمنجنیق خراب ساختند
و در آخر زمان او عبد الله زبیر بحجاز خروج کرد و چون یزید در ربیع عشر
ربیع الاول سنه اربع و ستین بمرد کار او قوی گشت و جمله اهل خراسان
و یمن و عراق و فارس و آذربایجان به بیعت او در آمدند و هشت سال ملک در
دست او بماند و تا ایام عبد الملک بن مروان بود پس حجاج بن یوسف ثقفی
با وی محاربه کرد و وی را روز سه شنبه هفدهم جمادی الاول سنه ثلاث
و سبعین در مکه معظمه از حلق بیاویخت سیوم معاویة بن یزید بن معاویه
بعد از پدر چهل روز حکومت کرد و در جمادی الاول سنه اربع و ستین بمرد
و بعد از وی برادرش خالد بن یزید را بحکومت تعین کرد و قبول نکرد چهارم
مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بسعی عبید الله زیاد بحکومت نشست و
در زمان او سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و جمعی از شیعه بطلب خون حضرت
امام حسین خروج کردند و از بنی امیه هر کرا یافتند کشتند و در عین الورده با عبید الله
زیاد و حصین بن نمیر ستیزه و جنگ کردند و سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه
و بیشتر شیعه کشته شدند و بعضی بجزیره گریختند و مروان را در ماه رمضان
سنه خمس و ستین مادر خالد که در حباله او بود در شب بالشی بر دهان او نهاد

من

ویران نشست تا بمرد و هشتاد و یکسال عمر داشت **پنجم** عبد الملک بن مروان
بعد از پدر پادشاه شد و در کوفه مختار بن عبید ثقفی در منتصف ربیع الاول
سنه ست و ستین خروج کرد و ابراهیم بن مالک اشتر مدد او شد و عراق
و دیار بکر و اهواز و آذربایجان مسخر کردند و بجد تمام بطلب خون امام حسین علیه السلام
شدند عمر سعد را با پسرش و شمر ذی الجوشن و هر که در کربلا با حضرت امام جنگ
کرده بودند میگرفتند و می کشتند عبد الملک عبید الله زیاد را با هفتاد هزار مرد
بجنگ ایشان فرستاد و مختار ابن مالک اشتر را با هفتاد هزار کس بجنگ عبید الله
رفت و در حدود موصل جنگ کردند ابراهیم غالب شد و عبید الله بقتل آمد
و اکثر شامیان کشته شدند عبید الله زیاد چهار ده سال امارت کرده بود و محال
موصل و جزیره و آن حدود با ابراهیم داد بعد از ان مصعب بن زبیر از
جانب برادرش عبد الله زبیر بجنگ مختار آمد و در چهار دهم رمضان سنه
سبع و ستین مختار کشته شد و عبد الملک بن مروان در جمادی الآخر سنه
اثنین و سبعین بجنگ مصعب بعراق آمد و او را بکشت و عراق متصرف عبد الملک
درآمد و بشام مراجعت نمود و حجاج بن یوسف را در ماه رمضان سنه مذکوره بجنگ
عبد الله زبیر فرستاد و حجاج بر عبد الله ظفر یافت و او را بکشت چنانچه گذشت

و چند انکه عبد الله زبیر در حیات بود پادشاهی بر بنی امیه قرار نمیگرفت
و چون او کشته شد مردم طوعا و کرها تابع شدند و عبد الملک در سنه خمس
و سبعین حجاج را از حجاز عزل کرد و عراقین و فارس و خراسان و آن حدود را
بدو داد و در سنه ثلاث و ثمانین شهر واسط بنا کرد و عبد الملک در دمشق
در منتصف شوال سنه ست و ثمانین درگذشت **ششم** ولید بن عبد الملک
بن مروان بعد از پدر پادشاه شد و مملکت و حکومت او زیاده از عبد الملک شد
و در زمان او قتیبة بن مسلم از خراسان بترکستان رفت و ماوراء النهر و خوارزم
و دیگر ولایت متصرف درآورد و از طرف شمال مسلمة بن عبد الملک عموریه و
قسطنطنیه مسخر کرد و مسجد بنی امیه در دمشق ولید ساخته است و در سنه ثمان
و ثمانین عمر عبد العزیز را بمدینه فرستاد تا خانهای ازواج حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم شکافته داخل مسجد کردند و در آن روز اهل مدینه میگریستند و می گفتند
این خانها را چه بایست شکافت تا مسلمانان که از اطراف بدینجانب می آیند
میدیدند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بچه نوع خانها در دنیا اکتفا کرده و در زمان ولید
حجاج بن یوسف در بیست و پنجم رمضان سنه خمس و تسعین بمرد بیست سال امارت کرد
و پنجاه و چهار سال عمر داشت و زیاده از صد هزار آدمی بحضور خود بخلاف انکه

در جنگها کشته شده بودند و در روز مرگ چند هزار کس از مرد و زن در
حبس بودند ولید بن عبد الملک روز سه‌شنبه منتصف جمادی الاول سنه
ست و تسعین در گذشت مدت نه سال و هشت ماه پادشاهی کرد چهل و چهار سال
عمر داشت هفتم سلیمان بن عبد الملک بن مروان بعد از برادر پادشاه شد
و در زمان او یزید بن مهلب گرگان و طبرستان بگرفت جعفر برمکی در زمان سلیمان بود
بفرمود تا از نقره تمام عیار زدند و پیش از آن در زمان عبد الملک کم عیار
مضروب بودی بدین سبب زر جعفری نام شد و بوصیت سلیمان عمر عبد العزیز را
ولی عهد کردند و در روز آدینه هشتم ماه صفر سنه تسع و تسعین برنج ذات الجنب
در گذشت دو سال و هشت ماه پادشاهی کرد هشتم عمر عبد العزیز بن
مروان بعد از عم زاده پادشاه شد گویند اهل بیت نبی را صلی الله علیه و سلم
احترام میکرد و مردم را از بی ادبی نسبت بدیشان منع می‌نمود و در زمان او در سنه
مائه هجری ابتدای دعوت بنی عباس بود و داعیان باطراف میفرستادند و مردم را
بخود دعوت میکردند عمر عبد العزیز روز آدینه بیست و پنجم رجب سنه احدی
و مائه رخت ازین دنیا باخرت کشید و سبب موت او آنست که هشام غلام
او را بفریفت تا او را زهر داد دو سال و پنج ماه پادشاهی کرد و چهل سال عمر داشت

نهم یزید بن عبد الملک بعد از عم زاده بحکومت نشست در زمان او در سنه
اثنی و مائه ابو مسلم بجهت بنی عباس بدعوت مشغول شد و یزید چهار سال و یکماه
حکومت کرد و در شب آدینه بیست و یکم شعبان سنه خمس و مائه در گذشت
دهم هشام بن عبد الملک بعد از برادر بپادشاهی نشست و خراسان بنصر سیار
داد و عراقین بیوسف بن عمر ثقفی در زمان او زید بن امام زین العابدین علیه السلام را
در کوفه در سنه احدی و عشرین و مائه شهید کردند هشام در رصافه در ربیع الاول سنه
خمس و عشرین و مائه شهید کردند و در گذشت ایام پادشاهی او نوزده سال و هشت ماه
بود یازدهم ولید بن یزید بن عبد الملک بعد از عم خود پادشاه شد در زمان او
سنه خمس و عشرین محمد بن علی بن عبد الله بن عباس وفات یافت و پسر خود ابراهیم
و بعد از وی پسر دیگر سفاح را ولی عهد ساخت و ولید طریق زندقه ظاهر کرد لشکر بر و
خروج کردند و او را در چهارشنبه بیست و یکم جمادی الاول سنه ست و عشرین و مائه
بکشتند مدت یکسال و دو ماه حکومت کرد دوازدهم یزید بن ولید بن عبد الملک
بجای عم زاده بنشست و او را یزید ناقص خواندند بجهت آنکه وظیفه مردم کم کرد
مدت شش ماه حکومت کرد و در بیستم ذی الحجه سنه ست و عشرین و مائه در دمشق
بطاعون بمرد عمرش بچهل نارسید سیزدهم ابراهیم بن ولید بن عبد الملک

بعد از پدر بحکومت نشست دو ماه پادشاهی کرد مروان حمار بر او خروج کرد و در صفر
سنه سبع و عشرین و مایه از مروان بگریخت و حکومت بمروان گذاشت و بعد از
سه ماه درگذشت چهاردهم مروان بن محمد مروان بعد از ابراهیم پادشاه شد
و او را مروان حمار گویند چون حکومت بنی امیه بآخر رسیده بود در عهد او فتنه
بسیار شد و در خراسان یکی از بنی مهلب مشهور بکرمانی بر نصر سیار خروج کرد
و میان او و نصر سیار محاربات رفت و در آن اثنا ابو مسلم در سابع و عشرین
رمضان سنه تسع و عشرین و مایه در دهی از موضع مرو دعوت بنی عباس ظاهر کرد
و با کرمانی در جنگ نصر سیار متفق شد نصر بجنگ ایشان رفت و کرمانی کشته
شد و نصر سیار از ابو مسلم بگریخت و در ولایت ساوه در ربیع الاول سنه احدی
و ثلثین و مایه بمرد ابو مسلم درین وقایع صد هزار کس از اتباع بنی امیه بکشت
و خراسان ابو مسلم را صافی شد قحطبه بن شبیب طایی را بجانب عراق فرستاد
و او بلاد عراق را مسخر کرد و از عراق عزم کوفه نمود و یزید بن هبیره که مقدمه
لشکر مروان بود از واسط بجنگ قحطبه آمد و در کنار فرات بهم رسیدند شب بود
جنگ در پیوست قحطبه در آب غرق شد اما لشکرش ثابت ایستادند جنگ کردند و
یزید بن هبیره را بشکستند و چون روز شد قحطبه غرق شده بود حسن بن قحطبه را

بر خود امیر

بر خود امیر کردند و بکوفه شدند و سفاح بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس را
بیرون آوردند و بمسجد بردند و تمام اهل کوفه با او بیعت کردند و چون مروان
واقف شد ابراهیم بن محمد برادر سفاح را که در بند داشت بکشت و لشکر بجنگ
سفاح کشید سفاح اعمام خود عبد الله و عبد الصمد پسران علی بن عباس را بجنگ او فرستاد
و بر کنار فرات جنگ کردند مروان منهزم شد لشکر بنی عباس از عقب او رفتند
و او را در حدود مصر در ماه ذی قعده سنه اثنی و ثلثین و مایه بکشتند و حکومت
بنی امیه بسر آمد سفاح اولاد بنی امیه را طلب کرد هشتاد کس را یافت همه را بکشتند
و پادشاهان بنی امیه بغیر از عمر عبد العزیز را از گور بیرون آوردند و بسوختند
قسم سیوم در ذکر خلفای بنی عباس و ایشان سی و هفت کس اند ایام دولت ایشان
پانصد و بیست و چهار سال السفاح بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله
بن عباس بن عبد المطلب بن عبد مناف روز آدینه ثالث و عشر ربیع الاول
سنه اثنی و ثلثین و مایه بر وی بیعت کردند و او مصر و شام و مغرب بعم خود عبد الله
بن علی داد و حرمین بعم دیگر داود بن علی داد و برادر خود ابو جعفر را با یزید بن هبیره
بواسط فرستاد تا از کار ابو مسلم واقف شود و بیعت او بستاند ابو مسلم با ابو
جعفر تواضع کرد و اعزاز بسیار نمود و بیعت کرد و سفاح وزیر خود ابو سلمه را

حلال را لقمه نمود تا بکشتند و وراثت بخاندان داد و در ثالث عشر ذی الحجه سنه
ست وثلثین ومائه وفات یافت مدت خلافتش چهار سال و نه ماه. المنصور بالله ابو جعفر
بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بعد از برادر بحکم وصیت بر سریر خلافت
نشست و چون ابومسلم مطاع و متبع و غالب مطلق بود و ابوجعفر بکبر و استغنا
او رامیدانست بحیله او را نزد خود طلبید و در رومیه مداین ابومسلم را بکشت و
در خلافت و سلطنت مستقل گشت و هیبت او در دلها نشست از علویان محمد بن عبدالله
بن حسن بن امام حسین علیه السلام در مدینه و برادرش ابراهیم در بصره بر ابو جعفر
خروج کردند و بعد از محاربات مغلوب شدند و کشته شدند ابوجعفر در سنه خمس و اربعین و مائه
شهر بغداد بساخت و در سادس ذی الحجه سنه ثمان و خمسین برحمت حق واصل گشت
در بئر میمون و پسر خود ابوعبدالله را ولی عهد ساخت و او را المهدی بالله لقب کرد
مدت عمرش شصت و سه سال مدت خلافتش بیست و دو سال المهدی بالله ابوعبدالله
محمد بن منصور بعد از پدر حاکم شد و در زمان او مردی در خراسان خروج کرد
نام او حکیم بن هاشم سازنده ماه نخشب اصلش از دیه کازیره بولایت ماعین
اول در دیوان ابومسلم کاتب بود و در جنگ تیری بر چشمش آمد کور شد
برقعی بر آن چشم فرو گذاشت او را بدین سبب برقعی خواندند شکلی عظیم بد داشت

و دعوی خدایی کرد و خلقی بسیار بر او گرد شدند و در ولایت کش و نخشب
قلاعی چند فرو گرفت و کار او عروج تمام یافت و مهدی مسیب بن نصر را
بجنگ او فرستاد چون تنگ آمد اقربا خود را در شراب زهر داد تا تمامت
بمردند و خود را در میان آتش بسوخت چنانچه از اعضای جوارح او هیچ
باقی نماند بدین سبب اتباع او گمراه شدند و گفتند بآسمان رفت و این واقعه در سنه
ستین و بروایتی سنه ثلث و ستین و مائه بود و مهدی در پنجشنبه بیست و دوم
محرم سنه تسع و ستین و مائه درگذشت ده سال و یکماه خلافت نمود و چهل و پنج
سال عمر داشت الهادی بالله موسی بن مهدی بعد از پدر بر تخت خلافت نشست
یکسال و سه ماه حکومت کرد مردی دراز بالا بود و لب زیرینش کوتاه بود چنانکه
لب بالایین بلب زیرین نرسیدی بدخو و درشت سخن بود در شانزدهم
ربیع الاول سنه سبعین و مائه فوت شد الرشید بالله هارون بن مهدی
بعد از برادر بجای او نشست او را دو پسر متولد شد یکی محمد امین نام و دیگری را مامون
نام نهاد هرون ولایت شرقی را بمامون داد و غربی از عقبه حلوان تا حد آنکه
اسلام رسیده بود بمحمد امین داد و روم و دیار بکر و آذربایجان نیز بدیگر هم
داد و او را مؤتمن لقب کرد و در خطبه اول نام محمد امین پس نام مامون

بعد از آن نام مؤتمن تعین کرد و پسری دیگر معتصم را در حساب نیاورد و خدای تعالی
چنان کرد که خلافت بعد از مأمون بدو رسید و در قتل او بماند هارون الرشید
در صفر سنه سبع و ثمانین و مایه بر برامکه غضب کرد و ایشان را برانداخت و وزارت
بفضل بن ربیع داد و در سنه تسعین و مایه قیصر روم بجنگ هارون آمد و بعد از
محاربه صلح کردند بر آنکه قیصر هر سال سیصد هزار دینار بدهد قیصر نقض عهد کرد
و تعرض بدیار اسلام رسانید زمستان سرد بود و هارون در آن سرما بروم رفت
و بسیاری از رومیان بکشت و با قیصر دیگر باره صلح کرد و در سمرقند رافع بن لیث
بن نصر سیار خروج کرد و بر ماوراء النهر مستولی شد هارون الرشید
بجهت دفع او عزیمت خراسان کرد چون بطوس رسید بیمار شد شب شنبه
ثالث ربیع الآخر سنه ثلث و تسعین و مایه درگذشت ولادتش بیست و هفتم
ذی الحجه سنه تسع و اربعین و مایه مادرش خیزران جاریه مهدی بود او را آزاد
ساخت و بعد از آن نکاح کرد وفات خیزران در شب جمعه بیست و نهم جمادی الاخر
سنه ثلث و سبعین و مایه هارون الرشید مرد دراز بالای سفید بود و اندک حولی
در چشم داشت **محمد امین** بن هارون الرشید او را ولی عهدی داد و مأمون را
بسلطنت خراسان فرستاد پس چون امین پادشاه شد علی بن عیسی را با لشکر تمام

بحرب مأمون فرستاد و میان ایشان مقابله رفت و لشکر امین منهزم گشت
او از پی ایشان ببغداد رفت و امین را هلاک کرد و مدت چهار سال و هفت ماه
خلافت کرد و در خامس محرم سنه ثمان و تسعین و مایه کشته شد ولادتش در شوال
سنه سبعین و مایه بود **المأمون** ابو العباس عبدالله بن هارون بعد از قتل
برادر خلافت یافت و چون منصب امارت و وزارت بفضل بن سهل تفویض نموده بود
او را ذو الریاستین لقب کرد و فضل بن سهل سعی کرد تا مأمون ولایت عهد بحضرت
امام علی بن موسی الرضا داد و بدین سبب بنی عباس مأمون را بر فضل بن سهل متغیر
گردانیدند و فضل بن سهل را در سرخس در حمام بکشتند و مأمون قاتلان را بقصاص
بکشت و مأمون فرستاد تا کتب اوایل از حکمت و نجوم و اقلیدس و فلسفه و منطق
و غیر آن از سریانی بعربی نقل کردند و در شهور سنه خمسین و مایتین خراسان
بطاهر ذو الیمینین داد و احوال او بعد از این خواهد آمد و در زمان او سنه احدی
و مایتین بابک خرم دین در آذربایجان خروج کرد و مأمون لشکر بدفع او فرستاد
لشکر منهزم شد و بابک قوت گرفت و فتنه او تا زمان معتصم باقی بود و
مأمون در رابع عشر رجب سنه ثمان عشر و مایتین وفات کرد بیست و هفت
سال و هفت ماه حکومت کرده بود و ولادتش در سنه سبعین و مایه بود و الله اعلم

المعتصم بالله ابو اسحق معتصم بن هارون بعد از مامون بخلافت رسید و در سنه
عشرین و مائتین شهر سامره بنا کرد و در دفع بابک سعی تمام کرد و مال بسیار
بر لشکر خرج کرد و بعد از زحمت بسیار بابک را گرفته نزد معتصم آوردند و در ثالث
صفر سنه ثلث و عشرین و مائتین فرمود تا دست و پایش را بریدند و او را
بر دار آویختند بعد از این معتصم بروم رفت و فتح کرد و در ربیع الاول سنه
سبع و عشرین وفات یافت ولادتش در سنه ثمانین و مائه بود معتصم را خلیفه
مثمن خوانند زیرا که خلیفه هشتمی است از خلفای بنی عباس و هشت سال و هشت ماه
و هشت روز خلافت کرد و چهل و هشت سال عمر داشت و هشت پسر و هشت دختر داشت
و هشت هزار غلام داشت و هشت فتح بزرگ کرده بود و هشت ملک معتبر را بگشت
و هشت بار هزار هزار دینار میراث گذاشت الواثق بالله ابو جعفر هارون بن
معتصم برجای پدر بخلافت نشست مدت پنج سال و نه ماه حکومت کرد و در آخر
ذی الحجه سنه اثنی و ثلثین و مائتین بمرض استسقا وفات یافت المتوکل علی الله
جعفر بن معتصم بعد از برادر بجای او نشست با اهل بیت عداوت داشت و مردم را
از زیارت حضرت امام حسین منع کردی و آب فرات در صحرای کربلا افکنند
اما آب آنجا که مشهد مقدس است بایستاد بدین سبب آنرا مشهد حایر خوانند مدت

خلافت متوکل پانزده سال بود در منتصف شوال سنه سبع و اربعین و مائتین
بر دست غلامان کشته شد باغوای پسرش منتصر بعد از متوکل دولت عباسیان
ضعیف شد و قریب نوزده سال عزل و نصب ایشان در دست غلامان بود
المنتصر بالله جعفر بن محمد بن متوکل بعد از پدر بمسند خلافت نشست و شش ماه
سلطنت کرد در منتصف شهر ربیع الآخر سنه ثمان و اربعین و مائتین بمرض
سرسام درگذشت المستعین بالله ابو العباس احمد بن محمد بن معتصم
بعد از عمزاده بر دخلافت قرار گرفت سه سال و نه ماه حکومت کرد و در آخر
محرم سنه اثنی و خمسین و مائتین غلامان بر مستعین خروج کردند و او را خلع نمودند
و محبوس گردانیدند و طعام از وی باز گرفتند تا وفات یافت و در ایام او الداعی
الی الحق حسین بن زید العلوی در سنه خمس و مائتین در طبرستان خروج کرد
و جیل و دیلم با وی یکی شدند و از ملک ری تا کنار سفید رود بگرفتند و تا سنه
احدی و سبعین و مائتین حکومت طبرستان در دست داعی بود المعتز بالله
ابو عبد الله زبیر بن متوکل بعد از مستعین بخلافت نشست معتز سه سال
و شش ماه و بیست روز حکم کرد بعد از آن غلامان بر معتز خروج کردند
و او را فرمودند تا خلع کرد و هر چه داشت بزور از او گرفتند و او را در حمام

گرم آب یخ زهرآلود دادند تا بمیرد و بروایتی در حبس از گرسنگی بمرد و این حال
در سابع عشر رجب سنه خمس وخمسین ومایتین بود معین بالله موسی بو جعفر را
در سنه ثلاث وخمسین ومایتین بحکم داعی علوی در قستا و در ری و قزوین
وابهر و زنجان از تصرف او بیرون آورد و داعی منهزم شده بطبرستان التجا
نمود و در سنه احدی وسبعین و بروایتی تسعین ومایتین وفات کرد و بعد از و
برادرش محمد بن زید تا سنه سبع وثمانین حاکم طبرستان بود و بعد از ان بدست
محمد بن هرون سرخسی صاحب امیر اسمعیل سامانی کشته شد المهتدی بالله ابو اسحق
محمد واثق بن معتصم بعد از معتز پانزده ماه حکومت کرد و غلامان او را نیز
گرفته حبس کردند بعد از ان بکشتند در ثامن عشر رجب سنه ست وخمسین ومایتین
المعتمد علی الله ابو العباس احمد بن متوکل بعد از مهتدی بخلافت نشست بیست
و سه سال حکم کرد و برادرزاده او احمد بن طلحه بن متوکل یمن و حجاز فرستاد و
در عهد او بعراق عجم حسن بن علی بن عمر بن زین العابدین خروج کرد تا در سنه
سبع وثمانین که زمان معتضد خلیفه بود بدیلمان رفت و خلق را بخود دعوت نمود
کار او آنجا بلند شد مردم گیلان آنجا او را ناصر الحق و ناصر الاسلام لقب کردند
قول او نزد ایشان اعتبار عظیم دارد و بمذهب او عمل نمایند داود در ثالث عشر

شعبان سنه اربع وثمانین در آمل وفات یافت المعتضد بالله ابو العباس
احمد بن موفق بن متوکل بعد از معتمد خلافت بدو تعلق گرفت عالی همت و کامل
و عاقل و صاحب تجربه بود پیش از خلافت در خواب دید که در کنار دجله
مردی نورانی ایستاده در کنار دجله کردی آب برداشتی در دجله آب
نماندی باز آن آب بریختی دجله برقرار روان شدی معتضد حال او پرسید
گفتند امیر المومنین علی مرتضی است کرم الله وجهه معتضد بر او سلام کرد آنحضرت
او را اکرام فرمود و گفت چون خلافت بتو رسد فرزندان مرا نیکو دار معتضد بدین سبب
رعایت علویان کردی و اموال بسیار بخشیدی و حکم کرد که بر سر منابر معاویه را
فحش گویند ارکان دولت مانع شدند که این معنی موجب خروج علویان میشود
بدولت مضرت دارد معتضد مدت نه سال در خلافت بماند و در آخر ربیع الاول
سنه تسع وثمانین درگذشت المکتفی بالله ابو محمد بن احمد بن معتضد بعد از
پدر بخلافت رسید در زمان او قرامطه خروج کردند و راه حج میزدند و گرد
مکتفی ایشان را برانداخت شش سال و هفت ماه و بیست روز خلافت کرد و در ثالث
عشر ذی الحجه سنه خمس وتسعین ومایتین درگذشت المقتدر بالله ابو الفضل
جعفر بن معتضد بوصیت برادر خلافت بدو تعلق گرفت و در عهد او قرامطه

قوت یافتند و در مکه قتل عام کردند و حجر الاسود را بکوفه نقل کردند و در زمان
او بغداد وزیر او حامد منصور بن حسین حلاج را بکشتند مقتدر بدست بعضی
از خواص در سابع عشرین شوال سنه عشرین و ثلثمایه کشته شد بیست و پنج سال
خلافت کرد القاهر بالله ابو منصور محمد بن معتضد بعد از برادر او نامزد خلافت
کردند و بعد از یکسال و نیم خلع کردند و میل کشیدند و در اواسط جمادی الاول
سنه اثنی و عشرین و ثلثمایه درگذشت الراضی بالله ابو العباس محمد بن مقتدر
بعد از عم خلافت بدو رسید ابن مقله خطاط وزیر او بود و بحکم ماکانی که منصب
امیر الامرایی داشت دست ابن مقله را بسبب آنکه مکتوبی نوشته بود و دیگری
با امیر الامرایی خوانده بود ببرید و این واقعه در سنه ست و عشرین و ثلثمایه بود
راضی شش سال و دو ماه خلافت کرد و در سابع عشرین ربیع الاول سنه تسع
و عشرین و ثلثمایه درگذشت از خلفا اول کسی که امامت و خطابت را بنایب تعیین کرد
او بود المتقی بالله ابو اسحق ابراهیم بن مقتدر بعد از راضی بخلافت نشست در
عهد او در بغداد قحطی عظیم شد چنانکه آدمی آدمی را میخورد و در اثناء قحط وبایی
پیدا شد چنانکه مردم یکدیگر را دفن نمیکردند قریب چهار سال متقی خلافت کرد
بعد از آن در عشرین صفر سنه ثلث و ثلثین و ثلثمایه او را از خلافت معزول کردند

و میل کشیدند بیست و چهار سال زیست و در شعبان سنه سبع و خمسین و ثلثمایه
درگذشت المستکفی بالله ابو القاسم عبد الله بن مکتفی بعد از متقی بخلافت
نشست و چون یکسال و چهار ماه خلافت کرد معز الدوله آل بویه او را بگرفت و
خلع کرد و میل کشیدند و این صورت در اوایل جمادی الاول سنه اربع و ثلثین
و ثلثمایه المطیع بالله ابو القاسم فضل بن مقتدر بعد از مستکفی بسعی معز الدوله
بن بویه بخلافت رسید و بواسطه صلح کرد و حجر الاسود که از مکه بکوفه نقل کرده
بودند از ایشان بخرید و بمکه مطیع مدت بیست و نه سال و نیم در خلافت بماند پس
مفلوج گردید خود را خلع کرد و خلافت به پسر خود طایع داد و این صورت در اواخر
ذی قعده سنه ثلث و ستین و ثلثمایه بود مطیع دو ماه دیگر زیست و در محرم
سنه اربع و ستین و ثلثمایه وفات یافت الطایع بالله عبد الکریم بن مطیع
بوصیت پدر خلافت بدو قرار گرفت و هفده سال و دو ماه در خلافت بماند
و در آخر شعبان سنه احدی و ثمانین و ثلثمایه بهاء الدوله دیلمی خود را خلع کرد
القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق بن مقتدر بعد از طایع خلافت بنام او
مقرر شد و در عهد او سلطان سبکتکین بر خراسان پادشاه شد قادر چهل و یکسال
و چهار ماه خلافت کرد و در یازدهم ذی الحجه سنه اثنی و عشرین و اربعمایه درگذشت

القائم بامر الله ابو جعفر عبدالله بن قادر بعد از پدر بمسند خلافت نشست و در ایام
او طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق خراسان را فرو گرفت و قایم بالله او را خلعت
فرستاد و برکن الدین لقب کرد و بعد از آن بساسیری که سرهنگ دیلم بود دعوت
اسمعیلیان بپذیرفته قصد قایم کرد و او را در خانه محبوس نمود و قایم از طغرل بیک
استعانت نمود سلطان با لشکر تمام برفت و با بساسیری در میان واسطه و کوفه جنگ کرد
بساسیری بهزیمت رفت و سلطان قایم را بدار السلطنت آورد و بمسند خلافت رسانید
و مال بغداد بتصرف طغرل بیک آمد و چهل و چهار سال و هشت ماه خلافت کرد
و در اواسط شعبان سنه سبع و ستین و اربعمایه درگذشت المقتدی بالله ابو القاسم
احمد بن المعتدی بوصیت پدر بخلافت نشست باروی شرقی بغداد و خندق در دور
او بساخت بیست و پنج سال و سه ماه حکومت کرد و هیچ تشویش نرسید و در ربیع الآخر
سنه اثنی عشر و خمسمایه درگذشت المسترشد بالله ابو منصور بن فضل بن مستظهر
بعد از پدر بر خلافت متمکن و قرار گرفت هیبت و شکوه تمام داشت سلاطین سلجوقی را محلی
ننهادی بنابرین میان او و سلطان مسعود سلجوقی محاربه انجامید و مسترشد در دست
مسعود گرفتار شد و در سرا پرده مسعود محبوس شد و این صورت در رجب سنه تسع
و عشرین و خمسمایه بود بعد از این ملاحده مسترشد را در حدود مراغه کارد زدند و

درگذ

درگذشت مدت خلافتش هفده سال و دو ماه بود الراشد بالله ابو منصور جعفر
بن مسترشد چون پدرش در جنگ سلطان محمود اسیر شد در بغداد خلافت
بدو قرار گرفت او نام سلجوقیان از خطبه بیفکند و بانتقام کار پدر آهنگ جنگ
سلطان مسعود کرد و سلطان مسعود نیز بمقابله در آمد راشد از سلطان مسعود بهزیمت رفت
و از بغداد بحدود اصفهان آمد ملاحده او را نیز بدرجه شهادت رسانیدند و در سابع
عشرین رمضان سنه اثنی و ثلثین و خمسمایه مدت خلافت او هشت ماه و در عراق عرب
و در دیگر ولایات یکسال و چهار ماه المقتفی لامر الله ابو عبدالله محمد بن مستظهر
چون راشد از سلطان منهزم شد سلطان مسعود با مقتفی بیعت کرد و تا سلطان مسعود
در حیات بود حکومت او را رواجی نبود چون سلطان درگذشت کار او رونق
در گرفت بیست و چهار سال و یازده ماه خلافت کرد و در اوایل سنه خمس و خمسین
و خمسمایه درگذشت المستنجد بالله ابو المظفر یوسف بن مقتفی بعد از پدر بخلافت نشست
هیبت و وقار و کیاست تمام داشت و طبع لطیف و اشعار نیکو داشت و یازده سال
خلافت کرد و در اوایل ربیع الاول سنه ست و ستین و خمسمایه درگذشت
المستضیء بنور الله ابو محمد الحسن بن مستنجد بعد از پدر خلافت بدو تعلق گرفت
بزرگ منش و بسیار عطا بود و ابن عطا که وکیل درخانه او بود استیلا یافته بود

بود که کم از دو هزار دینار با مستضی نگفته تسبیحی برساند چون بد و هزار دینار رسید
اجازت طلبید مستضی نه سال و هشت ماه خلافت کرد و در آخر شوال سنه خمس
و سبعین و خمسمایه درگذشت الناصر لدین الله ابو العباس احمد بن مستضی بعد از پدر
خلیفه شد مردی دلاور و دانا بود در عهد او بغداد و ملک عرب آبادانی تمام یافت
مدت چهل و شش سال و یازده ماه خلافت کرد در عهد او خوارزمشاهیان سلطنت
از دست سلجوقیان بیرون بردند و چنگیز خان بر ممالک ایران و توران استیلا یافت
شد و قتل عام کرد و وفات ناصر در غره شوال سنه اثنی و عشرین و ستمایه
واقع شد الظاهر بالله ابو نصر محمد بن ناصر بعد از پدر حاکم شد بحسن سیرت
او هیچ کس از خلفای بنی عباس نبود اما کارش رواجی نداشت مدت یکسال
و سیزده روز در خلافت مهلت یافت و در ثالث عشر رجب سنه ثلاث
و عشرین و ستمایه درگذشت المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر بعد از پدر
بخلافت نشست و او خلیفه کریم و رحیم بود گویند هر مال که در مدت پانصد سال
اولاد بنی عباس جمع کرده بودند جمله بخشید و در عهد او ملک عرب رشک
بهشت شد و نشان خرابی در آن ممالک نماند در زمان او مغول استیلا شده
و جرماغون نوین از مغول به بغداد رفت و با شرف الدین اقبال شرابی محاربه کرد

و منهزم بازگشت مدت خلافت او هفده سال بود و در آخر جمادی الاول سنه
اربعین و ستمایه برحمت حق واصل شد المستعصم بالله امیر المؤمنین ابو احمد عبد الله
بن مستنصر آخرین خلیفه از خلفای بنی عباس است خلیفه متورع پرهیزکار بود اما
رای نداشت مدت پانزده سال و هفت ماه خلافت کرد و از پادشاهان مغول
هلاکو نام لشکر بجنگ او آورد و در اوایل صفر سنه ست و خمسین و ستمایه او را
با اکثر اهل بغداد بکشت و درین باب گفته اند درین تاریخ نظم

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش	روز یکشنبه چهارم از صفر
شد خلیفه پیش هلاکو روان	دولت عباسیان آمد بسر

در تاریخ مرآت الجنان چنین مذکور است که در بغداد هزار هزار و ششصد هزار
آدم کشته شدند و دولت عباسیان بسر رسید بعد از آن مغول بر عراق عرب
مستولی شدند

باب اول

در ذکر طبقات سلاطین ایران که در زمان بنی عباس
مستعد امر سلطنت بوده اند و آن یازده فصل است

فصل اول

در ذکر طاهریان
و ایشان پنج تن بوده اند و شاعری اسامی ایشان درین دو بیت درج نموده است نظم

در خراسان ز آل مصعب شاه	طاهر و طلحه بود و عبدالله
باز طاهر دگر محمد آن	کو بیعقوب داد تاج و کلاه

اول ایشان طاهر بن حسن بن مصعب خزاعیست که او را ذوالیمینین خوانند
داد در زمان مامون خلیفه منصب امیر الامرایی داشت و محمد امین برادر مامون بر
دست او کشته شد و بسعی او مامون بخلافت رسید و او را ذوالیمینین برای آن میگویند
که چون با حضرت امام علی موسی الرضا بیعت میکرد گفت دست راست من به بیعت
مامون مشغولست بدست چپ با حضرت امام بیعت کرد و گفت بسیاری که به بیعت
امام مشغول شد با آن نیز یمین توان گفت او را ذوالیمینین لقب دادند یک چشم
او از نور بهره نداشت شاعری درین باب یک بیت گوید نظم

یا ذا الیمینین و عین واحده　　　نقصان عین و یمین زایده

مامون بر طاهر ذوالیمینین بجهت کشتن برادر خود سرگران بود و او را از پیش خود دور ساخت
و غسان بن عباد را از خراسان عزل نمود و حکومت خراسان به وی تفویض نمود
و در سنه خمس و مایتین طاهر در اندک وقتی در خراسان مستقل گشت و در سنه
سبع و مایتین وفات یافت آورده اند که مامون وقتی که طاهر را بجنگ علی
بن عیسی که از جانب محمد امین می آمد میفرستاد فضل بن سهل که وزیر مامون بود
و منجم بی نظیر بود او را بطالع گرفته روان کرد و گفت لوا طالعی بسته ام
که تا قریب شصت سال ازین عکس نوا نگشود و چنین بود ازین وقت تا زمان غلبه

بنی لیث صفار پنجاه و شش سال حکومت خراسان در دست طاهریان بود و
مورخان این طایفه را در اعداد سلاطین نیاورده اند و احوال ایشان در ضمن خلفاء
بنی عباس ذکر کرده اند اما چون طاهر ذوالیمینین که مقدم این طایفه است و این فرقه
بدو میخوانند در آخر دعوای سلطنت استقلال کرده و بعد از مدتها حکومت خراسان
در خاندان او بود ذکر ایشان علیحده فرموده اند طلحه بن طاهر بعد از پدر بحکم
مامون خلیفه حاکم خراسان شد و در زمان او شخصی حمزه نام در ولایت سیستان
خروج کرد طلحه بدانجانب لشکر کشید و بعد از محاربات ظفر یافت و سیستان را ضبط کرد
و بخراسان مراجعت [illegible] در سنه ثلاث و عشر و مایتین وفات یافت علی بن طلحه
قایم مقام پدر شد در اندک وقتی جمعی بر وی خروج کردند و او را در نواحی
نیشابور بکشتند مدت حکومت طلحه شش سال عبدالله بن طاهر بعد از فوت طلحه و برادرش
علی بحکم مامون الرشید امیر المومنین والی خراسان گشت بغایت ادیب و فاضل
بود و سخاوتی نیز داشت و در عدل و داد نیز کوشید خراسان در زمان او معمور
و آباد شد عبدالله هفده سال حکومت کرد و در سنه ثلثین و مایتین وفات یافت
طاهر بن عبدالله بعد از پدر بحکم واثق بالله امیر المومنین حکومت خراسان [illegible] و تعلق
گرفت و او نیز سیرت پدر داشت هجده سال حکومت کرد و در سنه ثمان و اربعین

و مأتین وفات یافت **محمد بن طاهر** بن عبدالله بعد از پدر بحکم مستعین الله
بر جای پدر نشست بعقل و ادب موصوف بود و بلهو و طرب و عشرت مایل در
او یعقوب بن لیث صفار که در سیستان خروج کرده بود لشکر بخراسان کشید و از
علویان حسن بن زید الحسنی که بداعی کبیر مشهورست و بطبرستان مستولی شده بجرجان
آمد و چون محمد طاهر را از دو طرف دشمن پیدا شد متزلزل شد و نزد یعقوب لیث
ایلچی فرستاد و پیغام کرد که اگر منشوری از خلیفه زمان داری بنمای تا اطاعت کنم
یعقوب شمشیر از زیر مصلا بیرون آورد و گفت منشور من اینست و به نیشابور در آمد
و در سنه تسع و خمسین و مأتین محمد بن طاهر با صد و شصت نفر از عشایر و اقارب
بگرفت و به سیستان فرستاد و دولت طاهریان در خراسان بسر آمد و ایشان همه
پادشاهان عادل کریم هنرور بودند خراسان در ایام حکومت این طایفه در نهایت
معموری و آبادانی بود **فصل دوم** در ذکر صفاریان و ایشان سه کس
بسلطنت رسیدند حکومتشان سی و چهار سال **یعقوب بن لیث** او کریجه سیستانی
بود و چون در خود نخوتی تمام دید بر دگری ملتفت نشد در سلاح ورزی مهر
و عیاری افتاد اما در آن طریق انصاف میورزید و مال کس بیکبارگی نمیبرد
بعد از آن بملازمت درهم بن نصر که والی سیستان بود رسید و پیشتر

وجاه

وجاه یافت و امیر لشکر شد و بعد از و پسرش یعقوب پس از وفات درهم بر لشکرش
خروج کرد و بر سیستان مستولی شد و در سنه ثلث و خمسین و مأتین روز بروز
کارش ترقی کرد تا در سنه تسع و خمسین و مأتین بر خراسان دست یافت و محمد بن
طاهر را در نیشابور بگرفت و بند نمود و سلطنت خراسان یافت و بعد از تسخیر خراسان
عزیمت فارس کرد و بشیراز رفت و مسخر کرد و کرمان نیز بدست آورد و معتمد
خلیفه او را منشور سلطنت و خلعت فرستاد و او مرجا بکانها لی برد برو ز روسم بستد
و مالهای جهان بر وجمع شد آهنگ عراق و مازندران کرد و با پنجاه هزار کس
بجنگ داعی کبیر حسن بن زید الحسنی رفت و مظفر شد پس از آن هوس ملک
عرب کرد و بجنگ معتمد خلیفه رفت معتمد برادر خود موفق را بجنگ او فرستاد
و بین الفریقین در ماه رجب سنه اثنی و ستین و مأتین در حدود واسط محاربه
عظیم واقع شد و تیر بر حلق و تن یعقوب رسید لشکر یعقوب منهزم شدند
و یعقوب بخوزستان رفت و بعد از مدتی بمرض قولنج وفات یافت در رابع عشر
شوال سنه خمس و ستین و مأتین و یعقوب بغایت زیرک و عاقل بود و در سیاست
و سخاوت کمال داشت هر اسب که لشکری داشت ملک او بود و علفش از خاصه خود
میداشت و بر تخت چوبین بلند که بر همه لشکر مشرف بود نشستی و آنچه از ضلع

لشکر در نظرش ناپسند بود تغییر فرمودی و دو هزار مرد جلد را هر یکی را حمایل زرین
داده بود که هر یک هزار مثقال وزن داشت و هیچکس را وقوف بر اسرار او نبود
و با کس مشورت نمیکرد و چون دشمنان و بهر نهضت میرفت هیچکس خبر نداشت که بکدام جهت
بغارت بر د مدت سلطنت یعقوب دوازده سال **عمرو لیث** بعد از برادر پادشاه شد
بیست و دو سال حکم کرد و کار او عروج تمام یافت بر خراسان و عراق و کرمان و
فارس و قهستان و سیستان و مازندران و غیره مستولی شد و در بعضی ایام او
خطبه کردند و از آن پیش در خطبه جز خلیفه را دعا نکردندی عمرو لیث طمع در خوزستان
و عراق عرب کرد و با معتمد خلیفه طریق منازعت سپرد خلیفه اسمعیل سامانی را بجنگ
او امر فرمود و اسمعیل از آب آمویه گذشته با دوازده هزار مرد به بلخ آمد و چون در بعضی
صف بیارایستند و طبل جنگ فرو کوفتند اسب عمرو لیث نشاط کرد و او را در میان بود
و میان لشکر اسمعیل سامانی آورد و وی در جنگ گرفتار شد و این صورت در منتصف
ربیع الآخر سنه سبع و ثمانین و مائتین بود اسمعیل عمرو لیث را مقید نزد معتضد
خلیفه فرستاد خلیفه او را محبوس کرد و دو سال در حبس بود و در وقت وفات
معتضد او را فراموش کرد از گرسنگی بمرد و عجب آنکه در زمان پادشاهی او سیصد شتر
در زیر بار مطبخ او میرفت عمرو لیث غیور بود و بغایت جبار و قتال از آثار او جامع عتیق

شیراز است **طاهر** بن محمد بن عمرو چون عمرو اسیر شد طاهر که ولیعهد بود با سیستان رفت
ارکان دولت او را بپادشاهی نشاندند بعد از یکسال امیر اسمعیل سامانی برو غلبه کرد
و پادشاهی از و بستند و ایام دولت صفاریان سپری شد **فصل سیوم** در ذکر
سامانیان مدت ملک ایشان صد و ده سال و شش ماه ملک ایشان از دیار ترک
تا حد هند و فارس و عراق بود و دار الملک ایشان بخارا و شاعری اسامی ایشان
درین بیت بنظم آورده است **نظم** نه تن بودند ز آل سامان مشهور
هر یک بامارت خراسان مذکور اسمعیلی و احمدی و نصری
دو نوح و دو عبد الملک و دو منصور سامان از تخم بهرام چوبین بود و پیش
از اسلام پیشتر حکام ماوراء النهر بودند و بعد از اسلام صاحب لشکر پدر سامان را
بخت مخالف شد بیابانی افتاد و چون سامان را که پسر بزرگی بود شتربانی
درپاورد و بعیاری مشغول شد پسرش اسد بن سامان را در عهد مأمون خلیفه حرمتی
پیدا شد و بعد از و مأمون پسرانش را بولایت امارت داد و در سنه احدی و ستین
و مائتین معتمد خلیفه تمامت ماوراء النهر بنصر بن احمد بن اسد بن سامان تفویض نمود
و چون در سنه تسع و سبعین و مائتین نصر درگذشت تمامت کار بر اسمعیل قرار
گرفت **امیر اسمعیل** بن احمد بن اسد بن سامان مردی فرزانه و باشکوه بود

اول کسی از سامانیان که پادشاهی کرد او بود ملک ماوراءالنهر در عهد او معمور گشت
چون بنی لیث صفار دست برآوردند معتضد خلیفه فرمان داد تا ایشان را برانداختند
چنانکه گذشت و ملک بنی لیث نیز بدو مسلم شد و اسم پادشاهی بر او اطلاق کردند
داو در خیرات مساعی جمیله بتقدیم رسانید و در عدل و داد کوشید مدت سلطنتش
در ایران هشت سال بود و وفاتش در رابع عشر صفر خمس و خمسین و مایتین بود احمد
بن اسمعیل بعد از پدر حکم دراشت مدت شش سال و شش ماه بمراسم پادشاهی قیام نمود
بعد از آن بدست جمعی از بندگان خویش در سنه احدی و ثلثمایه نصر بن احمد
بعد از پدر به پادشاهی نشست تمامی غلامانرا که قصد پدرش کرده بودند بکشت و مدت
سی سال در عدل و داد پادشاهی کرد و در ماه شعبان بمرض سل درگذشت نوح
بن نصر بعد از پدر پادشاه شد دوازده سال و هفت ماه در جهانداری بسر برد و در تاسع
عشر ربیع الآخر سنه ثلث و اربعین و ثلثمایه رحلت کرد عبدالملک بن نوح بعد از
پدر هفت سال و نیم پادشاهی کرد و در حالت اسب تاختن بیفتاد و بدان درگذشت
در منتصف شوال سنه خمسین و ثلثمایه منصور بن نوح مدت پانزده سال بعد از پدر پادشاهی
کرد و او در عدل و خیرات ساعی بود و در منتصف شوال سنه خمس و ستین و ثلثمایه وفات
نوح بن منصور بعد از پدر پادشاه شد امراء خراسان بروی عاصی شدند او با امیر سبکتکین

که حاکم غزنین بود نامه نوشت و استعانت خواست تا شر ایشان از وی کفایت فرمود
و این صورت در سنه اربع و ثمانین و ثلثمایه بود و امیر نوح امارت بعضی از خراسان
با میر سبکتکین و بعضی به پسرش سلطان محمود تفویض کرد و ابتدای دولت سلطان محمود
غزنوی از اینجاست مدت ملک امیر نوح بیست و یکسال و هفت ماه بود و وفات او
روز جمعه ثالث عشر رجب سنه سبع و ثمانین و ثلثمایه منصور بن نوح بعد از پدر
پادشاه شد یکسال و هفت ماه حکم کرد بعد از آن بکتوزون که غلام پدر او بود و بمرتبه
امیر الامرایی رسیده بود او را در سرخس بگرفت و میل کشید روز چهارشنبه ثامن عشر
صفر سنه تسع و ثمانین و ثلثمایه عبدالملک بن نوح بعد از پدر پادشاهی بدو تعلق
گرفت خواست که امارت خراسان از سلطان محمود بستاند بدین سبب میان ایشان
محاربات واقع شد عبدالملک بهزیمت به بخارا شد و ملک ترک ایلکخان بر وی
مسلط گشت و ماوراءالنهر فرو گرفت و در ثانی عشرین ذی الحجه سنه تسع و ثمانین
و ثلثمایه بعد ازین ایلکخان عبدالملک را بدست آورد و باوزکند فرستاد و در آنجا درگذشت
و دولت آل سامان تمام شد ایام حکومتش هشت ماه و هفده روز بود فصل چهارم
در ذکر غزنویان عدد ایشان چهارده تن مدت ملکشان صد و پنجاه و پنج سال بود
اصل ایشان سبکتکین او غلام لبکتکین مملوک سامانیان بود مدت شانزده سال

درغزنو وحدود هند پادشاهی کرد وبعد از و حکومت آن ملک بسبکتکین رسید
ودر سنه اربع وثمانین وثلثمایه در گذشت پسرش سلطان محمود بر جای پدر نشست
وبعد از انقراض دولت سامانیان از دار الملک سلطنت خراسان منسوب گشت
السلطان یمین الدوله ابو القاسم محمود بن سبکتکین پادشاه مشهور است وپادشاه
غازی نیز گویند پیوسته در هند با کفار غزا میکرد مادرش دختر رئیس زاولی بود
او را بدین سبب زاولی میگویند چنانچه فردوسی گوید نظم

خجسته درگه محمود زاولی دریاست   کدام دریا کان را کرانه پیدا نیست
شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در   گناه بخت منست آن گناه دریا نیست

سلطان محمود شش باره راه از هند مسخر کرد وبسیاری از کفار را باسلام درآورد
وخوارزم نیز در تصرف آورد ودر سنه سبع وتسعین وثلثمایه میان او وایلکخان که
پادشاه ماوراءالنهر بود در بلخ جنگ واقع شد سلطان محمود ظفر یافت وایلکخان بماوراءالنهر
گریخت ودر سنه ثلث واربعمایه وفات یافت بعد ازین قدرخان وارسلان خان
از ماوراءالنهر وترکستان قصد خراسان کردند وباتفاق چون ببلخ رسیدند سلطان
عالیشان با ایشان مصاف وجنگ عظیم کرد ودران روز سلطان بر فیل سفید
نشسته بود وحمله بر دشمنان میکرد وایشان را منهزم میگردانید وچهار دانگ لشکر

خواین

خواین وقت گریزان در آب آمویه غرق شدند وسلطان محمود از جیحون گذشت
ودر ماوراءالنهر خرابی بسیار کرد وبخراسان معاودت فرمود ودرین حال در سنه
عشر واربعمایه واقع شد وسلطان محمود در آخر عهد در سنه عشرین واربعمایه بر
عراق عرب مستولی شد ووالی آنجا مجد الدوله رستم بن فخر الدوله را در حوزه ری
بگرفت ودر حبس کشت وعراق به پسر خود مسعود داد وتمامی عراق در ضبط آورد
وهر کس سرکشی میکرد سیاست کرد چهار هزار کس از اعیان اصفهان بقتل رسانید
وچون در غیبت او از مردم قزوین مخالفت ظاهر شده بود ایشان را نیز گوشمالی
عظیم داد وسلطان محمود از ولایت ری معاودت نموده بغزنین رفت ودر روز
پنجشنبه سیزدهم ماه ربیع الاول سنه احدی وعشرین واربعمایه وفات یافت
عمرش شصت ویکسال ومدت سلطنتش سی ویکسال مسعود بن محمود بحکم وصیت
پدر سلطنت خراسان وخوارزم وعراق بدو تعلق گرفت ودیار هند وغزنو
برادرش محمد بن محمود داشت مسعود از برادر بزرگ التماس کرد تا در خطبه
او را شریک گرداند محمد اجابت نکرد پس مسعود آهنگ غزنو کرد وپیش از وصول
یوسف بن سبکتکین محمد را اسیر کرد ومیل کشید وبقلعه [illegible] فرستاد ده سال
محبوس بود وسلطان مسعود بر جمیع ممالک پدر مستولی شد وچون مسعود در بلخ

منازعت افتاد و مسعود منهزم شد بعد از فتح محمد مکحول را از قلعه بیرون آورد
و عزیمت هندوستان کرد و چون از رود جیلم بگذشت لشکر بر مسعود بیرون آمدند
و محمد مکحول را بستدند و بر تخت نشاندند و در لشکر گردانیدند و مسعود گرفته پیش
محمد آوردند محمد او را بقلعه فرستاد و در آن لشکر او را بکشتند در جمادی الاول
سنه ثلث و ثلثین و اربعمایه مدت سیزده سال پادشاهی کرد و بعد از ین محمودیان
بغزنین قناعت کردند ایشان را بدین سبب غزنویان گویند و در آن ملک آثار
ایشان بسیار است محمد بن محمود سبکتگین در حیات پدر در اول عهد چهار سال
در غزنین پادشاهی کرد و پس از آن بحکم برادرش مسعود نه سال محبوس و بعد از قتل
مسعود یکسال دیگر حکومت کرد و در سنه اربع و ثلثین و اربعمایه بر دست برادرزاده
کشته شد مودود بن مسعود بر عم خروج کرد و بقصاص خون پدر او را با تمامت
اولاد و هر که در خون ساعی بود بکشت و دختر جعفر بیک را بخواست و از و پسری
آورد مسعود نام کرد مدت هفت سال پادشاهی کرد و در رجب سنه احدی و اربعین
و اربعمایه بمدد جعفر بیک عزیمت کرد که بخراسان رود و در راه بزحمت
قولنج درگذشت مسعود بن مودود بعد از فوت پدر طفل بود چند روزی پادشاهی
باسم او بود پس اکابر مملکت و ارکان دولت بر عم او اتفاق کردند علی بن مسعود

بن مودود

بن مودود و چون نوبت پادشاهی به و رسید عبدالرشید که سالها در قلعه محبوس بود
خلاص یافت و لشکر جمع کرد و او را در سنه ثلث و اربعین و اربعمایه منهزم گردانید
عبدالرشید بن محمود بعد از برادرزاده بپادشاهی نشست و در سنه خمس و اربعین
و اربعمایه وفات یافت فرخزاد بن مسعود بن محمود بعد از عبدالرشید پادشاه
شد و چون زاولستان خراب شده بود خراج حشم بخشید و با خلق نکویی کرد و در
طاعت و عبادت درجه عالی داشت سه ماه روزه داشتی و بیشتر شب نماز کردی
و در سنه خمس و اربعمایه بزحمت قولنج درگذشت ابراهیم بن مسعود بن محمود بعد
از فرخزاد پادشاه شد دراز عمر بود مدت چهل و دو سال در پادشاهی بماند در
خیرات کوشید مسجد و خانقاه و رباط بسیار ساخت گویند از زینت ولایت
نصیبی داشت شبها گرد محلات غزنین گردیدی و بیوه زنان و محتاجان را اطعام
دادی در عهد او داروی چشم و ادویه و اشربه بتمامی بیماران آن ملک از خزانه
ایشان بردندی او را سی و شش پسر بود و همه را نام در کتب التواریخ آورده اند
و چهل دختر داشته همه را بسادات کرام و علماء عظام داده و خرابیها که در آن ملک
واقع شده بود در زمان او همه بآبادانی مبدل شد و چند قصبه بنا کرد چون خیرآباد و ایمن آباد
و غیر ذلک و او را سید السلاطین نوشته اند خط خوب نوشتی در هر سال یک مصحف

بخط خود نوشتی و با اموال فراوان بمکه معظمه فرستادی و سه ماه رجب و شعبان
و رمضان روزه داشتی وفات او در خامس شوال سنه اثنی و تسعین و اربعمایه واقع شد
مسعود بن ابراهیم بن مسعود بعد از پدر پادشاه شد خواهر سنجر سلجوقی را در نکاح آورد
و مدت شانزده سال پادشاهی کرد و در سنه ثمان و خمسمایه بدار البقا پیوست
شیرزاد بن مسعود بحکم پدر پادشاه شد و یکسال حکم کرد و برادرش ارسلان شاه
بر او خروج کرد و او را بکشت در سنه تسع و خمسمایه ارسلانشاه بن مسعود بعد از برادر
پادشاه شد میان او و برادر دیگرش بهرامشاه نزاع شد بهرامشاه پناه بسلطان سنجر برد
که خال او بود و بموافقت او بغزنین در آمد و با ارسلان محاربه کرد و نصرت یافت و ارسلان
هزیمت کرد و سلطان سنجر بهرامشاه را بر تخت نشاند و باز بقهستان رفت پس ارسلان
مراجعت کرد بهرامشاه از وی بگریخت و بخدمت سلطان آمد و از وی لشکر بستد
و بغزنه رفت و بر ارسلان مسلط شد او را هلاک کرد و این صورت در سنه اثنی عشر
و خمسمایه بود بهرامشاه بن مسعود بن ابراهیم بعد از برادر پادشاهی بر قرار گرفت
بزرگ نفس و عالم پرور بود و علم دوست فضلای جهان بنام او کتب نوشته اند
از آن جمله کتاب کلیله و دمنه است که ادیب نصرالله بن عبدالحمید بعبارتی که اکنون
مشهور است بنام او ساخته و شیخ سنایی کتاب حدیقه بنام او نظم کرده و در زمان

دولت

دولت او امن و راحت بود سی و دو سال پادشاهی کرد و در آخر عهد علاء الدین
حسن بن حسین که اول ملوک غوریست بر وی خروج کرد بهرامشاه از وی منهزم شد
و بهند رفت و علاء الدین حسن برادر خود سوری را در غزنین پادشاهی داد
و مراجعت بفیروزکوه فرمود و در راه برادر دیگرش سام بمرد بهرامشاه باز بغزنه
آمد و سوری جنگ کرد سوری در دست او گرفتار شد بهرامشاه فرمود تا او را
بر گاو نشاندند و گرد شهر گردانیدند و بعد از خواری هرچه تمامتر او را بکشتند و
سرش نزد سلطان سنجر فرستاد و چون این خبر بعلاء الدین حسن رسید از آن واقعه تافته شد
و با لشکر انبوه عزیمت غزنه کرد و پیش از رسیدن او بهرامشاه در سنه اربع و تسعین
و خمسمایه وفات یافت خسروشاه بن بهرامشاه بعد از فوت پدر بحکم وراثت
پادشاه شد چون علاء الدین حسن بجنگ او آمد بگریخت و بدیار هند رفت علاء الدین حسن
غزنه را غارت کرد و خلقی بسیار بقتل آورد و برادرزاده خود غیاث الدین
ابوالفتح محمد بن سام را بنیابت در غزنه پادشاهی داد و ملک غیاث الدین
خسروشاه را بمواعید بر خود ایمن ساخت بعد از آن او را دستگیر کردند و بقلعه فرستادند
و این صورت در سنه خمس و خمسین و خمسمایه در گذشت و دولت غزنویان سپری
شد و ملک ایشان بغوریان رسید و از نسل محمودیان کسی باقی نماند فصل پنجم

در ذکر غوریان نه تن مدت ملکشان شصت و چهار سال اصل ایشان از پادشاهان
غور بود که سلطان محمود غزنوی ایشان را برانداخت نبیرهٔ سوری از بیم سلطان
بهند گریخت و او را پسری بود سام نام مسلمان شد و تجارت میکرد و او را پسری بود
حسین نام بهمه هنری آراسته سام پسر را با تباع آنچه داشت براه دریا عزم غور کرد
و باد مخالف برآمد و کشتی غرق شد حسین دست در تخته پاره زد که بکنار افتد
ببری درنده در کشتی بود آن هم دست در این چوب پاره زد و باقی مردم در گرداب
فنا غرق شدند حسین با ببر سه روز بر سر آب بماندند چون بساحل حیات رسید
بشهری درآمد و شب هنگام بر دکانچه بخفت عسس او را بگرفت و هفت سال در زندان
بماند بعد از هفت سال پادشاه آن ملک بیمار شد بصدقه زندانیان را رها کرد
حسین نیز آزاد شد و متوجه غزنین شد چون بدان حدود رسید جمعی از قطاع
الطریق او را جوانی خوب صورت یافتند اسب و سلاح دادند شب پیش ایشان
بود بحسب اتفاق در آن شب طایفهٔ از لشکر سلطان ابراهیم غزنوی که مدتی
در طلب آن جماعت بودند بر ایشان ظفر یافتند و همه را بکشتند چون جلاد چشم حسین
ببست گفت الهی بر تو غلط روا نیست چونست که مرا اینجا میکشند جلاد از احوال
او پرسید سرگذشت خود بشرح باز گفت و این حکایت بسمع سلطان رسید بر حالش

رحم فرمود و او را نوازش کرد و در مرتبهٔ حجاب آورد و دختر خود را
بزنی باو داد چون سلطنت بمسعود بن ابراهیم رسید او را امارت غور داد و کارش بلند شد
و بعد از وی پسرش حسن بن حسین بر جای او نشست علاء الدین بن حسین بن سام چون
دولت غزنویان روی در نقصان داشت او بر مملکت ایشان مستولی شد و در سنه
احدی خمسین و خمسمایه درگذشت سیف الدوله محمد بن علاء الدوله حسن بن حسین بعد از
پدر پادشاه شد جوانی صاحب کمال کریم طبع عادل رعیت پرور بخشنده و دردل
متواضع بود ملک غزنین به پسر خود غیاث الدین محمد بن سام داد و بعد از سلطان سنجر
سلجوقی بلخ نیز مستخلص کرد غزان بجنگ او آمدند سیف الدوله در آن جنگ کشته شد
در سنه ثمان و خمسین و خمسمایه مدت سلطنتش هفت سال غیاث الدین ابو الفتح محمد
بن سام بعد از عم زاده پادشاهی تعلق گرفت و با غزان جنگ کرد و بسیاری
از ایشان بکشت بقایای ایشان زنهار خواستند و خراج پذیرفتند سلطان غیاث الدین
برادر خود را سلطان شهاب الدین ابو المظفر در هرات نیابت داد و خود غزنین را دار الملک
ساخت و چهل سال پادشاهی بماند و در ثمان و تسعین و خمسمایه درگذشت از آثار
او مسجد جامع هرات است که در سنه اربع و تسعمایه امیر علیشیر آنرا تجدید عمارت کرد
شهاب الدوله ابو المظفر بن سام بن حسین بعد از برادر پادشاه شد و چهار سال

سلطنت کرد بعد از آن محل نماز کردن فدائیان هندی او را شهید کردند
و در تاریخ وفات او گفته اند **نظم** شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین
کز ابتدای جهان مثل او نیامد یک سوم ز غرهٔ شعبان سال ششصد و دو
فتاد در ره غزنین بمنزل دهنک **محمود بن محمد** بن سام بعد از عمش سلطنت برقرار
گرفت مدت هفت سال پادشاهی کرد و در سنه سبع و ستمائه روزی او را کشته
در خانه یافتند و مملکت غوریان بخوارزم شاهیان منتقل شد **فصل ششم** در ذکر
آل بویه عدد ایشان هفده نفر مدت ملکشان صد و بیست و هفت سال حسابی و بعضی در
نسب آل بویه آورده که بویه از تخمهٔ بهرام گور است چون ماکان بن کاکی بر طبرستان
مستولی شد بویه بخدمت او پیوست و او را سه پسر بود علی و حسن و احمد این
برادران و اسفار بن شیرویه و مرداویج بن زیار و برادرش وشمگیر ملازم ماکان
بن کاکی میبودند اسفار بن شیرویه بر ماکان خروج کرد و او را بجهانید و در سنه
خمس عشر و ثلثمائه بر ملک دیلمان مستولی شد و بعد از یکسال بر دست قرامطه [illegible]
و مرداویج بن زیار بر جای او حاکم دیلمان شد و رودبار و طالقان و رستمدار
در ضبط آورد و پس از آن ملک ری و قزوین و ابهر و زنجان و طارم
مستخلص کرد و دیگر در تسخیر بلاد کوشید و در همدان قتل عام کرد و نهب و غارت

مرداویج

مرداویج علی بن بویه را با برادران بکرج فرستاد و خود باصفهان رفت علی
بویه و برادران مقارن رفتند و در ضبط آوردند و مرداویج را در حمام اصفهان
غلامانش بکشتند و در سنه احدی و عشرین و ثلثمائه علی بن بویه باصفهان رفت
و با وشمگیر بن زیار حرب کرد و او را منهزم گردانید و وشمگیر بطبرستان رفت و بدان ملک
قناعت نمود و علی بن بویه را ملک فارس و عراق مسلم شد **عماد الدوله**
علی بن بویه در احدی عشر ذی قعده سنه احدی و عشرین و ثلثمائه بپادشاهی نشست
عراق به برادر کهترش حسن داد و او را [illegible] الدوله لقب کرد و برادر کوچک احمد را
باستخلاص کرمان فرستاد و او را معز الدوله لقب کرد و شیراز را دار الملک ساخت جهت
دار خلیفه منشور پادشاهی یافت عماد الدوله مدت شانزده سال و نیم پادشاهی کرد
و در جمادی الاول سنه ثمان و ثلثین و ثلثمائه درگذشت و برادرزاده عضد الدوله
بن رکن الدوله را ولیعهد کرد **رکن الدین** حسن بن بویه بحکم برادر در عراق عجم
پادشاه شد و چهل و چهار سال پادشاهی کرد و عمر او از نود سال زیاده داشت
در شب بیست و پنجم محرم سنه ست و ستین و ثلثمائه درگذشت سه پسر داشت عضد الدوله
و مؤید الدوله و در ایشان کنیزک ترکی بود و فخر الدوله از دختر حسن بن فیروزان
که پسر عم ماکان بن کاکی پادشاه طبرستان بود بوجود آمد رکن الدوله بعد از فوت

بعد از عماد الدوله مملکت بر پسران قسمت کرد یزد و اصفهان و قم و کاشان
و نطنز و جرباذقان بمؤید الدوله ابو نصر بویه داد و ری و همدان و قزوین
و ابهر و زنجان و ساوه و آوه و بعضی از کردستان بفخر الدوله علی و پسر مهتر
عضد الدوله را همان دیار که عمش داده بود یعنی ملک فارس بر وی مسلم داشت
معز الدوله احمد بن بویه فرمان برادر با استخلاص کرمان رفت و مسخر کرد و از آنجا
بخوزستان رفت و بگرفت و ملک بصره و واسط مسلم کردانید و مستکفی استدعا
حضور او کرد در سنه اربع و ثلثین و ثلثمایه ببغداد رفت و در ضبط آورد و مستکفی خلیفه را
میل کشید و خلافت بمطیع داد چنانچه گذشت معز الدوله بیست و یکسال پادشاهی کرد
نه سال معاصر عماد الدوله و پنجده سال معاصر رکن الدوله و در ربیع الاول سنه
ست و خمسین و ثلثمایه بمرض اسهال در گذشت پنجاه و چهار سال عمر داشت معز الدوله
چون سایر آل بویه اثنی عشری بود اقامت بر صلوة غدیر خم در هجدهم ماه ذی الحجه
او کرد و در روز عاشورا تعزیت امام حسین او نهاد و در سنه اثنی و خمسین و ثلثمایه ::
عضد الدوله ابو شجاع فنا خسرو بن بویه بعد از عم بحکم وصیت در فارس در سنه
ثمان و ثلثین و ثلثمایه بپادشاهی نشست مدت سی و چهار سال در پادشاهی ماند
مانند او در دیالمه دیگری نبود و او خلاصه آن قوم بود و عضد الدوله در سنه

سبع و ستین و ثلثمایه ببغداد رفت و با عم زاده خود عز الدوله بختیار بن معز الدوله
جنگ کرد و او را بکشت و بغداد استخلاص کرد و در روز دخول او ببغداد خلیفه
باستقبال بیرون آمد اکابر و اهالی در دولت او آسایشها کردند در کار عدل
و سیاست ید بیضا نمود و از آثار او مشهد امیر المؤمنین علی و امام حسین است
علیهما السلام و دار الشفا ببغداد و دور مدینه حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله
و صحبه و بند امیر است که در رود کر ساخته در سنه ثلاث و اربعین و ثلثمایه و کر
از آن آب میخورد و شهری در قبل شیراز که اکنون مزرعه ایست و آنرا سوق الامیر
میخوانند عضد الدوله در رمضان سنه اثنی و سبعین و ثلثمایه در بغداد بمرض صرع
در گذشت و در مشهد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مدفون است ولادتش یوم الاحد
خامس ذی القعده سنه اربع و عشرین و ثلثمایه بود در اصفهان **عز الدوله**
بختیار بن معز الدوله بعد از پدر در بغداد یازده سال امارت داشت بعد از آن
بحکم عضد الدوله کشته شد در سنه سبع و ستین و ثلثمایه چنانچه گذشت ::
مؤید الدوله ابو نصر بویه بن رکن الدوله حسن بن بویه در ایام پدر در اصفهان
می بود و چون پدرش در گذشت بعد عضد الدوله بری رفت و بجای پدر هفت
سال و شش ماه سلطنت کرد و میان او و فخر الدوله و شمس المعالی قابوس

بن وشمگیر که والی طبرستان بود محاربات رفت و بر جمله ظفر او را بود و فخر الدوله
و قابوس پس دو نوبت از مؤید الدوله شکست یافتند در نوبت اول روز چهارشنبه
بیست و دویم رمضان سنه اثنی و ستین و ثلثمایه بعد از آن گریخته بخراسان
رفتند قابوس پنجده سال و فخر الدوله سه سال در خراسان بماند مملکت فخر الدوله
در عراق و قابوس در طبرستان بتصرف مؤید الدوله درآمد صاحب بن عباد
که از وزرا مشهورست در خدمت او می بود مؤید الدوله در سنه ثلاث و سبعین
و ثلثمایه درگذشت فخر الدوله علی بن رکن الدوله بمقتضای وصیت پدر در همدان
می بود پس مؤید الدوله بعهد عضد الدوله او را اخراج کرد و به نیشابور رفت چون
مؤید الدوله نماند صاحب اسمعیل بن عباد او را استدعا کرد و در سنه ثلاث و سبعین
و ثلثمایه بسر مملکت آمد و چهارده سال دیگر در سلطنت بماند و در شوال سنه سبع
و ثمانین و ثلثمایه درگذشت اما صاحب بن عباد بوفور فضل و کمالات موصوفست
گویند چهارصد شتر کتابخانه او می کشید و او با آنکه امور کلیه و جزویه ملک
بدو مفوض بود کما ینبغی بدان می رسید همه روزه افاده میفرمود و درس میگفت
و از جمیع علوم بهره مند بود و مصنفات خوب دارد و از فروع اثنی عشری بود و در
اصول معتزلی در سنه سبع و ستین و ثلثمایه بعد از وزیر ابو الفتح بن العمید

وزارت بدو دادند هجده سال وزارت کرد و در شب جمعه بیست و چهارم صفر
سنه خمس و ثمانین و ثلثمایه در ری وفات یافت نعش او را باصفهان بردند
و در محلت دزیه دفن کردند صاحب عباد از ری است و بعضی گویند اصفهانی است
مجد الدوله ابو طالب رستم بن فخر الدوله بعد از پدر پادشاهی عراق عجم
بدو تعلق گرفت چون کودک بود مادرش سیده بکفل مصالح ملک شد و تا سیده
در حیات بود مدت بیست و هفت سال ملک مجد الدوله بر رونق بود و چون در سنه
سبع و ستین و اربعمایه سیده درگذشت کار با دست بهم داد سلطان محمود
غزنوی با لشکری آهنگ عراق کرد و مجد الدوله با پسرش گرفتار شدند و در سنه
عشرین و اربعمایه ملک عراق در تصرف سلطان محمود آمد مدت سلطنت مجد الدوله
سی سال بود وی مرض مالیخولیا داشت شیخ ابو علی سینا معالجت کرد و در اول
دولت او قابوس بن وشمگیر باز بسلطنت رسید و در شعبان سنه ثمان و ثمانین و ثلثمایه
گرگان و طبرستان و مازندران بتصرف درآورد و بر گیلان مستولی شد و هژده
سال در سلطنت بماند ابو المعالی فضیلت بسیار داشت و خط نیکو می نوشت اما سفاک
بود بدین سبب لشکر بر وی خروج کردند و او را گرفته محبوس ساختند و پادشاهی
به پسرش منوچهر دادند قابوس در سنه ثلاث و اربعمایه در حبس درگذشت

شرف الدوله ابو الفوارس شیرزیل بن عضد الدوله در کرمان بعد از پدر پادشاه شد
چون چهار سال و نیم بر آمد ببغداد رفت برادرش صمصام الدوله استقبال نمود
شرف الدوله او را بگرفت و میل کشید و بقلعه محبوس کرد و این واقعه در سنه ست
و سبعین و ثلثمایه بود صمصام الدوله ابو کالیجار مرزبان بن عضد الدوله بعد از برادر
ارکان دولت او را از قلعه بیرون آوردند و بپادشاهی نشاندند نه ماه پادشاهی
کرد و برادرش بهاء الدوله با او مخالفت کرد صمصام الدوله بگریخت دشتیان او را گرفته
برنشست و در ثمان و ثمانین و ثلثمایه بر دست پسران عز الدوله بختیار کشته شد
بهاء الدوله بن عضد الدوله بعد از برادر در صفر سنه ثمانین و ثلثمایه پادشاه شد
مدت بیست و چهار سال و سه ماه در پادشاهی ماند و خلیفه القادر با برادرانش شهنشاه
قوام الدین لقب فرمود و آبا با سلطان محمود غزنوی حکم کرد و از او دختر خواست
و در ربیع الاول سنه اربع و اربعمایه در اوجان فارس درگذشت سلطان الدوله
بن بهاء الدوله بحکم وصیت پدر پادشاه شد مدت دوازده سال و چهار ماه
در پادشاهی ماند برادرش قوام الدین ابو الفوارس بر او خروج کرد و
سلطان الدوله بر او غالب آمد و در شعبان سنه ست عشر و اربعمایه در فارس
وفات شد شرف الدوله بن بهاء الدوله بعد از پدر در بغداد به نیابت برادرش

سلطان الدوله امارت داشت و در آخر خطبه بنام خود کرد و در سنه عشرین و اربعمایه
درگذشت مدت حکومتش شش سال و دو ماه بود جلال الدوله بن بهاء الدوله
از قبل برادران حاکم بصره بود بعد از ایشان در بغداد امارت یافت کار او رواجی
نداشت مدت بیست و پنج سال امارت کرد و در سنه خمس و ثلثین و اربعمایه در
گذشت عماد الدوله عز الملوک ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الدوله بعد از
پدر در فارس در سنه ست عشر و اربعمایه بپادشاهی نشست میان او و عمش
جلال الدوله که در بغداد امیر بود محاربات رفت پس صلح کردند و بعد از جلال الدوله
بغداد نیز بتصرف آورد اما کارش رواجی نداشت و ترکان او را تمکین نمیکردند
از خوف ترکان بشیراز رفت و اسمعیل شبانکاره بر او خروج کرد و در کار آل بویه
خلل آورد و عماد الدین الله در سنه اربعین و اربعمایه درگذشت الملک الرحیم
ابو نصر بن عماد الدین الله بحکم پدر امارت بغداد بدو تعلق گرفت هفت سال حکومت کرد
و در سنه سبع و اربعین و اربعمایه سلطان طغرل بیک سلجوقی ببغداد رفت
او را بگرفت و بقلعه طرک فرستاد و آنجا محبوس بود تا درگذشت الملک ابو منصور
بن عماد الدین الله بعد از پدر بحکم وصیت در فارس حاکم بود فضلویه شبانکاره
بر او خروج کرد و در سنه ثمان و اربعین و اربعمایه او را بگرفت و بقلعه محبوس کرد

و همانجا درگذشت و فارس بتصرف فضلویه درآمد و هم دران چند گاه سلجوقیان
در ضبط درآوردند از آل بویه ملک ابو علی بن عماد الدین است که بعد از برادر در تربیت
چهل سال بر نسبت و بندجان فارس و کرمانشاهان اقطاع او بود سلاطین او را اعزاز
داشتندی و طبل و علم داده بودند و در سنه سبع و ثمانین و اربعمایه درگذشت
و دولت آل بویه سپری شد **فصل هفتم** در ذکر سلجوقیان و ایشان چهارده
نفر بودند مدت ملکشان صد و شصت و یک سال سلجوق به سی و چهار پدر با فراسیاب میرسید
و او را چهار پسر بود میکائیل و اسرائیل و موسی و یونس و ایشان مال بی نهایت داشتند
از ترکستان بواسطه چراگاه در سنه خمس و عشرین و اربعمایه بماوراء النهر آمدند
و در حدود بخارا و سمرقند مقام ساختند و بعد از مدتی از سلطان محمود غزنوی
رخصت طلبیدند که از آب آمویه گذشته بخراسان آیند ارسلان جاذب که والی
طوس بود ایشان را رخصت دادن صلاح ندید و گفت عدد ایشان
بسیار است مبادا از ایشان در خراسان فتنه ظاهر شود سلطان قبول کرد و
ایشان را رخصت داد ایشان از ماوراء النهر بخراسان آمدند و در حدود نسا
و باورد مقام ساختند میکائیل را دو پسر بود طغرل بیک و جعفر بیک
پیشوای آن قوم شدند آثار دولت و سلطنت از جبین ایشان ظاهر بود اهل خراسان

دل

دل بر کار ایشان نهادند و بعد از سلطان محمود در ایام پسرش ایشان [illegible]
و سلطان مسعود غزنوی لشکر بجنگ ایشان فرستاد ظفر سلجوقیان را بود و سلطان
مسعود میخواست که انتقام سلجوقیان رود و او را از طرف هند تشویش رسید بهند
رفت و سوباشی که امیر خراسان بود فرموده سلطان بجنگ ایشان رفت
رفتن و شکست خوردن یکی بود **سلطان رکن الدین** ابوطالب طغرل بیک
محمد بن میکائیل بن سلجوق در نیشابور بود در سنه تسع و عشرین و اربعمایه در غیبت
سلطان محمود غزنوی بر تخت نشست سلطان مسعود بعد از سه سال در سنه اثنی
و ثلثین و اربعمایه در مرو و صحرای زندقان با سلجوقیان حرب کرد و شکست یافته
بغزنین رفت و بعد از هزیمت او سلجوقیان بر ملک مستولی شدند قایم خلیفه
جهت ایشان منشور سلطنت فرستاد مصحوب قاضی ابوالحسن ماوردی که از فحول
علماء زمان بود بخراسان فرستاد و پس ولایت بر یکدیگر بخش کردند خراسان
بجعفر بیک دادند و عراق عجم با آنچه مستخلص شود طغرل بیک اختیار کرد و مقام او
همدان می بود و بغداد فتح کرد و قایم مقام خلیفه را از بند بساسیری خلاص کرد
چنانچه گذشت و آل بویه را برانداخت و در خراسان جعفر بیک در سنه ثلث
و خمسین و اربعمایه وفات یافت و طغرل بیک جای او به پسرش الب ارسلان تفویض کرد

وطغرل بیک در روز جمعهٔ ثامن عشر رمضان سنهٔ اربع و خمسین و اربعمایه
وفات یافت و او پادشاه نیکوسیرت بود و همیشه پنج وقت نماز بجماعت گزاردی
و پنجشنبه و دوشنبه روزه داشتی و هر وقت خواستی جهت خود خانه سازد
اول مسجد ساختی بعد از آن بعمارت پرداختی مدت ملکش بیست و شش سال و مدت
عمرش هفتاد سال **سلطان عزالدین** ابو شجاع الب ارسلان بن جغر بیک مردی
بغایت مهیب و باشکوه بود و در زمان سلطنت خود باطراف تاختن کرد و فارس را
از فضلویه شبانکاره انتزاع نمود و از پادشاه روم در جنگ بگرفت و بقرار
آنکه هر روز هزار هزار دینار خراج بدهد او را امان داد و باز بروم فرستاد و بغزو
گرجستان رفت و بعضی از امرای گرجستان در دست او اسیر شدند و بعضی مسلمان
گشتند و بجای حلقهٔ بندگی نعل اسب در گوش کردند گویند از پادشاهان ترک
اول کسی که از فرات عبور کرد او بود و ابونصر عمید الملک کندری وزیرش بود
بعد از وفات پدر در نسا او را بکشت و سر او را بنیشابور فرستاد و وزارت بخواجه
نظام الملک طوسی که از مشاهیر عالم است تفویض کرد و در آخر عهد چون تمام ایران
او را مسلم شد و بقصد تسخیر ماوراءالنهر با دویست هزار سوار از جیحون عبور کرد و در کنار
آب قلعه برزم مستحفظ بود یوسف کوتوال خوارزمی را از قلعه بیرون آوردند

و در برابر تخت پادشاه بداشتند سلطان از وی سخنان می پرسید و او [illegible]
میداد و در میان این یوسف کارد بکشید و آهنگ سلطان کرد سلطان بنا
بر اعتمادی که بر شصت خود داشت غلامان را از قصد او منع کرد و تیر
بر او انداخت و تیر خطا شد یوسف بسلطان رسید و او را زخم زد حاضران پراکنده
شدند و یوسف همچنان کارد در دست بیرون رفت جامع فراش نیشابوری
میخ کوبی در دست داشت بر سرش زد و بکشت و سلطان نیز از آن زخم
درگذشت و این واقعه روز شنبه سلخ ربیع الاول سنهٔ خمس و ستین و اربعمایه
بود و این از عجایب حالات است و ولادت او شب آدینه در محرم سنهٔ احدی و عشرین
و اربعمایه بود و مدت سلطنت ده سال و شش ماه و دوازده روز و مدت عمرش
چهل و چهار سال و سه ماه و قبرش در مرو است **سلطان جلال الدین** ابو الفتح
ملکشاه بن الب ارسلان بعد از پدر بسعی نظام الملک پادشاه شد بخت موافق
و روزگار مساعد داشت ممالک ایران و توران در ضبط در آورد و حکم او نیز
بروم و شام جاری شد چهل و هفت هزار سوار پیوسته ملازم او بودندی و در
طاعات ایشان در ممالک پراکنده بود تا هر جا که رسیدندی درمانده نبودی
اصفهان را دار الملک ساخت شکارگاه در دست بود در سنهٔ تسع و سبعین و اربعمایه

بزیارت بیت الله رفت و دران راه خیرات بسیار کرد و در بادیه راه حج خانها
و رباطها ساخت و در آخر عهد خواجه نظام الملک را از وزارت عزل کرد و جای او را
بتاج الدین ابو الغنایم داد و نظام الملک را بفرمود حسن صباح در حدود نهاوند
در ماه رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمایه فداییان ملحد شهید کردند سلطان نیز
در شوال همین سال در بغداد وفات یافت معزی شاعر گوید **نظم**

رفت در یک مه بفردوس برین دستور پیر — شاه برنا از پس او رفت در ماه دگر
کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار — قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر

ولادت سلطان ملکشاه در جمادی الاول سنه خمس و اربعین و اربعمایه وقوع
یافته بود و یکی از فضلا در مرثیه او گفته است **شعر**

کان الوزیر نظام الملک لؤلؤة — نفیسة صاغها الرحمن من شرف
عزت فلم تعرف الایام قیمتها — فردها غیرة منه الی الصدف

سلطان رکن الدین ابو المظفر برکیارق بن ملکشاه ولی عهد پدر بود بعد از پدر
بسلطنت نشست پادشاهی سخی و خوشخوی بود در زمان او حوادث و وقایع بسیار دست
داد او را با برادران و اعمام محاربات واقع شد و بیشتر ظفر او را بود و در سنه
تسع و اربعمایه ایالت خراسان به برادر خود سنجر تفویض نمود و چون دوازده سال

و هشت ماه پادشاهی کرد در دوازدهم جمادی الآخر سنه ثمان و تسعین
و اربعمایه در بروجرد درگذشت ولادتش باصفهان بود در محرم سنه اربع و
سبعین و اربعمایه **سلطان غیاث الدین** ابو شجاع محمد بن ملکشاه بعد از برادر
بسلطنت بر وی مقرر شد و او پادشاهی بعدل و عفت موصوف و بدین و دیانت
معروف در دفع ملاحده که دران عهد قوت تمام یافته بودند سعی بلیغ نمود
و بنیت غزا بهند رفت و با کفار محاربات کرده مظفر شد چون سیزده سال
حکومت کرد در رابع عشرین ذی حجه سنه احدی عشر و خمسمایه درگذشت
قبرش در اصفهانست آورده اند که در وقت وفات این ابیات انشا کرد **نظم**

بزخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای — جهان مسخر من شد چو من مسخر رای
بسی بلاد گرفتم بیک اشارت دست — بسی حصار گشودم بیک فشردن پای
چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نکرد — بقا بقای خدایست و ملک ملک خدای

ولادت سلطان محمد در شعبان سنه اربع و سبعین و اربعمایه بود **سلطان**
معز الدین ابو الحارث سنجر بن ملکشاه بعهد برادران برکیارق و محمد بیست سال
حاکم خراسان بود و بعد از ایشان چهل و چهار سال و چهار ماه سلطان سلاطین جهان
از حدود خطا و ختن تا اقصای مصر و شام و از بحر خزر تا یمن در حوزه تصرف بود

نوزده مصاف معتبر کرد و در هفده مظفر شد و او پادشاهی مهیب با وقار و با هیبت
و کرم بود بر رعیت شفقت تمام داشت در ملبوس تکلیف نکردی و بیشتر پوستین برّه
پوشیدی اما پیوسته بر تخت نشستی و آنچه از خصایص سلاطین باشد فرو نگذاشت
بعد از وفات برادرش محمد بعراق آمد برادرزاده‌اش محمود بن محمد از حرب کرده
منهزم شد و باز بخدمتش آمد عذر خواست سلطان سنجر بدو دل خوش کرد
و باز سلطنت عراق با اقصاء ملک شام او را داد و سلطان در پنجم صفر سنه ست و
ثلثین و خمسمایه در ماوراءالنهر با کورخان جنگ کرد و شکست یافته بخراسان آمد و قریب
سی هزار کس درین جنگ کشته شدند و ماوراءالنهر از دست سلطان بیرون رفت و ترکان
خاتون که زن سلطان بود و امیر قماج و امیر ابوالفضل پادشاه نیمروز درین جنگ
گرفتار شدند و بعد از مدتی خلاص شدند فرید الدین کاتب در آن وقت گفته نظم

شاها ز سنان تو جهانی شد راست　　تیغ تو چهل ساله ز اعدا کین خواست
گر چشم بدی رسید آن هم ز قضاست　　کانکس که بیک حال بماندست خداست

سلطان سنجر سه نوبت بر سر اتسز خوارزمشاه که نوکر و نوکرزاده او بود و یاغی شده بود
بخوارزم رفت و در نوبت آخر روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه ثلث و اربعین و
خمسمایه چون اتسز اتفاق نمود بصلح بازگشت و در آخر عهد غزان از جیحون بگذشتند

و حشم سلطان از ایشان در زحمت بودند سلطان بر آهنگ جنگ غزان کرد ایشان
زنان و اطفال را در پیش داشتند و تضرع کنان قبول کردند که در هر خانه
یکمن نقره بدهند تا سلطان از سر گناه ایشان بگذرد سلطان نخواست که باز گردد
امرا نگذاشتند غزان چون نا امید شدند دل بر جنگ نهادند و سلطان در شهور
سنه ثمان و اربعین و خمسمایه اسیر کردند و خلقی بیشمار شهید کردند و سلطان
چهار سال در میان ایشان بماند بعد از آن ارمایلیک سلطان که با غزان در اسیری بود دم
موکلان سلطان را بفریفتند روزی سلطان بر سبیل شکار بلب جیحون رفت
و چون بحد ترمد رسیدند سلطان را از میان ایشان بیرون آوردند و بقلعه ترمد بردند
و سلطان از آنجا بمرو رفت چون عمرش با آخر رسیده بود اندوه برو غلبه کرد بمرض موت
گرفتار شد و در سادس عشرین ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و خمسمایه در گذشت
هفتاد و دو سال عمر داشت ولادتش در سنجار شام بود در روز جمعه بیست و پنجم
رجب سنه تسع و سبعین و اربعمایه سلطنتش شصت و دو سال بعد از وی سلطنت
سلجوقیان از خراسان منقطع شد و خواهرزاده‌اش محمود خان بن محمد خان را
از نسل بغراخان در خراسان پادشاهی دادند پنج سال و نیم حکم کرد و مؤید آیبه
که از غلامان سلطان سنجر بود در رمضان سنه سبع و خمسین و خمسمایه بر وی خروج کرده

او اگرفته میل کشید و پادشاهی خراسان بعضی بموید ایبه و بعضی بخوارزمشاهیان
و بعضی بغوریان رسید سلطان مغیث الدین ابو القاسم محمود بن محمد بن ملکشاه
بعد از پدر در اوایل شهور سنه اثنی عشر و خمسمایه در عراق بپادشاهی رسید و در
شهور سنه ثلاث عشر و خمسمایه در حدود ساوه با سلطان سنجر جنگ کرد ظفر سلطان
سنجر را بود و بعضی از امرا در مقام صلح شدند و سلطان محمود در مقام عذر آمد
در ری بخدمت سلطان سنجر رسید دیگباره ملازمت کرد سلطان سنجر خاطر با او صاف
نمود و ملک عراق تا حدود اقصای شام بر و مسلم داشت چنانچه گذشت و او دیده دختر
داده داماد سلطان بود و برادرش مسعود دو نوبت با او جنگ کرد و منهزم شد
و سلطان محمود سیزده سال و در پادشاهی کرد صورت خوب و سیرت مرغوب داشت
لطیف طبع و خوش سخن بود و حرکات موزون خط خوب و عبارت لطیف بسیار
جمع کرده بود و بزبان الفت تمام داشت و بطیور شکاری و کلاب معلم مولع بود
گویند چهارصد سگ با قلاده های مرصع و جلهای زربفت در سلسله داشت از علم نحو و شعر
و تاریخ وقوف تمام داشت بر دقایق امور ملکی هیچ پادشاه چون او واقف نبود
در پانزدهم شوال سنه خمس و عشرین و خمسمایه در همدان درگذشت و لادتش در سنه
…ین و اربعمایه بود عمرش بیست و هفت سال سلطان رکن الدوله ابو المظفر

طغرل

طغرل بن محمد باشارت سلطان سنجر مدت سه سال در عراق و حدود روم و شام
پادشاهی کرد بعدل و سیاست و حیا و کرم موصوف بود و شجاعت از اخلاق
او غالب بود و از نزل و توانجیش و در همدان در محرم سنه تسع و عشرین
و خمسمایه برحمت حق واصل گشت بیست و پنج سال عمر داشت سلطان غیاث الدین
ابو الفتح مسعود بن محمد بعد از برادر در ملک بر و قرار یافت و او پادشاهی بود با فر
و شکوه رحیم و عادل در آل سلجوق بشجاعت او پادشاهی نبود بیک حمله سپاهی شکستی
و بزخمی شیری کشتی خوشخوی و ظریف و نزل دوست بود و در عهد او خلایق آسوده
بودند سپاهی بیاز و حدت و رعیت در امن و فراغت و راحت بودند دولت عالم
و درویش بخشایی بود با دیوانگان و مرغان انس تمام داشت از تنعم و تکلف
دور بود از شکار شیری داشت تنها بشیر گشتن ماهر بود و در مصاف تنها خود حمله کردی
و هرگز ذخیره ننهادی و خزانه او اکثر اوقات خالی بود و هرجا از اطراف عالم
آوردندی هم در گاه بخشیدی میان او و برادرش محاربات رفت همیشه ظفر او را
بود در زمان او طغرل ایلغزیان در فارس خروج کردند و باهم جنگ نمودند سلطان مسعود
بیست سال و نیم در پادشاهی ماند و در غره رجب سنه سبع و اربعین و خمسمایه در
حدود همدان درگذشت مدت عمرش چهل و پنج سال بود سلطان مغیث الدین ابو الفتح

ملکشاه بن محمود بن محمد بعد از عم خود بپادشاهی تعلق گرفت پادشاهی سخی
و خوش‌خوی و هزل دوست بود و بر شکار حریص بود و بلهو و لعب و طرب مایل اکثر اوقات
گذرانیدی بعد از آنکه چهار ماه پادشاهی امیران متفق شدند و بضیافتش بردند
و موکل بر وی گماشتند و حبس کردند و این صورت در شوال سنه سبع و اربعین و خمسمائه
بود و او از حبس بگریخت و بخوزستان رفت و بعد از وفات برادرش محمد و احوال
او بعد ازین خواهد آمد باصفهان رفت و بسلطنت نشست و بعد از پانزده روز در وفات
یافت در حادی عشر ربیع الاول سنه خمس و خمسین و خمسمائه مدت عمرش سی و دو سال
مدت اقامتش بعد از پادشاهی در خوزستان هشت سال سلطان غیاث الدین
ابو شجاع محمد بن محمود چون برادرش را محبوس کردند او از خوزستان بیامد و بپادشاهی
نشست پادشاهی لطیف خلق بود و عقل کامل و رای صایب داشت محب علما و فضلا بود
مدت هفت سال پادشاهی کرد و در ذی الحجه سنه اربع و خمسین و خمسمائه درگذشت
سلطان معز الدین ابو الحارث سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه چون سلطان محمد
درگذشت امرا چند روز مشورت نمودند و بر وی اتفاق کردند و کس فرستادند
و او را از موصل بیاوردند و بر تخت نشاندند همه روزه مشغول بود و از مردمان نفور بود
و او پادشاهی خوش‌خوی و خوب روی و ساده دل کوی معاشر طبع اما اقبال نداشت

پس از شش ماه امیران او را گرفتند و بقلعه فرستادند و سلطنت به برادرزاده اش
سلطان ارسلان دادند و وفات او در رجب سنه احدی عشر و خمسمائه واقع شد
سلطان رکن الدین ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه پادشاه شد خوب طلعت
و نیکو سیرت با حیا و مرحمت و در خشم و در رضا بود کریم و مروت بر اخلاق
او غالب حلم و سکون بر احوال او ظاهر بود هیچ سایل از و لفظ لا نشنید و هیچ
خدمتکار از و جفا و جور ندیده و از کار دخل و خرج و ضبط اموال خزانه و دقایق
متغافل و از تفحص آن مسامح و مایل تنعم دوست بود و ظریف خوی و در خورش
و پوشش تکلف بغایتی رسید که لباسها فاخر و کسوتهای ملون و کسوت خطایی
و زرکشیدهای مصیقل در عهد او قیمت تمام گرفت آن لباسها که او پوشید و بخشید
هیچ پادشاه نپوشید و نبخشید و ملاحظه او در مجلس عشرت در غایت کمال بود
هرگز در بزم او لفظ فحش و جفا و دشنام نبود و بر لفظ کسی ترفعی و از کسی حرکت
خارج در وجود نیامدی مدت پانزده سال و هشت ماه پادشاهی کرد در منتصف
جمادی الآخر سنه احدی و سبعین و خمسمائه درگذشت سلطان مغیث الدین طغرل
بن ارسلان بن طغرل بعد از پدر پادشاه شد پادشاهی خوب صورت مرغوب
سیرت صاحب شوکت لطیف طبع بود و آل سلجوق بکمال عقل و افاضت عدل و چابکی سواری

و نیزه داری او از همه ممتاز بود و جمله الحق اگر کار فرمودی و در نظم بر فضلا
نکتها گرفتی و شعر خوب گفتی و از اشعار اوست این دو رباعی لطیف **رباعی**

دی روز چنان وصال جان افروزی / امروز چنین فراق عالم سوزی
افسوس که بر دفتر عمرم ایام / آن را روزی نویسد این را روزی

ماییم درین جهان چرا ایم و جهان / بخشیم و خوریم و یاد ناریم غمان
تا مال همی ماند و نی خان و نه مان / چون عمر نمی‌ماند گو هیچ ممان

شیخ نظامی کتاب خسرو و شیرین بنام او گفته و در زمان او در ماه شعبان سنه اثنی
و ثمانین و خمسمایه هفت کوکب سیار در سوم درجه میزان در یک دقیقه جمع شد و
ان اولین قران بود در مثلثه هوایی منجمان قتل عام و نهب و غارت که در زمان چنگیز خان
در ایران و توران واقع شد از نتایج آن سلطان طغرل قریب بیست سال سلطنت کرد
و در آخر سنه تسعین و خمسمایه سلطان تکش خوارزمشاهی در ری با او جنگ کرد و او
کشته شد و سرش بغداد برد و خلیفه فرستاد و تنش در ری بردار کرد و در معنی گفته اند

امروز شها ملک جهان دلتنگیست **رباعی** منصوبه چرخ هر زمان در رنگیست
دی روز سر تو فلک یک گز بود / امروز ز سر تا به تنت فرسنگیست

بعد ازین تاریخ فرقه دیگر از سلجوقیان در روم قریب صد و ده سال پادشاهی کردند

فصل هشتم در ذکر خوارزمشاهیان و ایشان نه نفر بودند مدت ملکشان
صد و سی و شش سال اصل ایشان نوشتکین غرچه است و او غلام بلکاتکین بود و غلام سلطان
ملکشاه سلجوقی سلطان ملکشاه بعد از بلکاتکین جای او به نوشتکین داد و چون در آن وقت
خوارزم در وجه طشت خانه مقرر بود و او طشت دار بود شحنگی خوارزم به نوشتکین
تعلق گرفت و تا آخر عمر شحنه خوارزم بود و بعد از وی پسرش قطب الدین محمد در زمان
سلطان برکیارق حاکم و والی خوارزم شد و او را خوارزمشاه خواندند در سنه
احدی و تسعین و اربعمایه سی سال ملازمت سلجوقیان میکرد و در سنه احدی و عشرین و
خمسمایه در گذشت **سلطان اتسز** بن محمد بن نوشتکین بعد از پدر با سلطان سنجر
یاغی شد و مدتها باستقلال پادشاهی کرد و هیچ قدر از جاده عدل و اتباع سیرت
پدر انحراف نمود و در سنه احدی و خمسین و خمسمایه در خرم خبوشان بموت فجاءة
در گذشت رشید وطواط از مداحان اوست و در آن وقت که نعش اتسز را برداشتند
رشید این دو بیت گفت **نظم**

شاها فلک از سیاستت میلرزید / پیش تو بطبع بندگی میورزید
صاحب نظری کجاست تا درنگرد / تا این همه مملکت بدین می ارزید

سلطان ارسلان بن اتسز بعد از پدر پادشاه شد
و بسی از بلاد خراسان و ما وراء النهر در تصرف آورد و بسبب ضعف سلجوقیان او را

استقلال تمام بدید آمد در رابع عشر رجب سنه ثمان وخمسین وخمسمایه وفات یافت
مدت سلطنتش هفت سال سلطانشاه بن ایل ارسلان بن اتسز بعد از پدر بحکم وصیت
پادشاه شد سلطان تکش که برادر مهتر او بود بروی خروج کرد تا مدت دو سال
میان ایشان محاربات بود در سنه ثمان وستین وخمسمایه سلطان تکش بروی غالب آمد
وخوارزمشاهی برو مقرر گشت سلطانشاه بر بعضی ولایات حاکم گشت و بمدت
بیست ویکسال دیگر بزیست ودر سلخ رمضان سنه تسع وثمانین وخمسمایه درگذشت
ومملکت او بتصرف تکش خان در آمد سلطان تکش بن اتسز بعد از انهزام برادر در
ثانی عشرین ربیع الآخر سنه ثمان وستین وخمسمایه پادشاه شد رشید وطواط
در تهنیتش گفت نظم

جدت ورق زمانه از ظلم بشست / عدل پدرت شکستها کرد درست
ای بر تو قبای سلطنت آمد چست / هان تا چه کنی که نوبت دولت تست

خوارزم وبعضی از خراسان در حکم او بود
ودر سنه تسعین وخمسمایه که سلطان طغرل سلجوقی را کشت مملکت عراق نیز
بتصرف او در آمد وخاقانی شاعر گفت نظم

مژده که خوارزمشاه ملک سپاهان گرفت / ملک عراقین را همچو خراسان گرفت
ماهچه چتر او قلعه گردون گشاد / مورچه تیغ او ملک سلیمان گرفت

وکمال اسمعیل را در مدح او قصیده ایست

ومطلعش

ومطلعش اینست نظم

ای ز رایت ملک ودین در نازش ودر پرورش / ای شهنشاه فریدون فر اسکندر منش

سلطان تکش بیست وهشت سال ونیم
پادشاهی کرد ودر تاسع عشر رمضان سنه ست وتسعین وخمسمایه در منزل چاه عرب
از حدود خوارزم بمرض خناق در گذشت سلطان قطب الدین محمد بن تکش خان
بعد از پدر بسلطنت نشست ودولت این دودمان در دور او بدرجه اعلی رسید
وکوکب طالع او بغایت ارتفاع یافت وتمام خراسان وحدود هند وبلاد ماوراء النهر
مسخر کرد وبجانب آذربایجان وعراق وبغداد حرکت کرد و از حکام آذربایجان
وفارس خراج گرفت وهیچ آفریده را وی قوت مقاومت نداشت چون مدت
بیست سال از پادشاهی او بگذشت آفتاب دولتش آهنگ غروب کرد و لشکر مغول
بحکم پادشاه جهانگیر چنگیز خان از جانب مشرق بروی خروج کردند وسلطان از ایشان
منهزم شد واز ماوراء النهر بخراسان رفت لشکر مغول بخراسان آمدند واز خراسان
بعراق توجه نمود وبشهر قزوین آمد مغول از عقب آمدند واز قزوین بگیلان رفت
مغول از عقب بگیلان رفتند واز آنجا بمازندران رفت وبجزیره ابسکون گریخت
ودر آنجا وفات یافت ودر سنه سبع عشر وستمایه مدت ملکش بیست ویکسال مغول
درین ممالک قتل عام کردند اما چنگیز خان از بلخ بیشتر نیامد سلطان جلال الدین

منکبرنی بن محمد بن تکش پادشاه شجاع و دلیر بود و بشجاعت او هیچ پادشاهی نبود
بعد از پدر از جزیره آبسکون بمیان قشلاق رفت و از آنجا بخراسان آمد و از خراسان
بغزنین رفت و درین سفر او را هفت جنگ با مغول واقع شد در شش جنگ غالب آمد
و در هفتم که چنگیز خان با لشکر بیکران یلغار کرده در کنار آب سند بدو رسید و میانه
ایشان محاربه عظیم رفت مغلوب شد و از آب سند گذشته بهند رفت و تمامت
ممالک سند فرو گرفت و دو سال در سند سلطنت کرد چون آگاهی یافت که چنگیز خان
از هند بازگشت از راه کیج و مکران بکرمان آمد و از کرمان آهنگ عراق کرد برادرش
سلطان غیاث الدین در عراق پادشاه بود سلطنت بدو تسلیم کرد و سلطان جلال الدین
بعراق عرب رفت و در آنجا با لشکر خلیفه جنگ کرده مظفر شد و از عراق عرب
بآذربایجان در آمد و در حیطه ضبط آورد و از آذربایجان بگرجستان رفت
و مسخر کرد و امرای گرجی را بکشت و چون شنید که لشکر تاتار بعراق آمده اند باصفهان
آمد و در ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمایه در حدود یلغار با لشکر تاتار جنگ کرد
کار بجانب خراسان گریخت و سلطان نیز بلرستان رفت بعد از چند روز در اصفهان آمده
عراق در ضبط آورد و از آنجا بآذربایجان رفت و خلاطه در حصار گرفت و فتح
فرمود و پس ازین بجنگ سلطان کیقباد بروم رفت و بسبب بیماری منهزم شد

و دیگر بار بگر آمد و درین وقت اوکتای قاآن پسر چنگیز خان جرماغون نویان با لشکر
بر سر او فرستاده بود در منتصف شوال سنه ثمان و عشرین و ستمایه شبیخون
بر سر او آوردند او در پای جمیدست خفته بود بهزار حیله بجست و دیگر کس او را ندید
بعضی گویند بناشناخت در دست کردان کشته شد **سلطان غیاث الدین**
و سلطان رکن الدین پسران سلطان محمد قبل از آمدن سلطان جلال الدین از هند
هر یک چند روزی در فترت مغول در عراق سلطنت کردند و در آخر رکن الدین
بر دست مغول کشته شد و سلطان غیاث الدین را براق حاجب در کرمان بکشت
و بعد از سلطان جلال الدین ملک بتصرف مغول در آمد و دولت خوارزمشاهیان نیز
بسر آمد **فصل نهم** در ذکر اتابکیان و ایشان بر سه شعبه اند شعبه اول اتابکان فارس
و ایشان معروفند بسلغریان عدد ایشان یازده است مدت ملکشان صد و بیست و یک سال
اول ایشان **اتابک** مظفر الدین سنقر بن مودود است که در عهد سلطان مسعود
سلجوقی خروج کرد و ملک فارس مسخر او گشت و او در عدل و داد کوشید
و در شیراز رباط و مسجد و مناره رفیع بساخت و مدت سیزده سال پادشاهی کرد
و در سنه ست و خمسین و خمسمایه در گذشت **اتابک** مظفر الدین زنگی بن مودود
بعد از برادر در سلطنت فارس متمکن شد و در دار الخدمت سلطان ارسلان سلجوقی رسید

داد نیز آن مملکت بر او مسلم شد مدت چهارده سال پادشاهی کرد و خیرات بسیار نمود
و در سنه اربعین و خمسمایه درگذشت اتابک مظفرالدین تکله بن زنگی وارث تاج و تخت
پدر گشت بغایت عادل بود و سیرت نیکو داشت و مدت بیست سال پادشاهی کرد
خواجه امین الدین کازرونی که حاتم زمان و صاحب کرامات بود وزیر وی بود
وفاتش در سنه تسعین و خمسمایه اتابک قطب الدین طغرل بن سنقر بن مودود پادشاه شد
او پادشاهی قصیر مسند ممیز بود و بعد از عم زاده بر تخت نشست میان او و عم و پسر عمش
سعد بن زنگی محاربات رفت و فارس در آن فترات خراب شد مدت حکومت او
یک سال در سنه تسع و تسعین و خمسمایه بدست سعد بن زنگی اسیر شد اتابک مظفرالدین
ابوشجاع سعد بن زنگی بعد از ظفر بر طغرل پادشاهی بر وی قرار گرفت و در سخاوت
حاتم روزگار بود و در شجاعت رستم کارزار در عدل و داد یگانه جهان ملک کرمان نیز
تسخیر کرد و مملکت فارس در عهد او آبادان شد اتابک سعد در سنه ثلاث عشر و ستمایه
بعراق آمد و با هزار کس خود را بر سپاه سلطان محمد زد و اسیر گشت سلطان او را اکرام
کرد و بقرار آنکه هر سال دو دانگ محصول فارس بخزانه رساند او را بسر ملک پدر رساند
و پسرش ابوبکر او را بشیراز راه نداد و بجنگ انجامید و تیری باتابک سعد رسید
اهل شهر در شب او را بشهر بردند و او پسرش را گرفت و محبوس کرد و مدت هفت سال

در زندان بماند اتابک سعد بیست و هشت سال پادشاهی کرد و در شیراز مسجد و رباط
ساخت وفاتش در سنه ثمان و عشرین و ستمایه اتابک مظفرالدین ابوبکر
قتلغ خان بن سعد بن زنگی بعد از پدر بپادشاهی رسید پادشاه عادل عاقل
بزرگ خیر بود و اخبار عدل و آثار فیض و احسان او در اطراف جهان شایع گشت در حق
اهل علم و مشایخ مملکت خود انعامات میفرمود و بدیگر ممالک نیز جهت ایشان
فرستادی از اقالیم اکابر و افاضل احرام خدمتش بستند و در بعضی از بلاد هند
بالقاب او خطبه کردند در زمان او ملک فارس رونقی تمام یافت و او عمارات
و خیرات بسیار کرد و مساجد و مدارس شیراز که خراب شده بود معمور گردانید
و خانقاهها و بازارها بساخت و بموافقت او جمله اعیان دولت بقعه‌ها ساختند
شیخ سعدی کتاب گلستان باسم او تصنیف کرد مدت سی سال زمان سلطنت او بود
و در جمادی الاول سنه ثمان و خمسین و ستمایه درگذشت اتابک مظفرالدین
سعد بن ابوبکر بن زنگی بعد از پدر دوازده روز پادشاهی کرد و درگذشت
اتابک محمد بن سعد چون پدرش وفات یافت او کودک بود پادشاهی بر وی
مقرر شد مادرش ترکان خاتون مدبر ملک بود و بعد از دو سال و هفت ماه
در ذی الحجه سنه ستین و ستمایه گلبرگ عمرش ناشکفته فرو ریخت اتابک محمد شاه

بن سلغرشاه بن سعد بن زنگی بعد از اتابک محمد پادشاه شد هشت ماه حکم کرد و بشرب و
بعیش و طرب مشغول بود و از کار مملکت غافل ترکان خاتون در روز جمعه عاشر رمضان
سنه احدی و ستین و ستمایه با او حرب کرد و او را اسیر کرد و بمنزل فنا رسانید
اتابک مظفر الدین سلجوقشاه بن سلغرشاه بر ملک فارس مستولی شد و پنج ماه حکم کرد
ترکان خاتون را بخواست و بکشت برادر ترکان خاتون علاء الدوله نزد پادشاه هلاکو
خان برد لشکر مغول بکین ترکان خاتون بجنگ سلجوقشاه رفتند بعد از محاربه این
منهزم شد و بکازرون رفت لشکر مغول از پی او رفتند و او را از مسجد کازرون بیرون
آوردند و بکشتند اتابک انش خاتون بنت سعد بن ابوبکر بعد از سلجوقشاه
پادشاهی بدو دادند بعد از آن او را جهت شهزاده منکوتمر بن هلاکو خان بخواستند
و فارس بتصرف دیوان مغول در آمد قریب بیست سال حکومت بنام او بود پس نام
سلغریان از عالم برافتاد شعبه دویم شام و دیاربکر نه تن مدت ملکشان صد
و هفتاد و هفت سال ایشان از نخبه آل سنقر غلام سلطان ملکشاه سلجوقی اند اقسنقر
در سنه احدی و ثمانین و اربعمایه بحکم سلطان ملکشاه حاکم حلب شد و ده سال والی
آنجا بود و در سنه احدی و اربعمائه درگذشت عماد الدین زنگی بن اقسنقر
در سنه احدی و عشرین و خمسمایه بحکم سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی والی

ولایت عراق عرب شد بعد از یکسال که حاکم موصل فوت شد حکومت آن موضع
نیز بدو تعلق گرفت و بعد از آن بطرف شام لشکر کشید و شهر حلب بگرفت و در سنه
اربع و عشرین و خمسمایه با فرنگ که بشام در آمده بودند جنگ کرد و غالب شد
و دو نوبت دمشق را محاصره کرد و از انجا مراجعت فرمود و دیاربکر و کردستان را
در ضبط آورد و در سنه احدی و اربعین و خمسمایه جمعی از غلامان اتفاق نموده شب
او را بکشتند مدت سلطنتش بیست و سه سال نور الدین محمود بن عماد الدین زنگی بعد از او
بر حلب و حمص و حما استیلا یافت و لشکر بسنجار کشید و آن دیار مسخر کرد و بعد
و در سنه تسع و اربعین و خمسمایه دمشق بگرفت و حکومت نور الدین محمود در بلاد
شام چنان قوت گرفت که عاضد خلیفه که آخر پادشاهان بنی فاطمه بود در مصر
جهت دفع فرنگ از وی استمداد نمود و او صلاح الدین یوسف بن ایوب را
بمصر فرستاد تا دفع فرنگ کرد و بعد از آن مملکت مصر از اسمعیلیه بصلاح الدین
یوسف انتقال نمود و او بملک ناصر ملقب گشت نور الدین محمود پادشاهی عادل
عابد خیر بود و او را از جمله چهل تن شمرده اند و گویند دعا نزد قبر او مستجاب است
ولادت او در سنه تسع و ستین و خمسمایه در دمشق بود نوبت ملک صالح
بن نور الدین محمود در روز وفات پدر یازده ساله بود و اعیان شام با او بیعت کردند

وصلاح الدین یوسف نیز نخواست که در مصر خطبه بنام او خوانند چنانکه باسم پدرش
خوانده بود مدت شش سال زمان پادشاهی داشت در سنه سبع وسبعین وخمسمائه
درگذشت **سیف الدین** غازی بن عماد الدین زنگی بعد از فوت پدر بحکم پدر
برادرش نور الدین محمود حاکم مملکت دیار بکر وجزیره وبعضی کردستان بود
واکثر اوقات بود بغزاء فرنگ مشغول بود در سنه اربع واربعین وخمسمائه وفات یافت
سیف الدین مودود بن عماد الدین زنگی بعد از برادر سیف الدین غازی بجای
او نشست و مدتها پادشاهی کرد و در سنه خمس وستین وخمسمائه وفات یافت
سیف الدین غازی بن قطب الدین مودود بن عماد الدین زنگی بعد از مرگ
پدر در موصل بر سریر حکومت نشست و پانزده سال حاکم بود در سنه ست وسبعین
وخمسمائه وفات یافت **عز الدین** مسعود بن قطب الدین مودود بعد از فوت
برادر متصدی امر حکومت گشت و حلب نیز گرفت و میان او و صلاح الدین ملک ناصر
منازعات ومحاربات واقع شد در بیست و نهم شعبان سنه تسع وثمانین وخمسمائه
وفات یافت و ملک ناصر نیز همان سال درگذشت **نور الدین** ارسلان شاه
بن مسعود بن مودود بعد از عز الدین مسعود پادشاه شد مدت هجده سال سلطنت داشت
و در سنه سبع وستمائه وفات یافت **عز الدین** مسعود بن نور الدین ارسلان شاه

بعد از پدر بجای او نشست و بدر الدین لؤلؤ مدبر ملک ایشان بود و بعد از اندک
زمانی وفات یافت وایالت موصل بر بدر الدین لؤلؤ قرار گرفت و در سنه
تسع وخمسین وستمائه وفات یافت نود و شش سال عمر داشت و بعد از بدر الدین
لؤلؤ پسرش ملک صالح بر جای پدر نشست و چون ملک صالح با هلاکو خان یاغی شد
امراء مغول چند ماه او را در موصل محاصره کردند و در موصل قحط و وبا پدید شد آخر الامر
ملک صالح بیرون آمد و با شد عذاب بقتل رسید در سنه ستین وستمائه بعد از این دیار
بحوزه دیوان مغول آمد **شعبه سیوم** بعراق و آذربایجان و ایشان شش تن بحکومت
رسیدند اول ایشان **اتابک** ایلدگز است و او غلام سلطان مسعود سلجوقی است
و بجهت پایه که داشت بمرتبه سلطنت رسید و سلطان مسعود زن برادر خود طغرل
که مادر سلطان ارسلان بود بدو داد اتابک ایلدگز را از مادر سلطان ارسلان دو پسر
متولد شد جهان پهلوان اتابک محمد و قزل ارسلان و مرتبه اتابک چنان بلند شد که
جمیع امرا و سرحد نشینان سر بر خط فرمان او نهادند و در زمان سلطنت سلطان ارسلان
جمیع امور کلیه وجزویه مفوض بحسن تدبیر او بود و سلطان بی استصواب او
در هیچ امر شروع نکردی و باسم سلطنت قانع بود و اتابک ایلدگز مدت سیزده سال
مطاع ومطیع بود و بعد از آن والده سلطان ارسلان در سنه ثمان وستین وخمسمائه

درگذشت و اتابک ایلدگز نیز بعد از و بیک سال نماند و قاضی رکن الدین جوزی
در این معنی گفت **رباعی** دردا که زمانه را نکوخواه برفت
و تدبیر ای او چو شمس دین شاه برفت در گردش و سرکشی نداد پست نشان
در پانصد سال انچه درین ماه برفت **جهان پهلوان** اتابک محمد بن اتابک
ایلدگز بعد از فوت سلطان در عراق پادشاه شد و سلطان طغرل بن سلطان
ارسلان را که هفت ساله بود بر تخت نشاند و برادر خود قزل ارسلان را
با ذربایجان فرستاد و اساس ملک چنان کرد بنید که ملوک شرق و غرب از و
حساب بسیار داشتند گویند بنابر رنجشی که از خلیفه داشت یکسال نامش از خطبه
بینداخت خلیفه مال بسیار فرستاد تا اتابک باز بر سر رضا آمد و باز دیگر نام خلیفه
بخطبه در آورد بالجمله مدت ده سال زمام سلطنت در دست او بود و در سنه
اثنین و ثمانین و خمسمایه وفات یافت و از و چهار پسر ماند اتابک ابو بکر و قتلق
اینانج و میر میران از قتیبه خاتون بنت اینانج در وجود آمد **اتابک** قزل ارسلان
بن اتابک ایلدگز بعد از فوت اتابک محمد او نیز بعراق آمد و قتیبه خاتون را
در نکاح آورد و متصدی امور سلطنت گشت و از سلطان ارسلان نشانه پیش بود
بعد از مدتی سلطان طغرل قصد قزل ارسلان کرد و قزل ارسلان از آن واقف شده

او را بگرفت و بقلعه کهرام فرستاد و محبوس کرد و بسلطنت نشست و در همان
اوان کشته یافتند بیچاره زخم کارد خورده و نسبت قتل او بعد ابیان ملحد کردند
و این صورت در شوال سنه سبع و ثمانین و خمسمایه **اتابک** ابو بکر بن اتابک محمد
بعد از قتل قزل ارسلان بسلطنت نشست و بمدد قتیبه خاتون پسرش قتلق
اینانج متصدی ایالت عراق گشت مقارن این حال سلطان طغرل از قلعه
که محبوس بود باتفاق کوتوال بعراق آمد و بر تخت نشست و قتیبه خاتون را بخواست
اینانج با برادرش اتابک ابو بکر در کار آذربایجان نزاع کردند و در یکماه
چهار نوبت حرب کردند در همه اتابک ابو بکر غالب آمد و او میل [illegible]
آذربایجان کرد و در سنه سبع و ستمایه درگذشت **قتلق** اینانج بن محمد
چون سلطان طغرل با دار او قتیبه خاتون را بخواست پسر و مادر باتفاق زهر
در طعام سلطان طغرل کردند و سلطان را شخصی از آن آگاهی داده بود
سلطان تکلیف کرد تا قتیبه خاتون از آن طعام بخورد خوردن همان بود و
مردن همان بعد از این قتلق اینانج بحکم سلطان محبوس شد و بشفاعت
ارکان دولت خلاص یافت و بخدمت تکش خان خوارزمشاهی رفت و بعد از
کشته شدن سلطان طغرل تکش خان اصفهان را بدو ارزانی داشت

و امرا عراق را در حبل او منتظم کردانید بعد از آن بشامت کفران نعمت در شهور
سنه اربع وتسعین وخمسمایه بر دست میاجق که از جانب خوارزمشاه والی
ری بود کشته شد و سرش را نزد خوارزمشاه فرستادند که در خیال این خلاف بود

اتابک مظفر الدین ازبک بن اتابک محمد بعد از اتابک ابوبکر در آذربایجان
پادشاه شد و پانزده سال حکم کرد و در سنه اثنی وعشرین وستمایه چون
خوارزمشاه سلطان جلال الدین منکبرنی بر ملک آذربایجان مستولی شد در قلعهٔ
الینجق برنج قولنج درگذشت و روزگار اتابکان بسر آمد

فصل دهم

در ذکر اسمعیلیان و ایشان دو شعبه اند شعبهٔ اول طبقه از اولاد اسمعیل
بن امام جعفر صادق که در مغرب و مملکت مصر پادشاهی کردند چهارده تن
مدت ملکشان دویست و شصت سال و این طبقه هرچند که در ایران پادشاهی نکردند
و مقصود ازین مختصر احوال حکام ایران است اما چون دعیان ایشان در ایران حکومت
کردند و بروایات مجهول نسبت خود بدیشان میرسانند از احوال ایشان نیز شمه
درین مختصر آورده میشود ابوالقاسم محمد بن عبدالله نخستین کسی از ایشان که متصدی
منصب حکومت گشت او بود و زعم باطنیه آنست که مهدی که در اخبار وقوع آن شده
عبارت ازوست در عیون التواریخ نسبش برین نوع آورده اند که محمد بن عبدالله

بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق و بعضی او را از نسل عبدالله
بن میمون قداح میدانند و او داعی اسمعیل بن جعفر بوده و در ربیع الآخر
سنه تسعین واربعمایه در بغداد علما و اکابر قدح در نسب ایشان کرده و محضری
درین باب نوشتند و متقدم السادات و اکابر المجتهدین سید مرتضی و اخوه الشریف
الرضا الحسینی و الشیخ ابو حامد الاسفراینی و القاضی ابو محمد الاکفانی و ابو الحسین
القدوری و خلق بسیار بر آن محضر خط نهادند و بالجمله محمد بن اسمعیل که جد و است
از خوف بنی عباس بری گریخت بمحمد آباد و آنجا مدفون است و این دیه درو
مسویست فرزندان او بولایت قندهار افتادند و نسل او آنجا مشهور است ابوالقاسم
در سنه ست وتسعین ومایتین در مغرب خروج کرد و خود را مهدی خواند و در تقویت
دولت خود از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرد علی راس ثلثمایه
یطلع الشمس من مغربها و کار را بالا گرفت و در سنه اثنی وثلثمایه بر بنی اغلب که
از قبل معتضد خلیفه حاکم آنجا بودند خروج کرد و ایشان را مقهور ساخت و افریقیه و قیروان
در تحت تصرف آورد و در حدود قیروان قلعه در غایت حصانت بساخت و آنرا
مهدیه نام نهاد و مدت بیست و شش سال حکومت کرد و در سنه اثنی وعشرین وثلثمایه
وفات یافت در مهدیه مدفون است القایم بامرالله نزار بن محمد بر جای وی نشست

دوازده سال حکم کرد و در سنهٔ اربع و ثلثین و ثلثمایه در گذشت المنصور بالله
اسمعیل بن قایم بن محمد بعد از پدر هفت سال پادشاهی کرد و در سنهٔ احدی
و اربعین و ثلثمایه در گذشت المعز لدین الله ابو تمیم معد بن منصور بن قایم
بن محمد بر جای او نشست و پادشاه شد و او پادشاهی صاحب رای بود ملک او
وسعتی یافت و مصر از تصرف گماشتگان بنی عباس بیرون آورد و در سنهٔ اثنی
و ستین و ثلثمایه آغاز عمارت قاهره کرد و آنرا دار الملک ساخت و حجاز نیز از
بنی عباس بستد و چون بیست و چهار سال پادشاهی کرد در روز جمعهٔ یازدهم ربیع الآخر
سنهٔ خمس و ستین و ثلثمایه وفات یافت العزیز بالله ابو منصور نزار
بن منصور بر جای پدر نشست و الپتکین معزی را که از قبل طایع خلیفهٔ عباسی حاکم
شام بود بکشت و ملک شام در تصرف آورد و چون بیست و یکسال در حکومت نماند
در رمضان سنهٔ ست و ثمانین و ثلثمایه رحلت کرد الحاکم بامر الله ابو علی منصور
بن عزیز بن معز بعد از پدر بسلطنت نشست و در امر معروف و نهی منکر مبالغه کرد
بحدی که جهت دفع شرب خمر بسیاری درخت میوه ببرید و حکم کرد که زنان از
خانه بیرون نروند حاکم مدت بیست و پنج سال حکم کرد و در سنهٔ احدی عشر
و اربعمایه غلامان او را بکشتند الظاهر بالله ابو الحسن علی بن حاکم بجای پدر

بسلطنت

بسلطنت معین شد و چون فرصت یافت قاتل پدر خود را بکشت مدت شانزده سال
حکومت کرد و در منتصف شوال سنهٔ سبع و عشرین و اربعمایه بمرض استسقا در گذشت
المستنصر بالله ابو تمیم معد بن ظاهر در شش سالگی بپادشاهی رسید و مدت
شصت سال در سلطنت بماند او را سه پسر بود نزار و احمد و عبد المجید در اول نزار را
ولی عهد کرده بود و امیری لقب فرموده و در آخر از و برنجید و او را خلع کرد و به احمد داد
و او را مستعلی لقب کرد و اسمعیلیان دو گروه شدند آنچه متابعت احمد کردند
ایشان را مستعلی گفتند و آنها که پیروی نزار کردند ایشان را نزاری خوانند
حسن صباح گوید اعتبار نص اول دارد و تابع نزار است و بنام نزار در ایران دعوت کرد
نزاری قهستانی بدین نسبت تخلص کرده مستنصر در سنهٔ سبع و ثمانین و اربعمایه
وفات یافت المستعلی بالله ابو القاسم احمد بن مستنصر بر جای پدر پادشاه شد
برادر خود نزار را بگرفت و در قلعه محبوس کرد تا متوفی شد و در عهد مستعلی در سنهٔ
اثنی و تسعین و اربعمایه فرنگان به بیت المقدس مستولی شدند و هفتاد هزار مسلمان را
در مسجد اقصی شهید کردند مستعلی هفت سال حکومت کرد و در سنهٔ خمس و تسعین و اربعمایه
در گذشت الآمر باحکام الله ابو علی منصور بن مستعلی بعد از پدر بیست و هفت سال
حکم کرد و در رابع ذی قعده سنهٔ اربع و عشرین و خمسمایه جمعی از فدائیان نزاری او را بکشتند

الحافظ لدین الله ابومیمون عبدالحمید بن مستنصر بجای برادرزاده بپادشاهی نشست
مدت بیست سال حکم کرد و در جمادی الآخر سنه اربع واربعین وخمسمایه در گذشت
الظافر بالله ابومنصور محمد بن حافظ بن مستنصر بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست
در عهد او فرنگان بر عسقلان مستولی شد و وزیرش عباس بن تمیم بسبب آنکه ظافر
نظری با پسر او داشت و مردم سخنان میگفتند ظاهرا در سنه تسع واربعین وخمسمایه
بکشت الفائز بالله ابوالقاسم عیسی بن ظافر بعد از پدر بسلطنت نشست در عهد او
در سنه اربع وستین وخمسمایه فرنگان قصد مصر کردند عاضد پناه بصاحب شام
سلطان نورالدین محمود بن عمادالدین زنکی برد و او ملک صالح بمدد عاضد فرستاد
لشکر فرنگ پیش از وصول لشکر شام بگریختند در این اثنا میان عاضد و وزیرش
شاپور مخاصمت شد صلاح الدین یوسف شاپور را بکشت عاضد وزارت به او داد
ملک صلاح الدین یوسف در روز جمعه ثانی محرم سنه سبع وستین وخمسمایه خطبه بنام
مستضی عباسی کرد عاضد بیمار بود در عاشر محرم سنه مذکوره وفات یافت
ملک صلاح الدین بر مصر مستولی شد و سلطان لقب یافت و در سنه احدی وسبعین
وخمسمایه ملک شام نیز متصرف سلطان صلاح الدین در آمد و در سنه خمس وثمانین
وخمسمایه بیت المقدس از تصرف فرنگان بیرون آورد و ضبط کرد و شهر عکه را نیز

مسخر کرد و در سابع عشر صفر سنه تسع وثمانین وخمسمایه وفات یافت بیست و پنج
سال و کسری ملک مصر در تصرف آل ایوب بود و هشت کس از ایشان در این مدت
حکومت مصر کردند بعد از این حکومت مصر بغلامان رسید و از غلام بغلام می‌آمد
تا در آخر شهور سنه اثنی وعشرین یا در مفتتح سنه ثلث وعشرین وتسعمایه سلطان سلیم
پادشاه روم بر مصر و شام مستولی شد و سلطنت از دست غلامان بیرون آورد
و سلطان قانصو را که دولت باو منتهی شده بود در حدود حلب در جنگ بکشت
مدت سلطنت غلامان که ایشان را چراکسه و ترکان نیز خوانند در مصر و شام دویست
و هفتاد و پنج سال و در این سال که سنه ثمان واربعین وتسعمایه است روم و
شام و مصر و حجاز و دیار بکر و عراق عرب در تصرف سلطان سلیمان بن سلطان
سلیم است شعبه دوم در ذکر ملوک قهستان که ایشان را ملاحده خوانند
و ایشان هفت نفرند مدت دولتشان صد و هفتاد و یک سال حسن صباح
بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد الحمیری پدر حسن از یمن بکوفه آمد و از کوفه
به قم رفت و از قم بری و حسن آنجا متولد شد حسن ظاهرا سمت صلاح و ورع داشت
و همواره قواعد شرع را محافظت کردی و بر حدود شرعیه قیام نمودی تا حدی
در این باب مجد بود که پسر خود را جهت خمر خوردن هلاک کرد و از شیعه اسمعیل

بن امام جعفر صادق بود و بجهت اولاد او بیعت کرد و اعتقاد اهل تعلیم داشت
و در شهر رجب سنهٔ ثلاث و ثمانین و اربعمایه بقلعهٔ الموت رفت و کار او آنجا
قوت گرفت و اهل الموت بقول او فریفته شدند و دعوت او پذیرفتند
و او را بر خود حاکم کردند دیگر قلاع قهستان بدعوتش درآمدند و در ذی قعدهٔ
سنهٔ خمس و تسعین و اربعمایه قلعهٔ لمسر بر تصرف گرفت و سلطان سنجر سلجوقی بسبب
از سر خصومت او درگذشت و تاحیات با او سلم داشت و کار او عروج تمام یافت
و او طریق زهد و انزوا مسلوک میداشت و بتصانیف می پرداخت ظاهر شریعت را باطن
و معانی و اصول و فروع محمدی را تاویلات کرد مدت سی و پنج سال در حکومت تمام
و در شب چهارشنبه سادس ربیع الآخر سنهٔ ثمان عشر و خمسمایه فوت شد
در ایام دولت او بسیاری از اهل اسلام که بر کیش حسن منکر بودند بزخم فدائیان کشته شدند
کیا بزرگ امید رودباری در ایام حسن صباح امیر لشکر بود و چون حسن را روزگار
بانجام رسانید او را ولی عهد کرد او نیز در ظاهر شریعت مجد بود و اقتدا بحسن
صباح در منع داشتی و بر آن اصرار نمودی مدت چهارده سال و دو ماه حاکم بود
رودبار و قلاع ملاحده را و در سادس عشرین جمادی الاول سنهٔ اثنی و ثلثین
و خمسمایه وفات یافت محمد بن بزرگ امید بحکم وصیت پدر قایم مقام گشت

ظاهر شرع را رعایت کردی و او را پسری بود حسن نام بد اعتقاد و در حقیه
بمناهی مشغول شدی و مردم را نیز رخصت دادی و قرآن مجید را تلاوت
باطل کردی و دعوی امامت نمودی و چون پدرش از آن آگاهی یافت مردم را
جمع کرد و گفت حسن پسر ماست و ما امام نیستیم و هرکه در حق او اعتقاد امامت دارد
باطل است و او را حبس کرد و مردم را بوی راه نداد محمد بیست و چهار سال و شش ماه
حکم کرد و در ثالث ربیع الاول سنهٔ سبع و خمسین و خمسمایه درگذشت حسن
بن محمد بن بزرگ امید بعد از پدر بحکم وراثت حکومت یافت و تعلق گرفت و بنیاد
الحاد نهاد و دعوی امامت کرد و در سابع عشر رمضان سنهٔ تسع و خمسین و خمسمایه
در پای قلعهٔ الموت مردم را جمع کرد و منبری نهاد و چهار علم سرخ و زرد و سفید
و سبز بر چهار رکن منبر برافراخت و بر منبر رفت و خطبه خواند و گفت من امام
و تکلیف از جهانیان برداشتم و اوامر شرعی از ظاهر مرفوع کردانیدم و این دور
زمان قیامت است ظاهر اعتباری نمی باید کرد و از منبر فرود آمد و افطار کرد و مردم
انواع ملاهی و مناهی گشت و قومش با او متفق شدند و آن روز را عید القیام نام نهادند
و تاریخ از آن روز گرفتند و بتاریخ هجری ملتفت نشدند و در عمارات عالی که بعد از آن
ساختند عید القیام نوشتند و حسن را علی ذکره السلم خداوند لقب نهادند و او الحاد

در زمان او عروج تمام یافت و او در پادشاهی چهار سال بماند و در سنه احدی
و ستین و خمسمائه بر دست برادرزن خود کشته شد در قلعه لمسر و مروج رفیق
خواند محمد بن حسن بن محمد بن بزرگ امید بعد از پدر بپادشاهی نشست قاتلان
پدر را بکشت و مدت چهل و شش سال سلطنت کرد کار الحاد در زمان او قوتی دیگر گرفت
و شعایر اسلام در آن ولایت بر افتاد و در عاشر ربیع الاول سنه سبع و ستمایه
بعضی گفتند پسرش جلال الدین او را زهر داد خواند جلال الدین حسن بن محمد بعد از
پدر پادشاه شد از طریقه پدر و جد تبرا نمود و از جاده شریعت تجاوز نکرد
و صفای اعتقاد او بدار الخلافه باز نمود تا علما و فقها بر صحت اسلام او گواهی دادند
و او را نو مسلمان خواندند و از تلقین علما قزوین بر اسلاف خود لعنت کرد تا مردم
او را مسلمان دانستند و فرمان داد تا هر دهی از دههای او را مسجدی و حمامی
بنا کردند و رسم اذان و اقامت نماز تازه کردند و چون یازده سال و نیم در پادشاهی
بسر برد منتصف رمضان سنه ثمان عشر و ستمایه درگذشت و ولادتش در سنه
اثنی و ستین و خمسمایه بود خواند علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن بعد از پدر پادشاه شد
و ترک مذهب پدر کرد و سر با طل و الحاد رفت و مدت سی و پنج سال دیگر
در پادشاهی بماند و در سلخ شوال سنه ثلاث و خمسین و ستمایه بر دست مازندرانی

که منظور او بود کشته شد مولانا شمس الدین ایوب طاوسی قزوینی جهت او
مرثیه گفت و این دو بیت از آنست نظم چون بوقت قبض روحش عزرائیل
بر دو سوی قعر نیران تا خارش بکند   کاسه داران جهنم اندرش پیش باز
تا نشاط دوستکامی در کنارش بکند   در ایام او جرماغون نوین قهستان را
و قلاع ملاحده را در حصار گرفت و در زمان او خواجه نصیر الدین طوسی را
باکراه و اجبار در قلعه الموت بردند و تا آخر زمان رکن الدین آنجا بود
خواند رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد بعد از پدر بپادشاهی نشست
حسن مازندرانی با فرزندان بقصاص پدر برگشت و چون یکسال در پادشاهی بماند
هلاکو خان بجنگ او رفت حربی عظیم کردند خورشاه دانست که طاقت مقاومت
ندارد از قلعه میمون در بیرون آمده بجانب هلاکو پیوست و این صورت در سلخ
شوال سنه اربع و خمسین و ستمایه بود و هلاکو خان بفرمود تا قلاع ملاحده
خراب کنند در مدت یکماه پنجاه قلعه حصین چون الموت و میمون در و غیره را خراب کردند
از قلاع ملاحده هیچ آبادانی نماند مگر دو قلعه گرد کوه و لمسر که بعد از مدتی مسخر شد
هلاکو خان رکن الدین را بخدمت منکو قاآن بطرف ختایی فرستاد و چون
بماوراءالنهر رسید از جانب منکو قاآن بطرف ختای فرستاده او را کشتند

دولت ملاحده الموت بآخر رسید قلعه الموت که دار الملک ملاحده بود در سنه
ست واربعین وماتین بفرمان داعی کبیر حسن بن زید الحسینی که پادشاه آن
ولایت بود بنا کرده‌اند والله اعلم فصل یازدهم در ذکر سلاطین قراختای کرمان
نه تن مدت ملکشان هشتاد وشش سال براق حاجب از امرای کورخان قراختای بود
برسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاه آمد واجازت مراجعت نیافت و از امرای حضرت
وارکان دولت او شد در فترت مغول بر کرمان مستولی شد و سلطنت بنام خود کرد
واز دار الخلافه او را قتلغ خان و از دیوان چنگیز خان قتلغ خان نوشتند یازده
سال پادشاهی کرد و در بیستم ذی قعده سنه اثنی وثلثین وستمایه درگذشت
او را در مدرسه که خود بنا کرده بود در محله برکاباد دفن کردند بعد از براق
حاجب برادرزاده اش سلطان قطب الدین بحکم وصیت عمش در کرمان حاکم شد
وروزی چند حکم کرد بعد از آن بموجب حکم اوکتای قاآن عزلت کرد و حکومت
کرمان به پسر براق حاجب رکن الدین مبارک خواجه رجوع کردند سلطان رکن الدین
مبارک خواجه بن براق حاجب پانزده سال پادشاهی کرد پس بحکم یرلیغ منکو قاآن
بفرمان سلطان قطب الدین کشته شد قطب الدین محمد بن ینکو که برادرزاده براق
حاجب است بفرمان منکو قاآن یکبار دیگر بسلطنت رسید ومدت شش سال پادشاهی کرد

وعدل وداد گستر بود وعمارات عالی ساخت و در رمضان سنه خمس وخمسین و
ستمایه درگذشت سلطان حجاج بن قطب الدین بعد از پدر بفرمان منکو قاآن
پادشاهی کرمان نامزد او شد وچون کودک بود منکوجه پدرش قتلغ خان
ترکان دختر براق حاجب وبعضی گفته‌اند سریه او بود حسب الحکم بر ملک حاکم شد
بعد از آنکه سلطان حجاج بحال مردی رسید حرمت جانب خاتون رعایت نمیکرد
قتلغ ترکان از او برنجید بدرگاه اباقا خان رفت و حکم شد که سلطان حجاج
در کرمان مدخل نسازد وحکومت به قتلغ خان گذارد و قتلغ ترکان بعد از غیبت
سلطان حجاج دوازده سال حکومت کرمان کرد وسلطان حجاج در آن سفر وفات کرد
ترکان در سنه احدی وثمانین وستمایه درگذشت مدت حکومت ترکان
بیست وپنج سال بود سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین بعد از
ایشان بحکم ارغون خان بسلطنت کرمان رسید ونه سال در سلطنت بسر برد و
خاتون دختر منکو تمر بن هلاکو خان را در نکاح داشت در سنه احدی وتسعین
وستمایه بفرمان گیخاتو خان معزول شد پادشاه خاتون بنت سلطان قطب الدین
که در حباله گیخاتو بود بعد از عزل سیورغتمش بحکم گیخاتو به پادشاهی کرمان رسید
وبرادر سیورغتمش را بقتل آورد وبعد از آن در سنه اربع وتسعین وستمایه

کرد و چون خاتون منکوحهٔ برادرش سورغتمش و دخترش شاه عالم خاتون بنت
سیورغتمش که در حبالهٔ بایدو خان بود پادشاه خاتون را بحکم بایدو خان
خاتون بقصاص رسانید خاتون فاضله عاقله خوب صورت زیبا طلعت بود
مصاحف و کتب نوشتی و این رباعی از نتایج طبع اوست **نظم**

آن روز که در ازل نشانش کردند آسایش جان بیدلانش کردند
دعوی لب نگار میکرد نبات زان روی سیه سخن در دهانش کردند
بر لعل که دید هرگز از مشک رقم یا غالیه بر نوش کجا کرد ستم
جانا اثر خال سیه بر لب تو تاریکی و آب زندگانیست بهم

سلطان مظفر الدین محمد شاه بن سلطان حجاج بحکم غازان خان در اول سنهٔ
خمس و تسعین و ستمایه بسلطنت کرمان رسید مدت هشت سال سلطنت کرد
و در سنهٔ ثلث و سبعمایه درگذشت پادشاه خوب صورت بزرگ منش و داد
دهش بود مدت عمرش بیست و سه سال **سلطان** قطب الدین شاه جهان سیورغتمش
بن قطب الدین بعد از عم زاده بسلطنت کرمان رسید دو سال و چند ماه پادشاهی کرد
زندگی بر نهج راستی داشت دلجاینو سلطان او را عزل کرد و تمام سلطنت
ایشان از کرمان بر افتاد بعد ازین حکام از قبل مغول در انجا حکم کردند و سلطان

قطب الدین

قطب الدین قناعت پیش گرفت و در شیراز ساکن شد و صاحب مال فراوان بود
همان یافت یک دختر داشت که او را مخدوم شاه می گفتند و بجان قتلغ موسوم بود
امیر مبارز الدین مظفر او را بخواست جلال الدین شاه شجاع و قطب الدین محمود و
عماد الدین احمد از و متولد شدند **باب دوم** در ذکر پادشاهان
مغول و ایشان بیست و یکتن بودند مدت ملکشان در ایران صد و پنجاه سال
اول ایشان **چنگیز خان** بن سوکی بهادر بن توبایان بهادر بن قتیل خان
بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن دومنن خان بن بوقان
خان بن تومنجر خان است پدران چنگیز خان بر ترتیبی که درین نسب نوشته آمد
همه در بلاد شرق پادشاه بوده اند و از همه بزرگتر پو رجر خان است که
مجموع خانان مغول از نسل او بیند و او معاصر ابو مسلم مروزی بوده و بعد هم
چنگیز خان است و سلسلهٔ نسب پادشاه صاحب قران امیر تیمور کورکان نیز
بسیزده پدر بدو میرسد ولادت چنگیز خان در عشرین ذی قعده سنهٔ تسع
واربعین و خمسمایه بوده پدرش در اثنی وستین و خمسمایه درگذشت او سیزده ساله بود
زحمتها و محنتها بسیار کشید و کار او بهلاک و خطرات انجامید و در سن پنجاه سالگی
در رمضان سنهٔ تسع و تسعین و خمسمایه بدولت سلطنت و جهانداری رسید

او را در اول تموچین نام بود و چون سه سال از پادشاهی او بگذشت در اثنی
و ستمایه او را چنگیز خان خواندند **نظم** ازان رو که معنی چنگیز خان
بود خان خانان بتورکی زبان   صاحب اقبال بود سلطنت و دولت
او روز بروز در تزاید و تضاعف بود و سال بسال مرتبه و جاهش سمت بلندی
و رفعت پذیرفت و بر تمامت قبایل و صحرانشینان و بلاد و ولایات خطا
و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقسین و بلغار و آس و روس و الان
و غیر آن سروری یافت و در سنهٔ خمس و عشر و ستمایه بقصد قلع و قمع سلطان محمد
خوارزمشاه بجانب ماوراءالنهر حرکت کرد و خوف بر سلطان محمد غالب شد
از ماوراءالنهر بخراسان گریخت و چنگیز خان در شهور سنهٔ ست و عشر و ستمایه
بماوراءالنهر درآمد و غارت و قتل عام کرد و در سنهٔ سبع عشر و ستمایه از جیحون
عبور کرده به بلخ نزول کرد و آنرا خراب ساخت و سی هزار کس را بطلب سلطان محمد
بایران فرستاد و سلطان از ایشان گریزان بجزیرهٔ ابسکون رفت و فات یافت
لشکر مغول در اکثر ایران غارت و قتل عام کردند شیخ نجم الدین دایه در آن زمان
در حیات بود در کتاب مرصاد العباد آورده که درین فتنه در شهر ری و ولایات
که مولد و منشاء فقیر است هفتصد هزار کس شهید شدند و در مقدمهٔ ظفرنامه مذکور است

که خلق کشته نشابور را دوازده روز شماره کردند غیر از عورات و اطفال هزار هزار
و هفتصد و چهل و هفت هزار بقلم آمد و مشهور است که هزار هزار و ششصد هزار
و کسری از خلق هرات شهید شدند و در مرو و خوارزم و سایر بلاد بدین قیاس لشکر مغول
بعد از یکسال از راه دربند و دشت قبچاق بماوراءالنهر مراجعت نمودند و بچنگیز خان
پیوستند و چون ایران و توران بقبضهٔ اقتدار چنگیز خان درآمد و سلطان جلال الدین
پسر سلطان محمد خوارزمشاه بر کنار آب سند در رجب سنهٔ ثمان و عشر و ستمایه
ازو منهزم شد و بهندوستان گریخت چنگیز خان در سنهٔ احدی و عشرین و ستمایه
بمرد و بیست و پنجسال پادشاهی کرد و از دین بهره نداشت و از زمرهٔ کفار تتار
بود در فتنهٔ او قریب هشتاد سال کفار بر اهل اسلام در ایران و توران غالب و حاکم
بودند و درین مدت این چنین حادثه دست نداد و چنگیز خان چهار پسر نامدار
داشت اول خان سلطنت دشت قبچاق و بلغار و آلان و آس و روس بدو
داده بود و در بعضی تواریخ وفات او را در سنهٔ اثنی و عشرین و ستمایه ایراد
کرده اند اما حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده و مولانا شرف الدین علی در مقدمهٔ
ظفرنامه آورده که او پیش از پدر وفات یافته و جغتای خان پادشاه
ماوراءالنهر و بلاد ایغور و بعضی از خوارزم بود و تفویض کرده بود و ولادت او

بروایت ظفرنامه در سنه ثمان وثلثین وستمائه وبقولی دیگر در سنه اربعین
وستمائه سیوم اوکتای قاآن ولایت عهد بدو داد واورا قایم مقام خود ساخت
وبرهمه تقدیم فرمود وشرح حال آن خواهد آمد چهارم تولی خان او را اول
دختر این بخشید واورا نوکر میخواندند وتولی در اکثر اوقات ملازم پدر بودی وتولی
بزبان مغول آیینه باشد، پادشاهان ایران از نسل تولی خان اند وفات
او در سنه ثمان اربع وعشرین وستمائه بود اوکتای قاآن بن چنگیز خان بعد از
پدر بدو سال ونیم در ماه ربیع الاول سنه ست وعشرین وستمائه بحکم وصیت
چنگیز خان بسلطنه نشست وچون مغول در القاب تکلف نمیکنند پادشاه را
قاآن یا خان میگویند بنابرین اورا قاآن خوانند اوکتا قاآن خوانند
اوکتا قاآن بر جراحاتی که پدرش کرده بود مرهم نهاد وداد جود وعطا داد
وعطاهای حاتم طایی وبخششهای معین بن زایده را منسوخ کرد وآنچه آورده اند
که مجلس از زر کار محروم بازگشت ومبلغ صد وشصت هزار تومان بالش زر در
زمان سلطنت بوضیع وشریف بخشید ویک بالش زر بقولی پانصد مثقال باشد
وبقولی هشت درهم ودو دانگ وبقولی دیگر هشت دینار ودو دانگ
اوکتا قاآن در سنه ثمان وعشرین وستمائه امیر جرماغون نوین را با ایران

فرستاد تا سلطان جلال الدین بن سلطان محمد خوارزمشاه برانداخت واز
خوارزمشاهیان اثر نماند وممالک ایران سوی عراق عرب که در حکم مستنصر خلیفه
بود مغول را صاف شد امیر جرماغون از دیوان مغول بحکومت ایران آمد وبعد از او
در ثلاث وثلثین وستمائه امیر تو سال بجای او نامزد شد اما اختیار در دست
نایب او کورکوز بود وبعد از او امیر ارغون آقا بحکومت ایران مقرر شده ده سال
حکم کرد چون هلاکو خان بایران آمد همچنان حکومت بنام او مقرر بود امیر ارغون آقا
شخص عاقل پسندیده اطوار بود در زمان اباقا خان در سنه ثلاث وسبعین
وستمائه وفات کرد اوکتای قاآن سیزده سال در پادشاهی بسر برد ودر سنه
تسع وثلاثین وستمائه از وخامت خمر درگذشت در تاریخ وفات او گفته اند نظم

در خلط خلط فزون کرد ز بس سال قران | روز وشب داد ز مستی خبر از بحران
اندر ابطال مزاجش مدد گرز و غام | مشتری باد بران وعده باده بران

گیوک خان بن اوکتا خان بعد از پدر بچهار سال در ربیع الآخر سنه ثلاث
واربعین وستمائه بسلطنت متمکن گشت وقبل از جلوس او بر تخت سلطنت مادرش
توراکینا خاتون حکم کرد بنابر آنکه آیین مغول چنان است که چون پادشاه فوت
شود تا زمان تعیین یکی از وارثان ملک بلکه خاتونی که مادر فرزندان مهین باشد

حکم کند کیوک خان همچو پدر بخشنده بود تقویت دین نصاری کرد یکسال پادشاه بود
در شهور سنه اربع واربعین وستمائه در حدود سمرقند وفات کرد منکو قاآن
بن تولی آن [تولی خان] بن چنگیز خان بعد از عم زاده بچهار سال در ربیع الاول سنه ثمان
واربعین وستمائه بسعی باتو خان بن توشی خان که مهتر قوم بود وحکومت
دشت قبچاق داشت بسلطنت معین شد واو بصفت عدل وانصاف اتصاف داشت
وتقویت اهل اسلام کرد وایشانرا بر مردم دیگر ادیان تقدیم فرمود سادات
وعلما ومشایخ را از تکالیف دیوانی معاف داشت وهمچنین حال دانشمندان
نصاری وپیران هر طایفه وتعره هر طبقه پرداخت اما از یهود کسی را سورغالی نداد
منکو قاآن برادران خود قبلای قاآن بطرف شرق وهلاکو خان بجانب غرب
بجهان گیری فرستاد ودر تاریخ وفات او اختلاف صاحب تاریخ گزیده
وفات او در سنه سبع وخمسین وستمائه ذکر کرده وصاحب روضة الصفا در سنه
خمس وخمسین وستمائه ایراد کرده وظاهرا صاحب روضة الصفا غلط نموده بنا
برآنکه در احوال هلاکو خان قتل مستعصم خلیفه عباسی وفتح بغداد در صفر سنه ست
وخمسین وستمائه ذکر کرده ونوشته که فتوحات عراق وبشارت فتح وظفر بمنکو قاآن
رسید واز آن بسیار شادمان شد وایلچی را بعتابات پادشاهانه مستظهر گردانید

وبا سهو تاریخ روضة الصفا از کاتب می تواند بود چراکه روضة الصفا
ازهمه تواریخ وکتب معتبره در نزد اکابر واشراف اعتبارش بیش است واکثر
ازان اعتبار می گیرند پس بدین اعتبار منکو قاآن در سنه ست وخمسین وستمائه
در حیات بود هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان بفرمان برادر اش
منکو قاآن در شوال سنه ثلث وخمسین وستمائه از جیحون عبور کرده بایران آمد
وبقلع وقمع ملاحده پرداخت ودر تون ودر طوایع که منشا طایفه اسمعیلیه بود
قتل عام فرمود بعد از آن بعراق آمد وبالموت رفت وخواند رکن الدین را در غره
ذی قعده سنه اربع وخمسین وستمائه از قلعه میمون دز بزیر آمد وقلاع ایشانرا
خراب کرد بعد از آن بعزم تسخیر عراق عرب بجانب بغداد رفت وچون بکردستان
رسید غارت وقتل عام نمود وچون ببغداد رفت مستعصم خلیفه بعد از محاربات
بخدمتش رسید وبعد از دو روز با چهار پسر در سادس صفر سنه ست وخمسین
وستمائه بقتل آمد ودر بغداد نیز غارت وقتل عام رفت در تاریخ مرآت الجنان
مذکور است که در بغداد هزار هزار وهشتصد هزار آدمی کشته شد نزد بعضی ثقات
ایرادیافته هلاکو خان روز جمعه بیست ودویم رمضان سنه سبع وخمسین وستمائه
عازم بلاد شام شد ودر دوم صفر سنه ثمان وخمسین وستمائه شهر حلب فتح کرد

وازانجا بدمشق رفت وکتبوقا نوین را آنجا به نیابت بگذاشت وبه آذربایجان
مراجعت کرد ودر تاسع عشر ربیع الاول سنه ثلاث وستین وستمایه درگذشت
تاریخ وفاتش گفته اند **نظم** چون هلاکو ز مراغه بزمستان کو شد
کرد تقدیر ازل نوبت عمرش آخر   سال بر ششصد وشصت وسه شب یکشنبه
که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر   هلاکو عظیم حکمت دوست بود وحکمارا
بر بحث علوم اوایل ترغیب کردی بحضور علما وفضلا وبه علم کیمیا میل تمام داشت
ودر وجه کیمیاگران چندان خرج کرد که عشر عشر آن در حساب نیاورده عراق و
مازندران وخراسان به پسر خود اباقاخان داد ودیار اران وآذربایجان بفرزند
دیگر قسمت شفقت کرد وحکومت دیار بکر ودیار ربیعه را بامیر توران تفویض
فرمود ودر ملک بغداد خواجه عطا ملک جوینی را گماشت وملک روم را بملک
معین الدین براه کاشی سپرد واول وزیر او خواجه سیف الدین بتکچی بود وچون
اورا شهید کردند وزارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان رجوع نمود واز
آثار هلاکو خان زیج جدید خانیست که خواجه نصیر الدین طوسی باتفاق مولانا نجم الدین
کاتبی دبیران قزوینی ودیگر علما ساخته است ودیگر آثار ایشان خرابیست که
در ممالک عالم هنوز باقیست اما خواجه نصیر الدین ابوجعفر محمد بن حسن اصلش از جهرود

ساوه است اما در طوس متولد شده ونشو ونما یافته وبطوسی مشهور است
یگانه عصر واستاد زمان بوده در حکمت شاگرد فریدین است واو شاگرد سید
صدر الدین سرخسی است واو شاگرد افضل الدین غیلانی واو شاگرد ابوالعباس
لوکری واو شاگرد بهمنیار وبهمنیار شاگرد ابوعلی سیناست خواجه نصیر مشهور جهانست
تصانیف او عالم گیر است ولادتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم
جمادی الاول سنه سبع وتسعین وخمسمایه بود ودر وقتی که مولانا فخر رازی
از عالم رفته سن خواجه نصیر شصت ونه سال وپنجماه بوده ودر شهر صفر سنه
اربع واربعین وستمایه از تالیف کتاب شرح اشارات فارغ شده ودر وقت
عصر روز دوشنبه هجدهم ذی حجه سنه اثنین وسبعین وستمایه وفات یافته
در تاریخ وفاتش گفته اند **نظم** نصیر ملت ودین پادشاه کشور فضل
یگانه که چو او مادر زمانه نزاد   بسال ششصد وهفتاد ودو بذی الحجه
بروز هجدهم اندر گذشت در بغداد   در کاظمیه متبرکه مدفون است واما
مولانا نجم الدین علی کاتبی قزوینی حکیم متبحر است ودر حکمت شاگرد اثیر الدین
ابهریست شرح محصل وشرح کشف وحکمت عین ورساله شمسیه وجامع الدقایق
از تصنیفات اوست وفاتش در سنه خمس وسبعین وستمایه بود قبرش در قزوین

مشهورست اباقاخان بن هلاکوخان بعد از پدر بفرمان عمش هبلای قاآن
که برجای منکو قاآن پادشاه بود سلطنت ایران بدو تعلق گرفت در رمضان سنه
ثلاث و ستین و ستمایه نام او بر عنوان احکام نوشتند اما در زمان پدرش
عنوان احکام و مناشیر نام منکو قاآن بود میان او و براق خان از نسل جغتای خان
که پادشاه ماوراء النهر بود در خراسان در ذی حجه سنه ثمان و ستین و ستمایه
جنگ شد اباقاخان مظفر گشت و براق منهزم شد و اباقاخان مدت هفده سال
در ایران پادشاه بود و در ثمانین و ستمایه در همدان در گذشت و در تاریخ
فوت او گفته اند **نظم** چو بیست روز برآمد زماه ذی حجه
ز دور چرخ که بر کس نمیکند ابقا چهارشنبه بهنگام صبح در همدان
بسال ششصد و هشتاد در گذشت اباقا خواجه شمس الدین صاحب دیوان که وزیر
پدرش بود وزیر او ست **احمد خان** بن هلاکوخان بعد از برادر روز یکشنبه
سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستمایه در الاداق بپادشاهی نشست اول
او را نام نکودار اغلی بود و چون بشرف اسلام مشرف گشت بسلطان احمد موسوم شد
وزارت بخواجه شمس الدین صاحب دیوان داد و چون دو سال و دو ماه
پادشاهی کرد ارغون خان بن اباقاخان در سنه ثلاث و ثمانین و ستمایه

بر وخروج کرد و او را بکشت **ارغون خان** بن اباقاخان در سنه ثلاث و ثمانین
و ستمایه بپادشاهی نشست خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را که بیست
و نه سال وزارت پدر و جد و عمش کرده بود و بانواع فضایل و خصایل پسندیده
اتصاف داشت بتهمت آنکه اباقاخان را زهر داده در وقت عصر دوشنبه
چهارم شعبان سنه ثلاث و ثمانین و ستمایه در آذربایجان بکشت خواجه شمس الدین
در وقت شهادت مهلت طلبید و غسل کرد و بمصحف مجید تفال نمود و پیش و صیت نامه
بفرزندان در قلم آورد و این رقعه باکابر تبریز نوشت که چون تفال نمودم
این آیت آمد که اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلٰئِکَةُ اَلَّا
تَخَافُوْا وَلَا تَحْزَنُوْا وَاَبْشِرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِیْ کُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ باری تعالی
چون بنده خویش را درین جهان نیکو داشت و هیچ مرادی از و دریغ نداشت
هم درین عالم بشارت جهان باقی بدو رسانید چون حال برین نهج بود بمولانا
محیی الدین و مولانا افضل الدین و مولانا همام الدین و مشایخ کبار که ذکر
هریک بتطویل می انجامید و موضع احتمال نمیکرد بشارت رسانیدن واجب نمود
تا دانند که قطع علایق کرده روانه گشتیم ایشان نیز بدعا خیر مدد دهند
والسلام چون از کتابت فارغ شد که بر زبان آورد که هر چه از تو آید خوش بود

خواهی شفا خواهی الم در مرثیه او گفته اند **نظم** از رفتن شمس از افق خون بچکید

مه روی بکند و زهره گیسو ببرید
شب جامه سیه کرد درین ماتم و صبح

بر زد نفس سرد و گریبان بدرید
و اولاد او خواجه یحیی و فرج الله

و مسعود و اتابک بسیاست رسیدند مرقد صاحب و اولاد در چرندان تبریز است

ارغون هفت سال پادشاهی کرد و در ربیع الاول سنه تسعین و ستمایه درگذشت

در تاریخ وفات او گفته اند **نظم**
شنبه ز هجرت نبوی ششصد و نود

در پنجم ربیع نخستین نوبهار
اندر مقام باغچه ارغون توفت چاشت

کرد از جهان کنار بتقدیر کردگار **کیخاتو خان** بن اباقای خان بن هلاکو خان

بعد از ارغون خان مدت چهار سال پادشاه شد و وزارت بخواجه صدرالدین احمد

خالدی داد پادشاه کریم بود در عشرت و معاشرت افراط کردی و ذکور و اناث

و حلال و حرام فرق نکردی در باب اوضاع او گفته اند **نظم**

چو دال و نون همه خم شد قد الف قدان
ز بس که کرد الف در کاف همه

در سنه ثلاث و تسعین و ستمایه کیخاتو خان خواست که در ایران شیوه

چاو رواج دهد روان باشد میسر نشد و فتنه عظیم پدید آمد بایدو خان برو

خروج کرد امرا بطرف بایدو رفتند و در صفر سنه اربع و تسعین و ستمایه

کیخاتون خان کشته شد مدت پادشاهی او سه سال و هفت ماه **غازان خان**

بن ارغون خان بعد از پدر در سلخ ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمایه

بپادشاهی رسید و بنیاد عدل و داد نهاد در ترویج دین اسلام کوشید

و وزارت بخواجه جمال الدین دستکردانی داد و بعد از دو ماه از وزارت بگذشت

و در محرم سنه ست و تسعین و ستمایه بپادشاهی رسید و بنیاد عدل و داد

نهاد و در ترویج دین اسلام کوشید او را نیز با برادرش بقتل رسانید

و وزارت بخواجه رشید الدین فضل الله طبیب همدانی و خواجه سعدالدین ساوجی تفویض

فرمود غازان خان در ثالث عشرین ربیع الاول سنه تسع و تسعین و ستمایه

در حدود دمشق با مصریان جنگ کرد و مظفر شد و بدمشق رفت و از انجا مراجعت کرده

بایران آمد و در سنه ثلاث و سبعمایه در فشکل دره از نواحی قزوین بعالم آخرت رفت

ابن یمین در تاریخ وفات او گفته است **نظم** سال هفتصد و سه ز هجرت رسول

بروز یازدهم وقت عصر یکشنبه
شد از نواحی قزوین شهریار جهان غازان

بسوی خلد که بادا جهان ز بنیش تهی
هفت سال و نه ماه پادشاهی کرد

و سی سال و سه روز عمر داشت تابوت او را به تبریز بردند و در گنبدی که جهت خود

ساخته و شنب غازان مشهور است دفن کردند در تخت پادشاهان

مغول پیش از وی هیچ پادشاه را نبود و ولادت سلطان غازان در سحر روز جمعه بیست
و نهم ربیع الاول سنه مذکوره بوده در ابسکون مازندران **الجایتو سلطان**
خدابنده محمد بن ارغون خان بعد از برادر در خامس ذی حجه سنه ثلث و سبعمایه در
تبریز بر تخت سلطنت نشست بیست و سه ساله بود از پادشاهان مغول پادشاهی مانند
او نبود عدل و داد بی نهایت داشت و در تقویت دین اسلام کوشید این فرزند
دیگر فتوح کرد بیسند و جزیه بر یهود و ترسا تعیین فرمود و امر کرد که در جمیع ممالک
ایران خطبه بنام دوازده امام خوانند و منصب امیر الامرایی بر امیر قتلغشاه
نوین مقرر ساخت و صاحب اعظم خواجه رشید الدین و دستور اکرم خواجه
سعد الدین را در منصب سابق متمکن داشت و در سنه خمس و سبعمایه شهر سلطانیه
بنا کرد و در ذی حجه ست و سبعمایه گیلان و رشت مسخر کرد و خراج بر ایشان
مقرر فرمود اما امیر قتلغشاه که نوین اعظم بود با چند امیر دیگر در قومن در جنگ
کشته شدند و در عاشر شوال سنه احدی عشر و سبعمایه بر وزیر خواجه سعد الدین
ساوجی غضب کرده او را بکشت و خواجه علیشاه تبریزی را با خواجه رشید الدین
شریک گردانید الجایتو سلطان در شوال سنه عشر و ستمایه بشام رفت و بصلح
مراجعت فرمود و چون دوازده سال و نه ماه پادشاهی کرد شب عید رمضان سنه

ست عشر و سبعمایه وفات یافت خواجه حمدالله مستوفی در تاریخ او گفته **نظم**
ز هفتصد و شانزده چو مه گذشت — از کلاه سپهر وری ماه گذشت
بگذشت و جهان بسو فرا بگذاشت — آگاه ز جان خویش ناگاه گذشت
او را در مقبره که در جنب ابواب البر ساخته دفن کردند ولادتش در دوازدهم
ذی حجه سنه ثمانین و ستمایه **سلطان ابوسعید بهادرخان** بن الجایتو سلطان بعد از
پدر پادشاه شد چون دوازده ساله بود زمام امور سلطنت در دست امیر چوپان
سلدوز در آمد چنانچه سلطان را از جهانداری نامی بیش نبود امیر چوپان امارت
خراسان به پسر مهتر خود امیر حسن داد و گرجستان به پسر دیگر شاه محمود و دیار روم
به پسر دیگر شاه محمود امیر تیمورتاش تفویض کرد و پسر دیگرش امیر دمشق را
بر در خانه نیابت داد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق را سلطان تزویج کرد
و خواجه رشید را از وزارت عزل فرمود و بعد از مدتی در حدود ابهر در شهور
سنه ثمان عشر و سبعمایه بقتل آمد و چون دوازده سال از پادشاهی سلطان
ابوسعید گذشت امیر چوپان متغیر گشت و با دختر او بغداد خاتون که در حباله
امیر شیخ حسن ایلکانی بود عشق ورزیدن گرفت و خواست که او را از حباله
شیخ بیرون آرد امیر چوپان تمکین نکرد و فتنه عظیم پدید گشت و امیر چوپان

با پسران در سر این کار رفتند و خاتمت کار امیر چوپان و فرزندان بعد از این آمد
امیر حسن بغداد خاتون را طلاق داد و بنکاح سلطان درآمد و سلطان شیفته
و فریفتهٔ بغداد خاتون شد عنان اختیار و سلطنت در قبضهٔ اختیار او نهاد و او را
لقب خداوندگار ساخت و وزارت بعد از قتل امیر چوپان در سنهٔ ثمان و عشرین
و سبعمایه بخواجه غیاث الدین محمد رشید که بانواع فضایل و خصایل آراسته بود
تفویض نمود و سلطان در حسن خط شاگرد خواجه عبدالله صیرفی است و در شجاعت
از بسیار پادشاهان مغول ممتاز بود و اول پادشاهی که در ایران لقب بهادر بر
اضافهٔ اسم او کردند او بود و تابستان در سلطانیه و زمستان در بغداد یا قراباغ
قشلاق گرفتی و او را با زیب فضل و هنر و شعر امیل تمام و صورت خوب و سیرت
نیکو داشت ولادتش در شب جمعهٔ چهاردهم ذی قعدهٔ سنهٔ اربع و سبعمایه اتفاق افتاد
در ماهی دشت طارم و وفاتش در اران از آن نعش او را بسلطانیه نقل کردند
و در گنبدی که از عراق سلطانیه بود مدفون شد بعد از آن که میرزا میران شاه
بن تیمور بتخریب آن گنبد حکم کرد او را از آنجا بیرون آوردند و بگنبد ابو البر
در پهلوی پدرش الجایتو سلطان دفن کردند این تعیین در تاریخ وفات او گفته تاریخ
چون گذشت از سال هجرت هفتصد و سی و شش — در ربیع آخرین هم سیزده بگذشته بود

در قراباغ از سر سلطان اعظم بوسعید — دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود
مدت سلطنتش نوزده سال در زمان خواجه علیشاه که مدت دوازده سال و نیم
وزارت کرده بود در اواخر سنهٔ اربع و عشرین و سبعمایه در اوجان وفات
یافت در عهد مغول غیر از او وزیری بمرگ خود نمرد نعش او را به تبریز بردند
و او را در مقبره که در جنب عمارت خود ساخته دفن کردند بعد از سلطان ابوسعید
سلاطین مغول در سلطنت استقلال نیافتند و دولت ایشان بغایت ضعیف گشت
و زبون امرا شدند و در ایران از هر طرف پادشاهی بحکومت نشست چنانچه
در باب سیوم ذکر خواهد شد و بالجمله چون سلطان ابوسعید درگذشت بیست کس
دیگر از مغول نام سلطنت داشتند لیکن عزل و نصب ایشان در دست امرا بود
و شرح حال هر یک گفته میشود انشاء الله تعالی ارپاخان چون از نسل ابوسعید
خان کسی نماند ارپاخان را از نسل اریق بوکا بن تولی بود بسعی خواجه
غیاث الدین محمد رشید وزیر بخانی برداشتند علی پادشاه که خال ابوسعید خان
بود چون خبر وفات سلطان ابوسعید شنید بغایت متغیر شد و با اقوام
اویرات موسی خان را از نسل بایدو خان بسلطنت برداشت و صنادید
عرب را با خود متفق ساخت و با عظمت هر چه تمامتر متوجه ارپاخان شد

و چون ارپا خان ازین فتنه خبر یافت با تمامی لشکر روی بدیشان نهاد و در روز
چهارشنبه هفدهم رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمایه در حدود جغتو
بهم رسیدند و بیشتر امرای ارپا خان از و روگردان شده بموسی خان پیوستند
که میل خاطر مردم به نژاد هلاکو خان بیشتر بود بدین سبب شکست بر ارپا خان
افتاده بگریخت و بعد از چند روز او را در ولایت سجاس گرفته پیش موسی خان آوردند
در روز عید فطر بکشتند مدت سلطنتش پنجاه و کسری بود و خواجه غیاث الدین
در بیست و یکم رمضان سنه مذکوره وزیر و برادرش در بین جنگ بدست افتادند
و خواجه غیاث الدین در بیست و یکم رمضان سنه مذکوره بقتل رسید و او
وزیری بی نظیر بود و بزرگ عدیم المثل بود علماء آن زمان باسم او مصنفات کردند
از آن جمله مولانا قطب الدین رازی شرح مطالع بنام او نوشته و خواجه سلمان
ساوجی قصیدهٔ مصنوع باسم و مدح ایشان گفته و شیخ اوحدی اصفهانی کتاب
جام جم باسم شریف او بنظم آورده و قاضی عضد الدین ایجی که صاحب کتاب مواقفست
در وقتی که وزیر شهید مشار الیه بشیراز فرستاده بود در مرثیه گفته و این
ابیات از آن مرثیه است نظم ماها اهلا لبدر الوزیر منوطه
فوق العصب فقد حملت جلیلا ماباً لها قلت و کانت عشیرها

ففی فقیر او تفرد لبیلا مهلا فتلک ید یعود و بطنها
بذل النوال و ظهرها تقبیلا موسی خان بن علی بن بایدو خان بعد از
کشته شدن ارپا خان در شوال سنه ست و ثلثین و سبعمایه در اوجان
بر تخت خانی نشست و دران حال امیر شیخ حسن جلایر که با میر شیخ حسن
بزرگ مشهورست در نکاح بود از روم و گرجی لشکری کرد آورد و محمد خان را
از نسل هلاکو خان به پادشاهی برداشت و متوجه تبریز شد و در موضع
نوشهر اله داق با موسی خان و علی پادشاه جنگ کرد و علی پادشاه را بکشت
و موسی خان بهزیمت رفت محمد خان بن یاهو بن یاهو چین بن هلاکو خان
بعد از کشته شدن علی پادشاه در اواخر ذی حجه سنه ست و ثلثین و سبعمایه
در اوجان بر تخت نشست امیر شیخ حسن دلشاد خاتون را که محبوبه سلطان
ابوسعید بود در نکاح آورد و بتدبیر حسن بضبط و نسق مملکت مشغول شد و وزارت
به امیر شمس الدین زکریا داد که خواهرزادهٔ خواجه غیاث الدین وزیر بود و
بعد ازین طغا تمر خان که در مازندران بود خروج کرد و امیر حسن چوبانی
و اقوام مغول را که در خراسان بودند جمع آورد و آهنگ تبریز کرد و چون
بحدود آذربایجان رسیدند موسی خان با قوم اویرات بایشان پیوست

وچون محمد خان ظفر یافتند و موسی خان را بدست آوردند و سرش
برداشتند و این واقعه روز عید اضحی سنه سبع وثلثین وسبعمایه بود
و طغاتمر بخراسان گریخت پس ازین امیر شیخ حسن کوچک پسر تیمورتاش بن چوپان
که در روم بود از انجا لشکر جمع آورده متوجه تبریز شد و در حدود نخجوان
با محمد خان و شیخ حسن بزرگ جنگ کرد و مظفر شد و محمد خان بقتل آمد
و شیخ حسن بزرگ بگریخت و بطرف سلطانیه رفت و این واقعه در عشرین ذی الحجه
سنه ثمان وثلثین وسبعمایه بود مدت سلطنت محمد خان یکسال **ساتی بیک**
خاتون دختر سلطان محمد الجایتو بعد از قتل محمد خان بتعیین شیخ حسن کوچک
در تبریز سلطنت معین شد و با شیخ حسن کوچک متوجه سلطانیه شدند
و شیخ حسن بزرگ با نقیاد پیش آمد و شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن کوچک
صلح کردند و یکدیگر را در کنار گرفتند بعد ازین ساتی بیک و شیخ حسن کوچک
بقراباغ رفتند و انجا قشلاق کردند و شیخ حسن بزرگ بسلطانیه آمد و زمستان
انجا بود و چون بهار شد طغاتمر خان بار دیگر لشکر جمع آورده بعراق آمد
و شیخ حسن در ساوه بخدمتش پیوست و پیشکشها کشیده انقیاد نمود و او را بتخت
سلطانیه نشاندند و چون شیخ حسن کوچک خبردار شد او نیز با ساتی بیک

خاتون روی بجنگ ایشان آوردند و در صحرای مراغه هر دو لشکر با هم در برابر
یکدیگر فرود آمدند و درین اثنا شیخ حسن کوچک طغاتمر خان را در خفیه فریب داد
و او را انکاح ساتی بیک خاتون ترغیب فرمود و طغاتمر خان قبول کرد و سوگند
داد و خاتون درین باب خطی بخود نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و امیر شیخ
حسن کوچک این خط بوسیله محرمی بشیخ حسن بزرگ نمود و میان طغاتمر خان
و شیخ حسن بزرگ فتنه شد طغاتمر خان را جای [illegible]ت نماند در شب از لشکر
بیرون رفته باستراباد فرار نمود و بعد از چند سال سربداران که پس از وفات
سلطان ابوسعید در سبزوار خروج کرده بودند ایشان را دعوت انقیاد کرد
بخدمتش آمدند و چون فرصت یافتند در سلطان دوین استراباد و بر سر سلطان تیغ
بر کله آوردند و او را کشتند و در تاریخ قتل او گفته اند **نظم**

تاریخ مقتل شه عالم طغاتمر — از هجره بود هفتصد و پنجاه و چهار سال
در روز شنبه از مه ذی قعده شانزده — کین حال گشت واقع از حکم ذو الجلال

بعد از فرار طغاتمر خان شیخ حسن بزرگ با امرا و لشکرگاه چوپانیان پیش
ساتی بیک خاتون در آمد و دست شاهزاده ساتی بیک بوسه داد و عذر
خواهی نمود و باتفاق روی بجان نهادند و بعضی از امرا متوجه تبریز شدند

درین اثنا شیخ حسن کوچک ساتی بیک را از پادشاهی معزول کرد و شخص
سلیمان نام گفت این از نژاد هلاکو خان است بر تخت نشاند سلیمان خان
بن محمد بن سنکی بن یشموت بن هلاکو خان بسلطنت نشست و شاهزاده ساتی بیک
خاتون را در نکاح آورد و این حال در تابستان سنه تسع و ثلثین و سبعمایه بود
بعد ازین امیر شیخ حسن از غدر چوپانیان اندیشیده براه بغداد رفت
و جهان تمر خان را بپادشاهی برداشت جهان تمر خان بن الافرنگ بن
کیخاتو بن ابقای خان باهتمام امیر شیخ حسن بزرگ باسم سلطنت موسوم شد
در ممالکی که در تصرف امیر شیخ حسن بزرگ بود خطبه بنام او خواندند و در
اواخر ذی حجه سنه اربعین و سبعمایه بجنگ سلیمان خان و امیر شیخ حسن
کوچک رفتند و شکست خوردند بعد ازین امیر شیخ حسن بزرگ جهان تیمور
خان را بسبب آنکه در جنگ سستی کرده بود معزول کرد و مرتبه امیر شیخ
حسن کوچک بلند شد و به نیابت سلطنت کرد و مستقل شد و خاتمه کار امیر
شیخ حسن بزرگ و امیر شیخ حسن کوچک عنقریب ایراد خواهد یافت ان شاء الله
تعالی نوشیروان خان ملک اشرف چند روزی در زمان حکومت
اورا نجانی نصب فرمود بعد ازین تا ظهور پادشاه صاحب قران امیر تیمور

گورکان

گورکان که بسیورغتمش اغلن را نجانی برداشته دیگر کسی در ایران خان نبود باب سیوم
در ذکر ملوک طوایف که بعد از سلطان ابوسعید در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل است
بر پنج فصل فصل اول در ذکر چوپانیان اصل ایشان امیر چوپان سلدوز است که
در زمان سلطان غازان و الجایتو سلطان از امرای بزرگ بود و در عهد سلطان ابوسعید
مدت دوازده سال مدار سلطنت بر او بود و بر سلطان ابوسعید از سلطنت نامی بیش نبود
او در طریق عدل و داد و مروت و فتوت و مردانگی نظیر نداشت و بمحامد صفات
محاسن سمات آراسته بود و در راه مصر و شام و بادیه مکه معظمه عمارات خیریه بود
و خیرات بسیار کرده و اجرای آبی که در مکه کرده تا زمان او هیچکس نکرده بود در فتنه
دخترش بغداد خاتون چنانچه سابقا در احوال سلطان ابوسعید خان ایما بآن شد
خبر قتل پدرش امیر دمشق در خراسان بدو رسید امیر چوپان با هفتاد هزار سوار
بانتقام قتل پسر متوجه عراق شد چون در قومسه ری نزول کرد لشکر از و
رو گردان شده بسلطان ابوسعید که بحدود ری آمده بود پیوستند امیر چوپان
از آنجا فرار کرده بخراسان مراجعت فرمود و او را در سنه ثمان و عشرین و سبعمایه
در هرات ملک غیاث الدین کرت بفرمان سلطان ابوسعید کشت نعش او را دختر
بغداد خاتون بمکه فرستاد تا در عرفات حجاج برو نماز کردند و از آنجا بمدینه

بطینه بردند و در بقیع دفن کردند و امیر چوپان نه پسر داشت امیر حسن که والی خراسان بود
و در فتنه پدرش بخوارزم رفت و آنجا در بعضی حروب زخم خورد و بدان
درگذشت و امیر تیمورتاش که والی روم بود بعد از استماع قتل پدر بمصر رفت
و آنجا بفرموده پادشاه مصر ملک ناصر بقتل رسید و امیر دمشق خواجه که نایب
سلطان ابوسعید بود و والده دلشاد خاتون است در ماه شوال سنه سبع و عشرین
و سبعمایه در سلطانیه بفرمان سلطان ابوسعید خان بقتل رسید و امیر محمود که پسر
چهارم امیر چوپان است والی گرجستان بود بحسب حکم سلطان در تبریز بقتل رسید
و جلاو خان که مادر او دولندی خاتون دختر سلطان محمد خدابنده بود او نیز
بفرموده ملک غیاث الدین بعد از امیر چوپان امیر سیورغان بود مادر او دختر
دیگر سلطان محمد خدابنده است ساتی بیک خاتون در دیار بکر بفرموده امیر ابلکان
پسر شیخ حسن بزرگ بقتل آمد و سه پسر دیگر امیر چوپان سیوکشاه و یاغی باستی
در تبریز بفرموده ملک اشرف بن امیر تیمورتاش بقتل آمد و احوال سیوکشاه
دنوروز معلوم نشد امیر شیخ حسن کوچک بن امیر تیمورتاش بعد از سلطان
ابوسعید و ارماخان چنانکه گذشت بر مملکت آذربیجان و دیار بکر و اردوم و بعضی
عراق عجم حاکم گشت پادشاه نشان بود چند روز ساتی بیک خاتون را بجانی

برداشت بعد از آن از اغرل کرد و سلیمان خان را بجای او نصب فرمود چه
سایتقانه کور شد و امیر شیخ حسن بزرگ چند نوبت با او محاربه کرد و هر بار
مغلوب شد در تبریز عمارات استاد شاگرد او ساخته است سیاست تمام
داشت چهار سال و نیم در حکومت بسر برد بعد از آن زوجه عزت ملک در
امیر شیخ حسن در حرم مست خفته بود خصیتین او را بفشرد و بدان درگذشت و خواجه
سلمان ساوجی گفت **نظم** زهجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار
در آخر رجب افتاد اتفاق حسن :: زنی چه گونه زنی خیر صراب جهان
بزور بازوی خود داد خصیتین حسن :: گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت
زهی خجسته زنی خایه دار مرد افکن **ملک اشرف** بن تیمورتاش بن امیر چوپان
بعد از برادر بر ممالک آذربیجان و عراق عجم و اران حاکم گشت و چند روز
انوشروان خان نصب کرد و بعد از آن او را معزول ساخت مردی ظالم و ستمکار
و غدار و ناپارکار و جور پیشه بود ظلم بسیار کرد و در مملکت خود بهر کس
از ترک و تاجیک که گمان چیزی بردی او را محبوس و ناچیز ساختی تا آن مقرر شد
رسیدی و در هر چند گاه امیری را از امرا خود قصد کردی و اموال او ببردی
و منصبش بدیگری دادی آن قدر اموال از ظلم جمع کرد که چهار صد قطار شتر

و هزار قطار اشتر از جواهر و زر سرخ و سفید در خزانهٔ او جمع شده بود چون
مردم از ظلم او بجان رسیدند حضرت شیخ صدرالدین صفوی قدس سره
بگیلان رفت و خواجه شیخ محیی بشام افتاد و قاضی محیی الدین بردعی بدشت قبچاق
رفت و در شهر سرای منزل گرفت و در آنجا جانی بیک که پادشاه دشت قبچاق بود
بوعظ او حاضر شد قاضی در اثنای وعظ شرح ظلم ملک اشرف نوعی تقریر
کرد که پادشاه و اهل مجلس در گریه افتادند جانی بیک خاتون در عرض دو ماه
ترتیب لشکر داده متوجه آذربایجان گشت چون ملک اشرف از توجه او خبر یافت
خواتین را با خزاین بقلعهٔ النجق فرستاد و ایشان هنوز بقلعه نرسیده بودند که
لشکر جانی بیک رسیدند و ملک اشرف روسیاه در حدود خوی بدست آوردند
و بفرمان خان شمشیری بر پهلویش زدند که از آن طرف بیرون آمد سر او را
به تبریز فرستاد و بر در مسجد مراغیان آویختند و قطارهای زر سرخ و سفید
و جواهر و اقمشه که بظلم اندوخته بود بدست مردم جانی بیک درآمد و یکی از شعرا
درین مضمون گفته است **نظم** دیدی که چه کرد اشرف خر
او مظلمه برد و جانی بیک زر واین صورت در اوایل سنه تسع و
خمسین و سبعمایه واقع شده و بعد ازین از جوبانیان کسی بسلطنت نرسید

جانی بیک خان با دویست هزار به تبریز آمد و در دولتخانهٔ آنجا نزول کرد لشکر
او در میان راهها و در و دکانها فرود آمدند و هیچکس را یارا نبود که در خانهٔ رعیت
نزول کند جانی بیک خان یکشب در تبریز بود صباح در مسجد خواجه علیشاه
نماز گذارد و از آنجا باوجان رفت و دو نوبت لشکر او در آن بر زراعات
مردم عبور کردند و یک خوشهٔ غله نگذاشتند جانی بیک خان پسر خود بردی بیک را
با پنجاه هزار سوار در تبریز سلطنت داد و خود بجانب دشت قبچاق بازگشت
بعد از چند خبر مرض جانی بیک به تبریز رسید و استدعای حضور شاهزاده بردی بیک
کرده بودند بنابرین شاهزاده عازم دشت قبچاق شده اخی جوق را در تبریز
نیابت داد و اخی جوق در قراباغ قشلاق گرفت و در ظلم قدم بر قدم ملک اشرف
نهاد و سرانجام او در خلال احوال سلطان اویس ایلکانی معلوم خواهد شد والله اعلم

فصل دویم در ذکر ایلکانیان و از ایشان چهار تن سلطنت کرده اند
و ایلکانیه از اروغ چنگیز خان همیشه نوین و لشکرکش بوده اند از ایشان
امیر آق بوغا بن امیر ایلکان در زمان کیخاتو خان منصب امیر الامرایی
داشت و در فتنهٔ بایدو خان بقتل آمد پسرش امیر حسین در زمان سلطان
ابوسعید در خراسان امیر الوس بود و دختر ارغون خان را در نکاح داشت

در محرم سنهٔ اثنی وعشرین وسبعمایه در گذشت امیر شیخ حسن نویان که
شیخ حسن بزرگ ملقب است در آخر عهد سلطان ابوسعید ایالت دیار روم
بدو دادند و او تا انقراض دولت سلطان ابوسعید بحکومت آن مرز و بوم
مشغول بود و بعد از آن ارما خان چون علی پادشاه مستولی شده بود از روم
باتفاق قوم جلایر بعزم رزم او در حرکت آمد و در رابع عشر ذی الحجه سنهٔ
ست وثلثین وسبعمایه با علی پادشاه جنگ کرد و غالب آمد و دلشاد خاتون
دختر امیر دمشق بن امیر چوپان را که محبوبهٔ سلطان ابوسعید بود در نکاح آورد
و جمال بغداد خاتون را که سلطان ابوسعید باکراه از وی گرفته بود بوصال
دلشاد خاتون بدل کرد و چون امیر شیخ حسن چوپان خروج کرد میان ایشان
محاربات رفت و در آخر امیر شیخ حسن ایلکانی بعراق عرب رفت و قرب
هفده سال حکومت کرد و در سنهٔ سبع وخمسین وسبعمایه در بغداد بجوار ایزدی
پیوست و در نجف تستر که مدفون است امیر شیخ حسن اول محمد خان را
بخانی برداشته بود و بعضی اوقات جهان تیمور و طغا تمر خان را نامزد کرد
و بعضی اوقات جهان تمر را چنانچه گذشت و در زمان حکومت او کوچه خراسان
و مردم آنجا متفرق شدند و از آن وقت تا این زمان اکنون خراب است

شیخ اویس بن امیر شیخ حسن بعد از پدر بر تخت نشست و خواجه
سلمان در تهنیت جلوس او قصیده گفته که اولش اینست نظم

مبشران سعادت برین بلند رواق — همی کنند ندا در ممالک آفاق
که سال هفصد و پنجاه و هفت ماه رجب — باتفاق خلایق بیاری خلاق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق — فراز تخت سلاطین مدار ملک عراق
شهنشهی که برای نثار مجلس اوست — پر از جواهر انجم سپهر را اطباق
خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس — پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

سلطان اویس در بهار سنهٔ تسع وخمسین وسبعمایه از بغداد عزیمت آذربایجان
کرد و با اخی جوق که از جانب بردی بیگ خان پسر جانی بیگ خان حاکم شده
بود جنگ کرد و مظفر شد اخی جوق فرار کرد و سلطان اویس به تبریز رفت
و بر تخت نشست و چهل و هفت امیر از امرای ملک اشرف را بیاساق رسانید
و به بغداد مراجعت فرمود و در غیبت اخی جوق سلطان باز به تبریز آمد و دیگر
نشست و در سنهٔ ستین وسبعمایه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز بآذربایجان
آمد و با اخی جوق جنگ کرد و او را بکشت و به تبریز آمد و سلطان اویس نیز از
بغداد متوجه تبریز گشت چون محمد مظفر از توجه سلطان خبر یافت بشیراز مراجعت

نمود و سلطان بدار سلطنت آمد و اخی جوق را بدست آورده بکشت و مدت
هفده سال باستقلال سلطنت کرد و در دوم جمادی الاول سنه ست و سبعین
و سبعمایه وفات یافت و سلطان اویس پادشاهی لطیف طبع و کریم خلق خوص
سلمان و شرف رامی و خواجه محمد عصار و عبید زاکانی از مداحان او بوده‌اند
و در مرثیه او خواجه سلمان گفته **نظم** ای فلک آهسته رو کاری چنین کرده

ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده — آسمانی را فرو آورده از اوج خوشش
بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده — آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود
زیر مشت گل بصد خوارایش پنهان کرده — نیست کار مختصر گر با حقیقت بنگری
قصد خون و مال و عرض صد مسلمان کرده — زین مصیبت در زمین واقع نشد از دور تو
آسمانا زان زمان کاغاز دوران کرده

سلطان حسین بن سلطان اویس بحکم
وصیت بجای پدر نشست و هشت سال پادشاهی کرد برادرش سلطان احمد
یازدهم صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمایه بر وخروج کرد و او را در تبریز بکشت
و در دمشقیه تبریز مدفون است **سلطان احمد** بن سلطان اویس بعد از
برادر پادشاه شد سفاک و بی باک بود دولتش متزلزل او را با امرا خود دیگرا
محاربات واقع شد و در زمان او از دشت قبچاق قریب صد هزار کس

از راه دربند با دربایجان آمدند و شش شبانه روز در تبریز مردم را غارت
میکردند و می‌کشتند آنچه درین واقعه بر مردم تبریز واقع شد زبان قلم
از ادای آن شرح عاجز و قاصرست و این صورت در سنه سبع و ثمانین
و سبعمایه که چهار سال از سلطنت او گذشته بود پادشاه صاحب قران
گیتی ستان امیر تیمور گورکان بآذربایجان آمد و مسخر کرد و سلطان احمد بعراق عرب
قانع شد هفت سال دیگر پادشاه آنجا بود باز در خمس و تسعین و سبعمایه
امیر تیمور بقصد او متوجه بغداد شد سلطان احمد بغداد گذاشته بمصر رفت
و عراق عرب بتصرف امیر تیمور درآمد بعد از آن دوازده سال دیگر امیر تیمور در
حیات بود سلطان احمد گاهی در مصر بود و گاهی در روم و بغداد نیز مد
داشت و هر چند وقت فتنه می‌انگیخت و بعد از وفات امیر تیمور دیگر باره او را
سلطنت عراق عرب میسر شد و قریب بچهار سال دیگر حکومت کرد و بار دوم بغداد
که امیر تیمور خراب ساخته بودند در سنه ثلث و عشر و ثمانمایه از نو عمارت کرد
و بعظمت هرچه تمامتر بتبریز آمد و در شنب غازان با قرا یوسف ترکمان جنگ کرد
و منهزم شد و در آب باغی پنهان شد مردم قرا یوسف او را از آنجا بیرون آوردند
و در شب شنبه بیستم ربیع الآخر سنه مذکوره کشته شد و در مدرسه دمشقیه

پهلوی برادرش سلطان حسین مدفون شد و دولت ایلکانیان باخر رسید
سلطان احمد صاحب فهم و استعداد بود شعر میگفت و رمل و موسیقی خوب
میدانست خواجه حافظ دو غزل در مدح او گفته که مطلعش اینست **نظم**

احمد الله علی معدلة السلطانی — احمد شیخ اویس حسن ایلخانی

و مطلع غزل دیگر اینست **نظم** کلک مشکین تو روزی که ز ما یاد کند
ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند

فصل سیوم در ذکر امیر شیخ ابو اسحق
اینجو و مظفریان و آن بر دو مقاله است **مقالهٔ اول** در ذکر امیر شیخ ابو
اسحق ولد پسر امیر محمود شاه اینجوست و اصل امیر محمود شاه از فارس است و صاحب
تاریخ گزیده آورده که امیر محمود شاه از نسل خواجه عبدالله انصاریست و نسبتش
برین موجب محمود شاه بن محمد بن فضل الله الملقب بآتق خواجه و کان یکنی
بقریه سمرعان من ضیاع قزوین و هو عبدالله بن اسعد بن نصر بن محمد بن عبدالله
الانصاری و او در زمان پادشاهان مغول وکیل خاصه شریفه بود و از آنجهة
او را اینجو میگفتند که آنچه خاصهٔ سلاطین بود، او را اینجو میگفته اند و او در شیراز
املاک و رعیات بسیار پیدا شد و اکثر مردم شیراز بدو ارتباط تمام داشتند
و حکام آنجا بی‌شورت و صلاح و کلاء او دخل در مهمات نتوانستند کرد

کلویان

کلویان شیراز حکم ملازمان او داشتند در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان مرتبه
او بلند شد و امیر چوپان او را تربیت کرد و بعد از سلطان ابوسعید چون ارپاخان
بسلطنت نشست بخیال غلطی که او میخواهد دیگری را از اولاد چنگیزخان بر تخت نشاند
امیر محمود شاه را بقتل آورد و از پسران او امیر مسعود شاه بروم رفت و امیر
شیخ ابو اسحق با امیر علی پادشاه که خال سلطان ابوسعید بود پیوست و چون
ارپاخان بقتل آمد بفارس رفت و بدارایی مملکت شیراز قیام نمود و در شهور
سنه اربعین و سبعمایه که امیر شیخ حسن کوچک بسلطنت رسید ایالة فارس
با امیر حسین چوپانی مقرر فرمود و او بفارس آمد و اولاد امیر محمود شاه را اصحاب
اختیار یافت و وزارت خود امیر سلطان که یکی از پسران امیر محمود شاه بود رجوع کرد
و بعد از چند وقت بملاحظهٔ آنکه خود اختیاری ندارد و رتق و فتق مهمات
در دست وزیر است امیر سلطان را بقتل آورد و بدین سبب شیرازیان غوغا کردند
و نزدیک شده بود که امیر حسین در میانه کشته شود بهزار حیله فرار کرد
خود را با امیر حسن کوچک رسانید و لشکر برداشته متوجه فارس شد
و کرمان با امیر مبارز الدین مظفر داد و اصفهان با امیر شیخ ابو اسحق اینجو
شفقت کرد بنابر آنکه بخدمت او سبقت کرده بود و بعد از این ملک اشرف

که برادر کوچک امیر شیخ حسن چوبانی بود بعراق آمد و امیر شیخ ابو اسحق
بواسطه رنجشی که از قتل برادرش امیر حسین داشت حکومت فارس را در نظر
او جلوه داد و باتفاق متوجه شیراز شدند و امیر پیر حسین بی آنکه جنگی واقع شود
فرار نموده و امیر شیخ ابو اسحق رخصت یافته قبل از آنکه ملک اشرف بشیراز
آمد و شهر را محکم کرد ملک اشرف ظالم را بشیراز نگذاشت و درین اثنا خبر رسید
که امیر شیخ حسن کوچک بر دست زوجه اش در تبریز بقتل آمد ملک اشرف
باذربایجان معاودت کرد و امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بحکومت بنشست
بعد ازین برادرش مسعود شاه در خدمت امیر یاغی باستی پسر امیر چوپان
که از جانب امیر شیخ حسن بزرگ بحکومت فارس آمد بشیراز آمد امیر شیخ
ابو اسحق شیراز را بدو گذاشته به شبانکاره رفت و درین اثنا امیر یاغی باستی
امیر مسعود را بقتل آورد و امیر شیخ ابو اسحق به شیراز آمد و شیرازیان او را معاونت نمودند
و امیر یاغی باستی را از شهر بیرون کردند و امیر شیخ ابو اسحق بسلطنت نشست
و سکه و خطبه بنام خود معین فرمود و این صورت در سنه اربع و اربعین
و سبعمایه روی نمود و امیر شیخ ابو اسحق مدت چهار سال پادشاهی کرد
بعد از ان روز جمعه بیست و یکم جمادی الاول سنه ثمان و خمسین و سبعمایه

در میدان شیراز بفرمان امیر مبارز الدین محمد مظفر بقتل رسید و شرح
این واقعه بر سبیل اجمال در بیان احوال امیر مبارز الدین مظفر خواهد آمد
خواجه حافظ علیه الرحمه در تاریخ این واقعه گفته **نظم**

بروز کاف و الف از جمادی الاول ... بسال دال و دو کر حا و نون علی الاطلاق
خدایگان سلاطین مشرق و مغرب ... سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال
جمال دنیی و دین شاه دین ابو اسحق ... میان عرصه میدان چو دید تیغ عدو
نهاد بر دل احباب خویش داغ فراق ... امیر شیخ ابو اسحق را درهمین میدان

سعادت خود ساخته بود دفن کردند مدت حکومت ایشان قبل از سلطنت
چهارده سال خواجه حافظ این غزل در واقعه امیر شیخ ابو اسحق گفته است **نظم**

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود ... دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

الی آخره **مقاله دویم** در ذکر مظفریان و ایشان هفت تن بودند مدت
ملکشان هفتاد و دو سال جد اعلی ایشان غیاث الدین حاجی است و او از مردم
خواف خراسان بود و در زمانی که لشکر اسلام بتسخیر ولایت خراسان آمده بودند
و در ان وقت که لشکر تاتار بطرف خراسان آمدند او بطرف یزد آمد مردی
قوی هیکل بود بالا بلند در یزد هر چند موزه جستند که بپای او راست آید

نیافتند عاقبت علیحده برآشیدند و شمشیر کش تفنگ یزد سه من و نیم بود
و او سه پسر داشت ابوبکر و محمد و منصور از ابوبکر و محمد نسل نماند و منصور را
سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت
و امیر محمد یک پسر داشت امیر بدرالدین ابوبکر نام که پدر شاه سلطان است
و احوال شاه سلطان خواهد آمد امیر مظفر هرچند از برادران کمتر بود اما آثار و آیات
نجابت و فلاح بود و بغایت پاک دامن و نیک اعتقاد بود اتابک یوسفشاه
بن علاء الدوله او را تربیت فرمود و سرحد یزد بدو داد مدتی در آن حدود
ستیزه‌ها نمود و قطاع الطریقی که در آن حوالی استیلا یافته بود برانداخت
بعد از آن بخدمت ارغون خان پیوست شکل و شمایل او پسند ارغون خان آمد
و او را پیش ولی خود تعیین کرد و بعد از وفات ارغون کیخاتو در تربیت
او بفزود و بعد از کیخاتو امیر مظفر در ربیع الاول سنه اربع و تسعین
و ستمایه باردوی غازان خان آمد و امارت هزاره و طبل و علم و کوس
بدو تفویض رفت و مرتبه و جاه او بلند شد و در اواسط جمادی الآخر سنه
سبعمایه امیر مبارز الدین محمد که اول پادشاهان آل مظفر است در میبد از و متولد شد
و بعد از غازان خان در زمان الجایتو سلطان مرتبه و جاه امیر مظفر زیاده

گشت و در سیزدهم ذی قعده سنه ثلاث عشر و سبعمایه در شبانکاره وفات
سه ماه مریض بود او را از شبانکاره بمیبد نقل کردند و در مدرسه که خود بنا کرده
بود مدفون شد امیر مظفر را یک پسر بود امیر مبارز الدین محمد یک دختر داشت
که او را ببرادرزادهٔ خود امیر بدرالدین ابوبکر داده بود و شاه سلطان
از و حاصل شده بود امیر مبارز الدین محمد بن مظفر سیزده ساله بود که
پدرش وفات کرد مردی دیندار و شجاع بود در تقویت و تعظیم و تربیت
علما و رعایت رعایا جدی بلیغ داشت در شوال سنه ثمان عشر و سبعمایه
سلطان ابوسعید بسعی خواجه غیاث الدین وزیر او را تربیت فرمود و حکومت
خطهٔ یزد بدو داد و مدت چهار سال بیست و یک جنگ با نکودریان کرد و ایشان را
مستاصل گردانید شوکت و عظمت تمام یافت و در سنه خمس و عشرین و سبعمایه
او را پسری شد شاه شرف الدین مظفر نام و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه
دختر سلطان قطب الدین شاه جهان بن سیورغتمش سلطان را در نکاح آورد
شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان از وی متولد شدند بعد از فوت سلطان
ابوسعید چون دولت مغول ضعیف شد در ایران از هر طرف در ملک طمع کردند
امیر مبارز الدین محمد بنیاد اساس سلطنت نهاد و روز بروز دولت او در

ترقی بود و در محرم سنهٔ اثنی و اربعین و سبعمایه کرمان مسخر کرد و بعد از آن
میان او و ابو اسحق اینجو که در فارس سلطنت نشسته بود مکرر محاربات واقع شد
شیخ ابو اسحق از دیگر جهت و شیراز بتصرف امیر مبارز الدین محمد در آمد
و در آخر شیخ ابو اسحق در اصفهان بر دست شاه سلطان خواهرزادهٔ امیر مبارز الدین محمد
در آمد و گرفتار شد و او را به شیراز بردند و در روز جمعه بیست و یکم جمادی الاول
سنهٔ ثمان و خمسین و سبعمایه در میدان سعادت شیراز بکشتند و ملک
فارس او را صافی شد و در اثنای این محاربات پسرش بر لرستان مسخر کرد
و در استیصال دغانی و جرمانی سعی نمود تا ایشان را مقهور ساخت و فتح قلعهٔ شبانکاره
فرمود و قلعهٔ سربند نیز گرفت و اصفهان نیز مسخر کرد و در آخر دولت با دوازده هزار مرد
قصد تسخیر آذربیجان کرد و با اخی جوق که در آن وقت علم سلطنت برافراشته بود
با سی هزار مرد از تبریز متوجه بدفع امیر مبارز الدین محمد شد و در موضع
میانه جنگ کرد و غالب آمد و به تبریز رفت و در روز جمعه بنام خود خطبه خواند
و امامت کرد و از آنجا بعد از دو ماه مظفر و منصور بمعاودت فرمود چنانچه
گذشت شاه شرف الدین مظفر که بسمت شجاعت و فراست متصف بود در
جمادی الآخر سنهٔ اربع و خمسین و سبعمایه در ظاهر شیراز وفات یافت و بیست

هشت سال و چهار ماه زندگانی کرده بود نعش او را به میبد نقل کردند در
مدرسهٔ مظفریه مدفون گشت و از وی چهار پسر ماندند شاه یحیی و شاه منصور که
احوال ایشان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی شاه حسین و شاه علی بعد از
امیر مبارز الدین محمد در امر معروف و نهی منکر و رفع رسوم فسق و فجور بمثابه
جد و اجتهاد میفرمود که فرزندان او و ظرفای شیراز از وی بمحتسب شیراز
تعبیر میکردند چنانچه خواجه حافظ این غزل در آن وقت فرموده اند نظم

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند   پنهان خورید باده که تعزیر میکنند

تا آخر غزل و شاه شجاع این رباعی نیز در آن ولا گفته است نظم

در مجلس دهر ساز مستی پست است   نی چنگ بقانون و نه دف بر دست است
رندان همه ترک می پرستی کردند   جز محتسب شهر که بی می مست است

اما در سیاست مفرط بود و بدست خود خون بسیار میکرد گویند قریب
هزار کس را کشته بودند و از هر یک که اندک رنجشی میفرمود از فرزندان
و خویش و بیگانه دشنام بسیار میداد و تهدید بکشتن یا میل در چشم کشیدن
میداد و از این جهت مردم از و متنفر بودند چون چهل و دو سال حکومت کرد از آن جمله
بیست و دو سال در یزد و سیزده سال در کرمان و پنج سال در ممالک فارس

و عراق بعد از آن در تاریخ سنه ستین و سبعمایه امیر مبارز الدین محمد از آذربایجان
بعراق آمد در اصفهان پسرانش شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان که خواهرزاده او
و داماد او بود بنا بر خوفی که از او داشتند اتفاق کردند و صباحی که او در خانه
تنها نشسته بود و قرآن میخواند بر سر او رفتند و او را گرفتند و در گنبدی
محبوس کردند و او تا شب در آنجا پسران را دشنام میداد و بعد از غروب آفتاب
مجموع ملازمان شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جبه پوشیده با شمشیرها
تا پای قلعه ترک نه ایستادند و در تاریکی شب امیر محمد را بآن قلعه بردند و در
شب جمعه نوزدهم رمضان او را در آن قلعه میل کشیدند و مباشر این امر شیخ
شاه سلطان بود و یکی از فضلای فارس در این واقعه این ابیات گفته است نظم

یکچند شکوه همتش پیل کشید — یکچند سپه زهند تا نیل کشید
پیمانه دولتش چو شد مالامال — هم روشنی چشم خودش میل کشید

و خواجه حافظ شیرازی نیز در این واقعه این قطعه در سلک نظم کشیده است

نظم دل منه بر دنیی و اسباب او — زانکه از وی کس وفاداری ندید

تا آخر و بعد از این او را بقلعه سفید فارس فرستادند و بعد از مدتی بقلعه بم
نقل کردند و او در آنجا در آخر ربیع الآخر سنه خمس و ستین و سبعمایه

یافت مدت عمرش شصت و پنج سال و این بیت مناسب احوال اوست نظم

کمال کار جهان نقص دان از آنکه جهان — بنرگس افسر زر داد و چشم نابینا

جلال الدین شاه شجاع چون پدرش مکحول و محبوس شد او بر جای پدر بپادشاهی
نشست و برادر خود سلطان احمد را بحکومت کرمان و سیستان و ابرقوه و اصفهان
برادر دیگر شاه محمود تفویض نمود و برادرزاده خود شاه یحیی بن شاه مظفر
در قلعه قهندز حبس کرد و بعد از مدتی او را تربیت نموده ملک یزد بوی
ارزانی داشت و بعد از این شاه محمود و شاه یحیی با او مخالفتها نمودند اما شاه شجاع
بعد از او باصفهان آمد از اطراف ملوک و حکام عراق از ری و ساوه و قم و کاشان
و جرباذقان و غیر ذلک بخدمتش رسیدند و شاه شجاع از اصفهان با دوازده
هزار مرد متوجه تبریز شد و در موضع جرم جوار ان سلطان حسین پسر سلطان
اویس که پادشاه آذربایجان بود با سی هزار بشاه شجاع رسید و میان ایشان
جنگ واقع شد و شاه منصور بن سلطان مظفر که برادرزاده شاه شجاع بود
و دست راست لشکر بدو سپرده بود بر سپاه دشمنان حملهای مردانه کرد و غالب آمد
و شاه شجاع باز به تبریز رفت و بر تخت بنشست و در آن زمستان در تبریز
بعیش و عشرت اشتغال نمود و خواجه سلمان ساوجی در تبریز بخدمتش رسیده

در مدح شاه شجاع قصیده گفت که مطلعش اینست **نظم**

سخن بوصف رخش چون ز خاطرم سر زد
ز مطلع سخنم آفتاب سر بر زد

و شاه شجاع بغایت معتقد او شد و فرمود که ما سلمان را از یاد از آنچه شنیده بودیم فهم شاه شجاع در اثنای زمستان بفارس مراجعت کرد و مدت بیست و شش سال در پادشاهی بماند و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سنه ست و ثمانین و سبعمایه بجوار رحمت ایزدی انتقال نمود وحیف از شاه شجاع تاریخ وفات اوست مدت عمرش پنجاه و سه سال و ده ماه شاه شجاع بلطف طبع و حسن خلق و رموز فضل و زیور ادب و حلیه تواضع و کمال مکرمت و فرط جود و شیمه شجاعت متصف بود و در سن نه سالگی حفظ کلام مجید کرده بود بعد از آن بکسب دیگر فضایل و کمالات کوشید و بر قاضی عضد که صاحب کتاب مواقف است تلمذ کرده و در علم و دانش بمرتبه رسیده بود که علما و کبار چون بمجلس همایونش حاضر می‌شدند از لطایف خاطر عاطرش مستفید و بهره مند می‌گشتند قوت حافظه اش بمرتبه رسیده بود که هفت و هشت بیت عربی را بیک شنیدن یاد می‌گرفت اشعار عربی و فارسی خوب بسیار دارد و این رباعی از آنجمله است **نظم**

جان در طلب وصل تو شیدایی شد
دل در خم گیسوی تو سودایی شد
اندر طلب وصال تو گرد جهان
بیچاره دلم گشت و هرجایی شد

و این رباعی مشهور نیز از وست

افعال بدم ز خلق پنهان میکن
دشوار جهان بر دلم آسان میکن
امروز خوشم بدار و فردا با من
آن کن کرم تو می‌سزد آن میکن

ولادت شاه شجاع در صبح چهارشنبه بیست و دوم جمادی الثانی سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه

قطب الدین شاه محمود ابن مبارز الدین محمد مظفر بعد از آنکه پدرش محبوس گشت حاکم اصفهان شد و با شاه شجاع مخالفت ورزید و سلطنت باسم خود کرد شاه شجاع بعزم رزم او باصفهان آمد و شاه محمود در شهر متحصن شد درین قضیه شاه سلطان که از جانب شاه شجاع جنگ میکرد بدست افتاد بفرموده شاه محمود میل در چشمش کشیدند و شاه شجاع بصلح بجانب شیراز مراجعت کرد پس از آن شاه محمود با سلطان اویس وصلت نمود و دختر او را در نکاح آورد و سلطان اویس آن دختر را با تجمل و زیب و زینت و آیین تمام باصفهان فرستاد و خواجه سلمان در تهنیت این عرس قصیده گفته که مطلعش اینست **نظم**

آسمان ساخت ز آفاق یکی سور دیگر

که ازان سور شد اطراف ممالک معمور
شاه محمود یک نوبت بمدد لشکر سلطان اویس بر شیراز مستولی شد و خواجه سلمان در بعضی از قصاید که بمدح سلطان اویس گفته اشارت بدین فتح کرده و بسلطان نسبت داده است نظم

همای چتر همایون پادشاه اویس | بسیط روی زمین را بزیر سایه گرفت
حدود مملکت فارس تا در هرموز | بسال خمس و ستین و سبعمایه گرفت

گویند خواجه سلمان این دو بیت در خواب گفته شاه محمود قریب بیست نزده سال حکومت کرد و در نهم شوال سنه ست و سبعین و سبعمایه در اصفهان بجوار رحمت ایزدی پیوست و شاه شجاع این رباعی در بیان آن حال گفت نظم

محمود برادرم شه شیرکمین | میکرد خصومت از پی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بیاساید خلق | او زیر زمین گرفت و ما روی زمین

ولادت قطب الدین شاه محمود در جمادی الاول سنه سبع و ثلثین و سبعمایه بوده عمرش سی و نه سال و پنجماه بوده

سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بعد از پدر بجای او نشست میان او و پسر عمش شاه یحیی و سلطان ابو یزید مخالفات و منازعات دست داد و چون در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمایه سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان بعراق

عجم

عجم آمد و در اصفهان قتل عام کرد و از آنجا متوجه شیراز شد جمهور آل مظفر بخدمتش پیوستند مگر شاه منصور بن مظفر که در شوشتر بود و سلطان زین العابدین توهم کرده با امرا خود متوجه شوشتر شد و نزد شاه منصور بن مظفر رفت شاه منصور او را بضیافت طلب کرد و چون بمجلس حاضر آمد شاه منصور او را با جمیع امرا گرفت و مقید کرد و درین اثنا خبر بشاه منصور رسید که امیر تیمور شیراز بشاه یحیی ارزانی داشته خود بجانب ماوراء النهر مراجعت کرد شاه منصور متوجه فارس گشت و چون شاه یحیی را قوت مقاومت نبود فرار کرده به تبریز رفت و شاه منصور در فارس بر تخت سلطنت نشست بعد ازین طایفه از موکلان سلطان زین العابدین را از حبس خلاص دادند و باصفهان بردند و او در اصفهان استقرار پیدا کرده در آنجا متمکن شد و باتفاق سلطان احمد حاکم کرمان بجنگ شاه منصور رفتند و مغلوب شدند و سلطان احمد بکرمان رفت و سلطان زین العابدین بعزم دیار خراسان بری رفت موسی جوکار که از جانب امیر تیمور والی آن مملکت بود او را در آنجا گرفته نزد شاه منصور فرستاد و شاه منصور چشم او را میل کشیده در قلعه سفید محبوس نمود و بعد از آن چون سلطان صاحبقران گیتی ستان

امیر تیمور گورکان بار دوم بفارس آمد او را از آن قلعه بیرون آورد
و بعضی گفته‌اند او را بماوراءالنهر فرستاد و در آنجا وفات یافت شاه منصور
بن مظفر بن محمد در سنهٔ تسعین و سبعمایه بشیراز آمد و چنانچه مذکور شد
به پادشاهی نشست بغایت شجاع و دلاور بود و مدت پنج سال بسلطنت فارس
و بعضی از عراق و خورستان تعلق بدو گرفت و چون در سنهٔ خمس و تسعین
و سبعمایه پادشاه جهانگیر امیر تیمور بحدود شیراز رسید شاه منصور
با پنج هزار سوار نامی پس دار که هر یکی از اقلیمی جمع کرده گزیده بود در روز
جمعهٔ چهاردهم جمادی الاول سنهٔ مذکوره با لشکر امیر تیمور مصاف داد
و چون شعلهٔ آتش بر قلب سی هزار سوار ترک پرخاشجوی کشورگشای حمله کرد
و مجموع قشونات خصم برهم زد و از قفای لشکر که دیده ایستاده امیر تیمور فرمود
تا عساکر بیکبار حمله کنند شاه منصور مانند بلای ناگهان باز خود را بقلبگاه
زده بی توقف برسید و دو نوبت شمشیر خود را بر امیر تیمور رسانید عادل
اختاجی در آن حال سپری بر سر امیر تیمور نداشت تا او را آسیب ضرب
شاه منصور نگاه داشت شاه منصور امیر تیمور را نشناخت و بطرفی دیگر شتافت
و کارزاری کرد که اگر رستم و اسفندیار زنده می‌بودند غاشیهٔ بندگیش

بر دوش می‌کشیدند و در آن رزم تو بها بر دست و قبضهٔ مردیش میزدند
اما چون روز دولتش بشب رسیده بود او را تیری بر گردن و تیری بر شانه
زدند و زخم شمشیری بر رخسارش رسیده شکست یافت در روی شهر نهاد
یکی از ملازمان شاهرخ میرزا باو رسیده او را از اسب فرود آورد و سرش
برداشت و آتش دولت آل مظفر خاموش گشت و مملکت ایشان در تحت تصرف
امیر تیمور درآمد سلطان عماد الدین احمد بن امیر مبارزالدین محمد مظفر برادر شاه
شجاع حاکم کرمان بود و بعد از شاه شجاع سلطنت آنجا باستقلال کرد و در
دو نوبت که امیر تیمور بفارس آمد هر دو بار بخدمتش پیوست و ایلی نمود
بار دوم در هشتم رجب سنهٔ خمس و تسعین و سبعمایه در موضع قوشهٔ اصفهان
بفرمان امیر تیمور که بقتل آل مظفر نامزد شده بود کشته شد شاه یحیی
بن مظفر بن امیر مبارزالدین محمد بحکم شاه شجاع حاکم یزد شد و در آنجا
سلطنت باسم خود کرد و پادشاهی بود مستعد مردانه و حاکم چابک سوار
فرزانه بود اما پیوسته بنیاد خویش بر مکر و حیله و تزویر نهاده دایما فتنه
می‌انگیخت و با اقوام همیشه منازعت و مخالفت میکرد و در نوبت اول که با
امیر تیمور مقتول شد دولت مظفریان سپری گشت و لادت شاه یحیی

در روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه اربع و اربعین و سبعمایه بود و آل مظفر
هرچند بصفات حمیده و شجاعت و دلاوری اتصاف داشتند اما پیوسته
با یکدیگر در مقام مخاصمت و منازعت بودند و مملکت ایشان و بعضی بدست
و حکم ایشان بر فارس و کرمان و خوزستان و بعضی از عراق بیشتر بودند
و میل در چشم کشیدن و توره یکدیگر باطل کردن در میان ایشان شایع بود
شاه شجاع با آن فهم و دانش که سابقا مذکور شد چشم پدر کور کرد و بعضی
گویند قصد خون پدر هم کرد و پسری داشت شبلی نام او را نیز میل در چشم کشید

این جهان بر مثال مرداریست | کرکسان اندرو هزار هزار
این مر آنرا همی زند مخلب | وان مر این را همی زند منقار
آخر الامر بر پرند همه | وز همه باز ماند این مردار

فصل چهارم در بیان احوال ملوک کرت هشت تن مدت ملکشان صد و سی سال

اول ملک شمس الدین محمد بن ابی کرت است و او دختر زاده ملک رکن الدین است
و او از فرزندان امیر عزالدین مرغنی است و امیر عزالدین از بنی عمام سلطان غیاث الدین
محمد غوریست و او وزیر و نایب سلطان بود در کل امور بغایت فاضل و خیر بود
و مساجد و مدارس و خوانق و رباطات ساخته ارباب فضل و دانش ازو

مرفه و محفوظ می بودند و بعضی بر آنند که نسب ملوک کرت بسلطان سنجر بن ملکشاه
سلجوقی میرسد مولانا فاضل الدین صدر الشریعه بخاری که از مشاهیر علماست
که وفاتش در سنه سبع و اربعین و سبعمایه بوده در وصف ملک عز الدین
حسین کرت گفته است نظم

ابو الفتح سلطان السلاطین کلهم | بمال فخر آل کرت ابن سنجر

و ربیعی شاعر فوشنجی در مدح بعضی از ایشان گفته است نظم

قاعده دوده سنجر تویی | واسطه ملک سکندر تویی

چون عزالدین عمر در زمان حکومت سلطان غیاث الدین غوری والی دار السلطنت هراة شد حکومت قلعه خیسار و بعضی
از بلاد غور بملک رکن الدین داد که جد مادری ملک شمس الدین بود تفویض
نمود و ملک شمس الدین بعقل و دانش و شجاعت و سخاوت و مکارم اخلاق
و آداب از ابنای زمان خود ممتاز بود و ملک رکن الدین با وجود فطنت و ذکا
در نظم امور ملک با او مشورت میکرد و در زمانی که چنگیز خان بر ممالک
خراسان استیلا یافت ملک رکن الدین ایلی نمود با ایلچیان چنگیز خان
و لشکر مغول معاش پسندیده کرد و از دیوان چنگیز خان حکومت ولایت
ولایت غور بدو شفقت کردند و یرلیغ بنام او نوشتند بعد ازین کار ملک

رکن الدین قوت گرفت و در دولت او ملک شمس الدین بالعتبار تمام یافت
و ولی عهد ملک رکن الدین شد و چون ملک رکن الدین در شهور سنه ثلث
واربعین وستمایه درگذشت ملک شمس الدین بر جای او نشست و بعد از
مدتی باردوی منکوقاآن رفت و در بعضی حروب مردیها نمود و منظور نظر
منکوقاآن رفت و در بعضی امارت هرات و غور و غرجستان و اسفراین
و فراه و سیستان با توابع و لواحق بملک شمس الدین تفویض نمود و او بیرلیغ
و تشریف بخراسان آمد و بر کارهای عظیم اقدام نمود و ملک سیف الدین حاکم
غرجستان و ملک نصر الدین حاکم سیستان چون با او مخالفت کردند
بقتل آوردند و در زمان سلطنت هلاکوخان در اوایل پادشاهی اباقاخان
همچنان بحکومت هرات و توابع اشتغال داشت و در شهور سنه سبع و ستین
وستمایه که شهزاده براق خان از ماوراء النهر بعزم ایران لشکر کشیده
بخراسان آمد ملک شمس الدین بخدمت او پیوست و بعد از یک هفته رخصت
انصراف یافته بجانب قلعه خیسار غور رفت و چون اباقاخان با براق خان جنگ کرد
و غالب شد و براق بماوراء النهر گریخت بعد از مدتی ملک شمس الدین از جانب
خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان استمالت یافته باردوی اباقاخان آمد

و چون اباقاخان از او رنجیده بود دیگر رخصت انصراف نیافته و در سنه
ست وسبعین وستمایه در تبریز وفات کرد مولانا وجیه الدین نسفی در
تاریخ وفات او گفته است نظم بسال ششصد و هفتاد و شش شعبان
قضا ز مصحف دوران چو بگزیت فال بنام صفدر ایران محمد کرت
بر آمد آیت والشمس کورت در حال ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین در شهور
سنه سبع وسبعین وستمایه باشارت اباقاخان حکومت هرات بدو
تعلق یافت و اباقاخان فرمود که او را بلقب پدرش خطاب کنند بنابرین او را
ملک شمس الدین کهین گفتند و او در عدل و احسان کوشید ملکی رعیت پرور
و داد گستر بود و در شهور سنه تسع وسبعین وستمایه بطرف غور رفت
و در قلعه خیسار چند گاه اقامت کرد و در شهور سنه ثمانین وستمایه فتح
قندهار کرد و چون خبر وفات اباقاخان درین سال بدو رسید بنابر مصلحت
پسر خود ملک علاء الدین در هرات به نیابت گذاشت و خود بقلعه خیسار رفت
و مقیم شد و از دیوان ارغون خان مکرر ایلچیان فرستادند اطاعت نکرد
و در قلعه مذکور مدت بیست و چهار سال پای در دامن کشیده دیگر بدرگاه
هیچ پادشاهی نرفت تا وفات یافت و مولانا حکیم الدین غوری در

در تاریخ او گفته است **نظم** روز پنجشنبه از صفر ده و دو
سال هجرت رسیده هفتصد و پنج — شمس دین کرت خسرو آفاق
شد بفردوس ازین سرای سپنج — ملک فخر الدین بن شمس الدین کهین به فضیلت
و شجاعت و پهلوانی موصوف بود و در انشا و اختراع و نظم و نثر از ابنای
ملوک ممتاز بود و پدرش ملک شمس الدین با او عاطفت و محبت بسیار داشت اما بواسطه
اندک ترک ادبی هفت سال الحکم پدر محبوس بود تا در شهور سنه ثلث و تسعین
و ستمایه بند خود شکست و نگهبانان را بکشت و بقلعهٔ سالانحص[?] متحصن گشت و هر چند
پدرش بعنایت نوید داد اعتماد نکرد و از بالا بزیر نیامد تا از جانب غازان خان
امیر نوروز والی خراسان ایلچی نزد ملک شمس الدین فرستاد و در باب ملک
فخر الدین شفاعت کرد ملک فخر الدین بعهد و پیمان از قلعه بیرون آمد
و چون ملک شمس الدین سوگند خورده بود که روی او نبیند پسر منظور پدر نگشت
و برادران و اقربا را وداع کرده بخدمت امیر نوروز شتافت و در خدمتش ایام بجان
سپاری نمود بعد از آن در عراق بخدمت غازان خان مشرف گشت و بسعی
امیر نوروز حکومت هرات و طبل و علم و سراپرده بدو تفویض کرد و دو هزار
دینار انعام فرمودند ملک فخر الدین بهرات آمد و بحکومت مشغول شد

و حکومت او بدرجهٔ اعلی رسید و در مقابله نیکی امیر نوروز بدی کرد و در وقتی
که غازان خان پناه بملک فخر الدین آورده ملک او را با امیر قتلغشاه سپرد
تا او را در ماه ذی الحجه سنه ست و تسعین و ستمایه در ظاهر هرات بقتل رسانید
و همچنین در بعضی امور اطاعت غازان نکرد غازان خان برادر خود سلطان محمد
خدابنده را با لشکر بسیار بر سر او فرستاد و ملک فخر الدین بحصار هرات متحصن گشت
و بین الفریقین محاربات بسیار رفت و در آخر بصلح از هم جدا شدند و
سلطان محمد این کینه در دل داشت تا در زمان سلطنت خود در سنه ست و سبعمایه
امیر دانشمند بهادر را با لشکر بسیار بهرات فرستاد و بعد از کوشش بسیار
محمد سام که یکی از ملازمان ملک فخر الدین بود امیر دانشمند بهادر را بطریق صلح
بشهر در آورد و با او غدر کرده او را بکشت و فتنهٔ عظیم پدید آمد و خلق بسیار درین
زمان کشته شدند و در آن تاریخ گفته اند **نظم** بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هرات
بحکم لم یزل کردگار بی مانند — ز دست تیر و قضا از کف محمد سام
چشید جام شهادت امیر دانشمند — امیر یساول را سلطان محمد خدابنده
بهرات فرستاد و محمد سام را بدست آورده بکشت و بالجمله چون از حکومت ملک
فخر الدین مدت ده سال بگذشت خبر موت پدرش در قلعهٔ خیسار بدو رسید

ملک در مسجد جامع هرات نزد پدر مدفون است و ختمات کرد و در رسم سلاطین اسلاف داد
و بعد از پدر قریب به دو سال در اثنای فتنهٔ امیر دانشمند بهادر در شهور سنهٔ
ست و سبعمایه در قلعهٔ اشکلچه وفات یافت قلعهٔ اختیار الدین متصل به دیوار
شهر هرات او ساخته است و بازار ملک در هرات منسوب به وست ملک
غیاث الدین بن شمس الدین محمد کهین بعد از برادر بحکم الجایتو سلطان در شهور
سنهٔ ست و سبعمایه حکومت هراة بدو تعلق گرفت و گماشتگان خویش را
با سفزار و فراه و غور و غرجستان تا حد آب آمویه و سیستان فرستاد و خطهٔ
هرات را معمور و آبادان گردانید و در ترویج شریعت غرا کوشید و بقاع
خیر ساخت و بجهت علما و فضلا ادرارات تعین کرد و اوقات شریف مصروف
عبادت و طاعت گردانید و چون مدت چهارده سال از حکومت او بگذشت
در سنهٔ احدی و عشرین و سبعمایه پسر خود ملک شمس الدین را در هرات به نیابت
خود بگذاشت و خود عزیمت حج کرد و با دویست مرد سپاهی روی به آن مقام آورد
نهاد و بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تکریماً و تعظیماً مشرف گشت و در
وقت مراجعت از سلطان ابوسعید خان و امیر چوپان نوازشها یافت و بهرات آمد
بعد از بیست سال دیگر حکومت کرد و چون امیر چوپان از سلطان ابوسعید خان

گریخته در محرم سنهٔ ثمان و عشرین و سبعمایه پناه بدو برده بهرات آمد
ملک غیاث الدین با امیر چوپان همان کرد که برادرش ملک فخر الدین با امیر نوروز
کرده بود و امیر چوپان با پسرش جلوخان بحکم سلطان ابوسعید کشته گشت
و دست او را بریده نزد سلطان ابوسعید بهادرخان بنشانه فرستاد ملک
غیاث الدین در سنهٔ تسع و عشرین و سبعمایه وفات یافت و از و چهار پسر ماند
ملک شمس الدین و ملک حافظ و ملک حسین و ملک باقر و احوال همه خواهد آمد
ان شاء الله تعالی ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین بحکم ولایت
عهد قایم مقام پدر شد بغایت خوش محاوره بود و مردانه و دلیر و فرزانه
اما روزگارش امتدادی نداشت و نیافت و بر شرب خمر الفتی تمام داشت
مدت حکومتش دو ماه بود و درین مدت ده روز هشیار نبود لفظ خلد ملکه
تاریخ جلوس او بود و وفاتش در سنهٔ ثلثین و سبعمایه ملک حافظ بن ملک
غیاث الدین بعد از برادر در هرات بر سریر حکومت نشست جوانی خوب منظر بود
و خط نیکو می نوشت اما او را در امر و نواهی اختیاری نبود و غوریان بر وی حمله کردند
تا در شهور سنهٔ اثنی و ثلثین و سبعمایه در میان حصار اختیار الدین او را بقتل آوردند
ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین بعد از قتل برادر بحکومت هرات

معین گشت بحسن تدبیر از جمیع ملوک کرت ممتاز بود غوریان را که از خطه
اطاعت بیرون رفته بودند مطیع ساخت و در ترویج شریعت غرا و تربیت
علما و فضلا جد تمام و سعی مالا کلام نمود مولانا سعدالدین تفتازانی کتاب
مطول بنام او نوشته و چون بعد از سلطان ابوسعید بهادرخان در تخت ایران
پادشاهی شوکت و استقلال نیافت ملک حسین را قوت و مکنت تمام حاصل شد
اسباب سلطنت مهیا ساخته خطبه بنام خویش خواند و حشمت و دبدبه او زیاده
گشت و اشراف و اعیان اطراف در دارالملک هرات در ظل عنایت او
درآمدند و در سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمایه امیر وجیه الدین مسعود
سربدار باتفاق شیخ حسن جوری با لشکر آراسته سی هزار کس از سبزوار
بقصد ملک حسین براه آمد ملک حسین در زاوه با ایشان جنگ کرد و مظفر شد
و بسیاری از آن لشکر از پای درآمد و غنیمت بسیار گرفت و شیخ حسن جوری
درین جنگ کشته شد و شرح این واقعه در احوال خواجه وجیه الدین مسعود
نیز خواهد آمد یکی از فضلا در آن واقعه گوید **نظم** گر خسرو کرت با دلیران نزدی
وز تیغ یلی گرده شیران نزدی — از بیم سنان سربداران تا حشر
یک ترک دگر خیمه بایران نزدی — بعد ازین امرای ارلات و اپردی

از جانب اندخود و شبرغان با لشکر بسیار بجنگ ملک حسین بباد غیس آمدند
و در محاربه با ملک مغلوب شدند ملک فرمود تا از سرهای کشتگان دو مناره
در خیابان از دو طرف کوچه باغ ساختند چون این خبر بامیر قزغن که والی
جمیع ماوراءالنهر بود رسید با سی هزار سوار بجانب هرات حرکت کرد
و ملک بشهر متحصن گشت و امیر قزغن مدتی او را در حصار گرفت و میان ایشان
محاربات واقع شد و باصلاح اکابر و اشراف شهر فتنه بصلح انجامید
بشرط آنکه ملک در سال آینده بخدمت امیر قزغن بماوراءالنهر رود و امیر قزغن
معاودت فرمود و این وقایع در شهور سنه اثنین و خمسین و سبعمایه
که صورت حرفی آن ذنب باشد اتفاق افتاد بعد ازین کار ملک حسین روبه
تنزل نهاد و غوریان برادرش ملک باقر را بجای او نصب کردند و بقلعه
اشکلچه که اجداد او در جنوبی هرات ساخته بودند و معمور بود تحصن نمود و در
سنه ثلث و خمسین و سبعمایه بجانب ماوراءالنهر در شکارگاه بخدمت
امیر قزغن مشرف شد و او را در آغوش گرفته اعزاز و اکرام بسیار فرمود
و گفت دشمنی تو مردانه بود و دوستی تو هم مردانه است اما امرای الوس جغتای
با ملک بد بودند و بر قصد او اتفاق کردند امیر قزغن ملک را از اندیشه

امرا خبر داده او را در شب بطرف خراسان گسیل کرد و ملک بعد از قطع منازل
بی وحشت بهرات آمد و ملک باقر را گرفته محبوس ساخت و با سر مملکت و سلطنت
رفت و سیزده سال دیگر پادشاهی کرد و در سیوم ماه ذی قعده سنه
احدی و سبعین و سبعمایه درگذشت و در تاریخ وفاتش گفته‌اند نظم

چون رفت ز دنیا شه عالم گفتم   تاریخ وفات شاه اسلام پناه
چون بر خوانی ز ثالث ذی قعده   معلوم شود ز طیب الله ثراه

مدت حکومت ملک حسین سی و نه سال ملک غیاث الدین بن ملک معز الدین
بعد از فوت پدر بر سریر حکومت نشست میان او و خواجه علی موید سربدار
منازعات واقع شد و نیشابور را از دست سربداران بیرون آورد و بعد از این
پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورکان که بعد از فوت امیر قزغن بدوازده
سال والی ماوراء النهر شده بود ملک غیاث الدین را بماوراء النهر
طلب کرد ملک غیاث الدین اطاعت نکرد امیر تیمور از ماوراء النهر بقصد تسخیر
خراسان بجد و دهرات نزول فرمود در محرم سنه ثلث و ثمانین و سبعمایه
هرات را بعد از قتال و جدال بگرفت و ملک غیاث الدین را با پسرش
پیر محمد و متعلقان بماوراء النهر فرستاد و در آخر سنه اربع و ثمانین و سبعمایه

ملک غیاث الدین را بفرمان امیر تیمور با پسر و برادرش ملک محمد بقتل رسانیدند
و دولت ملوک کرت بپایان رسید و ملک ایشان بامیر تیمور قرار یافت
فصل پنجم در ذکر سربداران دوازده تن مدت حکومتشان سی و پنج سال
اول ایشان خواجه عبدالرزاق و او پسر خواجه فضل الله باشتینی است و باشتین
دیهی است از دیههای بیهق و خواجه فضل الله مرد محتشم و خواجه بزرگ بود و
املاک و اسباب بسیار داشت پسرش خواجه عبدالرزاق مرد مردانه و شجاع
تمام قد و نیکو صورت بود و در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان ملازم
درگاه پادشاه بود و او را بجهت تحصیل اموال بکرمان فرستاد و تند وجوه
بتحصیل و صول یافت و خواجه عبدالرزاق بعیش و عشرت مشغول شد و باندک
فرصتی وجوه را تلف کرده مضطرب و متردد روی بوطن نهاد و تا املاک
پدری فروخته تنخواه مال دیوان نماید در راه خبر فوت سلطان ابوسعید بدو رسید
خرم و شادمان شده بدیه باشتین درآمد و اقربا را دریافت و ایشان گله کردند
که خواجه علاء الدین محمد وزیر خراسان درین دیه جور و بیداد می‌کند
و از ما شراب و شاهد می‌طلبد خواجه عبدالرزاق چون این بشنید برآمده گفت
در چنین وقتی حکومت بروستایی بچه جز فضول نگردد و در دست پسر خواهر

نادهٔ علاء الدین محمد رفتند و او را بقتل آوردند و در روز دیگر علی الصباح
در بیرون دیه باشتین داری زدند و دستار یاران آویختند و خود را
سربدار نام کردند و چون خبر بخواجه علاء الدین محمد رسید جمعی را بدفع ایشان
فرستاد خواجه عبد الرزاق با ایشان حرب کرد و غالب آمد و باتفاق برادرش
خواجه وجیه الدین مسعود از عقب لشکر شکسته بر سر خواجه علاء الدین محمد رفتند
و او آگاه شده با پانصد مرد بجانب استراباد رفت سربداران از عقب او
روانه شدند و در قریهٔ دالاباد از حدود کهسار رودکبود جامه خواجه را گرفتند و
بشهادت رسانیدند بعد از آن اموال و اسباب خواجه علاء الدین را غارت کردند
و عزیمت تسخیر سبزوار کردند و شهر را فتح کردند درین اثنا خبر رسید که کلا اسب
سلطان ابو سعید و خواجه علاء الدین با سه هزار اسب در النک رادکان و سلطان
میدان نشست عبد الرزاق خود در رفته تمامی اسپهای سلطان عالم بتصرف در آورد
و سبزوار تا موازی دو هزار پیاده سوار کرد و خواجه عبد الرزاق خطبه بنام خود خواند
و سکه باسم خود زد و چون مدت یکسال و دو ماه حکم کرد در ماه ذی حجه سنهٔ
ثمان و ثلثین و سبعمایه بر دست برادرش وجیه الدین مسعود کشته شد
خواجه وجیه الدین مسعود بن فضل الله باشتینی بعد از برادر بحکومت نشست مردی

نیکو اخلاق و شجاع و صاحب دولت بود مرتبهٔ او در ذروهٔ اعلی نهایت
وسعت ملک او از جام تا دامغان و از خبوشان تا ترشیز بود و صاحبقران
سربداران او پانصد غلام ترک داشت و دوازده هزار سوار را
علوفه داد و با دوازده هزار مرد یکروز هفتاد هزار کس از لشکر جونی قربانی
را یکدفعه بشکست و در لب آب اترک با طغاتیمور خان که در استراباد بسلطنت نشسته بود
مصاف کرد و بروی غالب شد و او مرید شیخ حسن جوری است و شیخ
مرید شیخ خلیفهٔ مازندرانی که در سبزوار مقتول و مدفون گشت و خواجه
وجیه الدین مسعود در سیزدهم صفر سنهٔ ثلث و اربعین و سبعمایه باتفاق شیخ حسن
جوری بجنگ ملک معز الدین حسین کرت رفت و شکست خورد و شخصی از لشکر
سربدار شمشیری بر پهلوی شیخ حسن فرستاد که از آن طرف بیرون رفت
مردم نسبت قتلش بخواجه وجیه الدین مسعود کردند بعد از ین ولایت فیروزه
کوه و رستمدار مسخر کرد و بوقت مراجعت از آنجا در اواخر ربیع الاول سنهٔ
خمس و اربعین و سبعمایه ملک رستمدار و لشکر سیاه پوش او را با یاری
از لشکریش بکشتند مدت حکومتش شش سال و چهار ماه جماعتی دیگر از سر
بداران بعد از و حکومت کردند و اکثر نوّاب و اکابر ان او بوده اند

آقا محمد آیتمور بعد از خواجه وجیه الدین مسعود دو سال و دو ماه حکومت کرد
و در سنهٔ سبع و اربعین و سبعمایه بر دست علی شمس الدین سربدار کشته شد
کلو اسفندیار بعد از آقا محمد آیتمور بحکومت نشست مردی رذل و دون همت بود
چون یکسال و یکماه حکومت کرد لشکر سربدار باستصواب خواجه علی شمس الدین
سربدار کشته شد بر وی خروج کردند و در چهاردهم جمادی الاول سنهٔ تسع
و اربعین و سبعمایه او را بقتل آوردند خواجه شمس الدین بن فضل الله برادر خواجه
وجیه الدین مسعود است بعد از کلو اسفندیار مردم سربدار خواستند که خواجه
لطف الله بن خواجه مسعود که او را میرزا می گفتند بحکومت نصب کنند خواجه
علی شمس الدین مصلحت ندید که او طفل است و راه و رسم سلطنت نداند
خواجه شمس الدین که عم او بود به نیابت او بکار حکومت نصب کردند و او
هفت ماه حکومت بعاریت کرد بعد از آن خود را خلع کرد و گفت بدین کار ریاست
نیستم و چهار خروار ابریشم از خزانه برگرفت و از غوغای سلطنت جان
بسلامت بیرون برد و مملکت را بخواجه علی شمس الدین سپرد و کان ذلک
فی ذی حجه سنهٔ تسع و اربعین و سبعمایه خواجه شمس الدین علی چشمی مردی
مردانه و دانا بود کار سربداران را مروج داشت و با طغاتیمور خان صلح کرد

بر آن جمله که ولایات که بتصرف خواجه مسعود بود بتصرف او باشد پنجه هزار
مرد را مرسوم داد و رعیت را مرفه الحال ساخت و بکفایت زندگانی کردی و با
محترفه سبزوار شریک بود و مرسوم مردم را برات بنوشتی و در مجلس خود
نقد شمردی و در تمشیت مهمات مردم و مملکت نظیر و عدیل نداشت و ابواب
فساد در سبزوار مسدود ساخت و در زمان او هیچکس را یارای آن نبود
که نام شراب بر زبان گذراند پانصد فاحشه را زنده در چاه کرد و سیاست
او بمرتبه بود که هرکس از ارباب و لشکری طلب کردی وصیت نامه نوشتی
آنگاه نزد او رفتندی و گناه کار را در میان هزار کس شناختی مردی فحشگوی
بد زبان بود اکابر از و نفور شد تا حیدر قصاب در قلعهٔ سبزوار او را در شهور سنهٔ
ثلاث و خمسین و سبعمایه بقتل رسانید مدت حکومتش چهار سال و نه ماه بود و عمرش
پنجاه سال امیر خواجه یحیی بن حیدر کرابی کراب از دیههای جهن است
و خواجه یحیی از مقربان خواجه مسعود است مردی بزرگزاده است نمازگزار
و اهل تلاوت کلام الله بود اما قتال و بی باک بود و گاه گاه خشکی دماغ
و جنون او را عارض شدی بعد از خواجه علی شمس الدین بر مسند حکومت
قرار یافت و سپه سالاری بحیدر قصاب داد و در ولایت سربدار بیفزود

طوس از تفرق مردم جونی قربانی بیرون آورد و در اول سلطنت با طغاتمر خان
صلح کرد و در ثانی الحال در سلطان دوین استراباد قصد او کرد و در روز
طوی بزرگ او را شهید ساخت و در شهور سنه تسع و خمسین و سبعمایه بر دست
مقربان خود بر دست برادر زن او علاء الدین بقتل رسید مدت حکومتش
چهار سال و شش ماه خواجه ظهیر کرابی برادر خواجه یحیی است بعد از خواجه یحیی
پهلوان حیدر قصاب و اکابر سربدار او را بر مسند حکومت نشاندند مردی فقیر
مشرب و کم آزار بود و بلعب نرد و شطرنج مولع در زمان او سربداران استقلال
یافتند مدت یکسال حکومت کرد بعد از آن خود را از حکومت عزل کرد و اموال
و اسباب خود از قلعه سبزوار بقریه کراب نقل کرد و این صورت در سیزدهم
رجب سنه ستین و سبعمایه پهلوان حیدر قصاب از دیه خشم است در روزگار
خواجه علی شمس الدین تربیت یافت مرد پهلوان و اهل مروت بود و سفره عام
داشته بعد از عزل خواجه ظهیر بحکومت نشست مدت یکسال و یکماه حکومت کرد
نصر الله باشتنی در اسفراین یاغی شد حیدر بجهار مرد بر قلعه اسفراین آورد
و یکماه آن حصار را در بندان کرد سربداران قصد او کردند و در طهارت
جای او را زخم زده شهید کردند و نقاره بنام خواجه لطف الله بن خواجه مسعود

که در حصار اسفراین بودند و سر حیدر قصاب را بسبزوار فرستادند و این
صورت در ربیع الآخر سنه احدی و ستین و سبعمایه بود خواجه لطف الله
بن خواجه مسعود باشتنی بعد از قتل حیدر قصاب بسعی پهلوان حسن دامغانی
و خواجه نصر الله باشتنی که از امراء سربدار بودند بر تخت نشست و ارباب و اهالی
سبزوار بدین کار شادیها نمودند و چون مدت حکومت او بیکسال و سه ماه
رسید میان او و پهلوان حسن دامغانی بر سر کشتی گیران نبرد و از تعصب
دست داد و امیرزاده لطف الله پهلوان حسن را دشنام داد پهلوان حسن کین او را
در دل گرفت و در شب بسر او رفت و او را دستگیر کرد و نقاره باسم خود زد
و امیرزاده لطف الله را بند کرده بقلعه دستجردان فرستاد و در آخر ماه رجب
سنه اثنی و ستین و سبعمایه او را بقتل رسانیدند پهلوان حسن دامغانی
بعد از خواجه لطف الله بحکومت نشست در اوایل دولت او درویش عزیز تاجی
از درویشان شیخ حسن جوری در مشهد مقدس خروج کرد و قلعه طوس بگرفت
پهلوان حسن متوجه طوس شد و چند خروار ابریشم بدو داده او را از خراسان
عذر خواسته بجانب عراق فرستاد و در اواخر عهد با شش هزار سوار
بجنگ امیر ولی که بعد از طغاتمر خان در استراباد تمکن یافته بود رفت و منهزم شد

و دیگر غیبت او خواجه علی مؤید بمخالفت او برخاست و با هزار سوار به سبزوار رفت
و جمعی که با پهلوان حسن همراه بودند اهل و عیال ایشان در سبزوار بود از خوف
خواجه علی مؤید و ملاحظهٔ اهل و عیال سر پهلوان حسن بریده نزد خواجه علی مؤید
فرستادند مدت حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود خواجه علی
مؤید بعد از قتل پهلوان حسن چهار سال حکومت نمود و قرار گرفت و او درویش عزیز را
از عراق طلب کرده نزد خود آورده بود و کارها بمشورت او میکرد و در آخر ازو
متوهم شده تغیر اعتقاد و ارادت کرده و درویش از نیشاپور متوجه عراق شده
خواجه علی دو هزار کس از عقب او فرستاد تا درویش عزیز را با هفتاد کس از
مریدان بر سر جایی که منزل ساخته بودند بقتل رسانیدند و فرمود تا مقبرهٔ
شیخ حسن جوری خراب ساختند مزبلهٔ اهل بازار ساختند و حکم کرد تا مردم بر آن
هر دو شیخ عالم فاضل صاحب کیفیت لعنت کردند و خواجه علی مؤید از شیعهٔ
اهل بیت بود و در سر هر بامداد و شام بانتظار ظهور صاحب الزمان اسب میکشید
بغایت کریم طبع بود و پیوسته در زیر قبا جوشن می پوشید و میان او
و امرا جونی قربانی محاربات رفت و چون پادشاه صاحبقران کشورستان
امیر تیمور گورکان در سنهٔ اثنی و ثمانین و سبعمایه بخراسان آمد خواجه علی

مؤید بخدمتش پیوست و ملازم شد امیر تیمور مملکتی که در تصرف خواجه بود باو شفقت فرمود
و خواجه علی در سفرها ملازم او می بود تا در سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمایه
وفات یافت و آفتاب دولت سربداران غارب گشت و در تاریخ وفات
او گفته اند تاریخ بر دل محمد چو نهی نقطه ٭ تاریخ وفات نجم دین خواجه
باب چهارم در ذکر امیر تیمور و اولاد ایشان سلطان صاحبقران گیتی ستان شیر
بیشهٔ ایران و توران امیر قطب الدین امیر تیمور گورکان است و پادشاه
صاحب خروج عظیم الشان و خسرو صاحب اقبال رفیع المکان بود در روزگار
مورخان او را در کشورگشایی و جهانگیری و صولت و شجاعت و دلیری نظیر
اسکندر ذو القرنین گفته اند و در بیان حالات و وقایع او مجلدات پرداخته اند
و در توصیف و تعریف و شرح فتوحات و مآثر او کتابها ساخته اند
و کتاب ظفرنامه که بتاریخ تیموری مشهور است از مصنفات جناب افصح المتاخرین
مولانا شرف الدین علی یزدی از انجمله است امیر تیمور پسر امیر طراغای
بن امیر برکل بن الینکیر بهادر خان بن انجل نویان بن قراچار نویان بن سوغو
چیجن بن ایرومجی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن
قایدو خان بن دوتومین بن بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن است و نسب او

ونسب چنگیز خان در تومنه خان که پدر چهارم چنگیز خان است و پدر نهم
اوست بهم میرسد و آبا و اجداد امیر تیمور نزد خانان چنگیزی همیشه صاحب حشمت
و حکومت بوده‌اند و امیر قراچار نویان که پدر پنجم اوست در زمان سلطنت
جغتای خان بن چنگیز خان منصب امیر الامرایی و ضبط و نسق لشکر و رعیت بدو
مفوض بود و وفات او در سنه اثنی و خمسین و سبعمایه وقوع یافته هشتاد
و نه سال عمر داشته امیر تیمور در شب بیست و پنجم شعبان سنه ست و ثلثین
و سبعمایه در ظاهر خطه کش از بلاد ماوراء النهر بوجود آمد و در آن وقت
قزان سلطان خان از نسل جغتای خان پادشاه ماوراء النهر بود و بسبب ظلم و ستمی
که داشت امیر قزغن که یکی از امراء عاقل پسندیده اخلاق بود برو خروج کرد
و در سنه سبع و اربعین و سبعمایه او را از میان برداشت و دولت خانان
چنگیزی ضعیف شد و مغلوب امرا گردیدند بعزل ایشان معزول و بنصب ایشان
منصوب شدند و امیر قزغن دانشمندجه اوغلان را بخانی برداشت و بعد از
دو سال بیان قلی اوغلان را از نسل جغتای خان بخانی نصب کرد و مملکت
ماوراء النهر بیمن معدلت امیر قزغن معمور و آباد گشت و چون دوازده سال
و کسری حکومت کرد در سنه تسع و خمسین و سبعمایه در شکارگاه بقصد یکی از

نزدیکان خود بغدر بشهادت رسید بعد ازو پسرش میر عبدالله یکسال حاکم بود
بیان قلی خان را بسبب غرضی فاسد که با حرم او داشت او را بقتل آورد و تیمور شاه
اغلان را بپادشاهی تعیین کرد امراء ماوراء النهر با او نساختند و در شهور
سنه ستین و سبعمایه او را از میان برداشتند بعد ازین در مملکت ماوراء النهر
هرج و مرج شد و هر میری بسر خود حکمی میکرد و یکدیگر در حساب نمیگرفتند
و با هم پیوسته در محاربه و مقاتله بودند و مردم عرضه تلف شدند تغلق تیمور
خان از نسل جغتای خان که باستقلال پادشاه جته بود لشکر برآراست
و در ربیع الثانی سنه احدی و ستین و سبعمایه بعظمت و شوکت تمام روی
بماوراء النهر نهاد و اکثر امرا آنجا بخدمتش پیوستند پدر امیر تیمور درین سال
وفات کرده بود و او دختر امیر سالار بن امیر قزغن هم درین سال بنکاح خود در
آورده پس سن شریف او به بیست سال رسیده بود درین ولا بخدمت تغلق تیمور خان
رفت و چون آثار رشد و دولت از جبین او ظاهر و مبین بود او را بالعزاز
و اکرام فرمودند و ایالت ولایت کش و توابع که تعلق با قوام او میداشت بدو
تفویض کردند و ابتدای نشو و نمای امیر تیمور ازین وقت بعد ازین چون
لشکر تغلق تیمور خان بجته مراجعت کردند و امیر حسین بن امیر مسلا که برادر زن

امیر تیمور بود و پسر امیر قزغن بحکومت ماوراءالنهر رسید امیر تیمور بحکم
خویشی در زمان او ترقی کرد و امیر بزرگ شد و امیر تیمور و امیر حسین در دولت
و حکمت مدتها باهم می بودند تا آنکه میان او و امیر حسین مخالفت شد و امرای
ماوراءالنهر جانب امیر تیمور گرفته امیر حسین را در شهر بلخ بقتل رسانیدند
و در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه
امیر تیمور بدستور امیر قزغن حاکم جمیع ماوراءالنهر و پادشاه نشان شد و
سیورغتمش خان از نسل جغتای خان بخانی نصب فرمود بعد ازین پیوسته دولت
و اقبال او در تزاید بود بهر دیار که توجه نمود مسخر کرد و در هر مصاف که
با دشمنان غالب آمد هر که با او مخالفت نمود در افتاد و در هیچ معرکه شکست نخورد
تا در مدت سی و شش سال که زمان سلطنت او بود تمام مملکت ماوراءالنهر
و ترکستان و خوارزم و خراسان و سیستان و هندوستان و عراقین
و فارس و کرمان و مازندران و آذربایجان و دیار بکر و گرجستان و اکثر
رومستان و عربستان تسخیر فرمود و بسیاری از قلاع و حصار و حصون
بگشود و پادشاهان این ممالک را برانداخت و حکومت و سلطنت این کشورها
به پسران و نوادگان و میرزادگان عالیمقدار و امرای ذوی الاقتدار تفویض

نمود و در روز دوشنبه ششم ذی قعده سنه تسع و ثمانین و سبعمایه
در اصفهان بسبب خلافی که کردند قتل عام فرمود چنانچه هفتاد هزار کس از
مقتولان بشماره درآمدند و چون توقتمش خان پادشاه دشت قبچاق که از
تربیت یافتگان او بود و به تقویت و اعانت او بسلطنت آن دیار رسیده بود
کفران نعمت نموده با او مخالفت ورزید امیر دو نوبت لشکر بدشت قبچاق
که طول آن هزار فرسنگ و عرض آن ششصد فرسنگ است کشید و هر دو نوبت
با توقتمش خان جنگ کرد و مظفر شد و چند نوبت بگرجستان و ولایات
آنجا رفت و با کفار غزا کرد و جزیه بر ایشان تعیین فرمود و اسیر بسیار
بدست لشکر افتاد و چون در شهور سنه ثمانین و سبعمایه سیورغتمش خان وفات
یافت پسرش سلطان محمود خان را بجای او بخانی نصب کرد و در نوبت آخر در سنه
اثنی و ثمانمایه که بایران آمد قشلاق در قراباغ گرفت و در سنه ثلاث و ثمانمایه
سفر شام کرد و در حد و حلب امرای شام با او مقابله کردند و مغلوب شدند
و سرداران ایشان بدست افتادند و مقید شدند و شهر حلب مفتوح شد
امیر تیمور آنجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام که مقید ساخته بود بقتل رسانیدند
و با پادشاه مصر سلطان فرج مصاف داد و بر او غالب شد سلطان فرج

بجانب مصر گریخت امیر تیمور بدمشق آمد و اکثر ولایت شام بغارت رفت
و آنقدر غنیمت بدست لشکر افتاد که از ضبط آن عاجز شدند و در همین سال
که فتح شام کرده بود در بغداد بسبب مخالفتی که از مردم آنجا بظهور آمده بود
قتل عام فرمود و قشلاق در قراباغ گرفت و در سال دیگر سفر روم کرد در روز جمعه
نوزدهم ذی حجه سنه اربع و ثمانمایه در حدود انگوریه با سلطان ایلدرم
بایزید پادشاه روم جنگ عظیم کرده غالب آمد و ایلدرم بایزید خان گرفتار شد
و لشکر جغتایی بر تمام بلاد روم مستولی شدند و امیر تیمور قریب یکسال و نیم
در روم توقف فرمود و دران اوقات سلطان محمود خان و سلطان ایلدرم
بایزید خان در اردوی امیر تیمور وفات کردند بعد ازان در اواسط
شهور سنه خمس و ثمانمایه باذربایجان معاودت فرمود و قریب یکسال و نیم
در آذربایجان و عراق توقف فرمود سلاطین اطراف از گیلان و رشت
و دیگر محال بخدمتش آمدند و بعضی پیشکش فرستادند و اطاعت کردند و پادشاه مصر
زر بسیار بنام او سکه کرده بخدمتش ارسال داشت و در حرمین شریفین
زادهما الله تشریفا خطبه بنام او خواندند بعد ازین در تاسع ذی قعده
سنه ست و ثمانمایه بفیروزه کوه رفت و در یکروز فتح آن قلعه کرد

از فیروزکوه بطلب اسکندر شیخی که دران ولایت یاغی شده بود بالشکرها
بولایت بیشهها درآمد و در حدود قلعه مرسین از توابع تنکابن نبرد
فرمود و اسکندر شیخی را برانداخت و ازانجا بولایت لارجان و فیروزکوه
معاودت کرده بجانب خراسان مراجعت فرمود و در غره محرم سنه
سبع و ثمانمایه از نیشابور متوجه ماوراءالنهر شد و در مرغزار کان گل که
از حدود سمرقندست طوی بزرگ که مثل آن نشان نداده اند فرمود و پسرها را
بایکدیگر تزویج کرده بعزم تسخیر ممالک ختایی بازار فارياب رفت و در زمستان انجا
بود و دران زمستان در شب هفدهم شعبان المعظم وفات یافت یکی
از فضلا این بیت گفته **نظم**

سلطان تمر انکه مثل او شاه نبود
در هفصد و سی و شش بیامد بوجود
در هفصد و هفتاد و یکی کرد خروج
در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

و دیگری در وفات او گفته

سلطان تمر انکه چرخ را دل خون کرد
وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین رفت
فی الحال ز رضوان سر و بیرون کرد

نعش او را از انزار بسمرقند نقل کردند و در گنبدی که جهت خوابگاه خود
ساخته بود دفن کردند و امیر تیمور چهار پسر داشت اول امیر غیاث الدین

جهانگیر در اوایل سلطنت پدر در سنهٔ ست وسبعین وسبعمایه در سمرقند
وفات یافت و از دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر تیمور او را
ولی عهد ساخته بود و بعد از فتح روم هفدهم شعبان سنهٔ خمس وثمانمایه در نواحی
حصار روم وفات یافت دویم پیر محمد بعد از فوت برادرش ولایت عهد
بدو مفوض شد و امیر تیمور در مرض الموت امرایی را که در آن وقت در خدمت
او بودند باطاعت و سلطنت او وصیت کرد و حاکم غزنه و حدودش بود
تا چهاردهم رمضان سنهٔ تسع وثمانمایه بر دست پیر علی تاز که یکی از امرا
او بود کشته شد دویم معز الدین عمر شیخ که حکومت فارس داشت هم در زمان
پدر در ربیع الاول سنهٔ ست وسبعین وسبعمایه در قلعهٔ خرماتو بتیری بدو رسید
وبدان درگذشت و امیر تیمور جای او به پسرش پیر محمد بن عمر شیخ داد سیوم
جلال الدین امیرانشاه تخت هلاکو که عبارت از عراقین و دیار بکر و آذربایجان است
تا حدود روم و شام بدو داده بود بعد از پدرش در سنهٔ عشر وثمانمایه در
محاربهٔ قرایوسف در آذربایجان کشته شد چنانچه بعد ازین ایراد خواهد یافت
چهارم معین الدین شاهرخ بهادر سلطان و شرح حال او گفته شود میرزا
شاهرخ بهادر بن امیر تیمور پادشاهی بشرع پرور بود معدلت گستر صاحب مروت

بر ادای فرایض و سنن و نوافل مداومت و مواظبت می‌نمود و در تقویت دین
و ترویج سید المرسلین و تعظیم سادات و تعین مدرسین و طلبهٔ علوم و تکریم علما
و مشایخ سعی بلیغ فرمود و امیر تیمور در سنهٔ تسع وتسعین وسبعمایه حکومت
خراسان بدو تفویض فرموده بود و اکثر یورشها با پدر رفاقت و موافقت
کرده بود و چون خبر وفات پدرش در رمضان سنهٔ سبع وثمانمایه در خراسان
بدو رسید در سلطنت مستقل شد و با برادرزاده که در اطراف ایران و توران
رایت سلطنت برافراشته بودند و در مقام مخالفت بودند مکرر او را محاربات دست داد
و ایشان باندک وقتی بعضی تبیت شدند و بعضی باطاعت و انقیاد در آمدند
و بر تمامت ممالک ایران و توران که در تصرف کامکاران پدرش بود
استیلا یافت و سه نوبت بقصد قلع و قمع قرایوسف ترکمان و پسران
او که بعد از فوت امیر تیمور بر آذربایجان مستولی شده بودند لشکر کشید
و در نوبت اول و ثانی بعد از فوت قرایوسف که در اثنای راه واقع شده بود
با امیر اسکندر و میرزا جهانشاه پسران قرایوسف جنگ کرد و غالب آمد و در
نوبت سیوم میرزا جهانشاه در مقام طاعت و انقیاد در آمده تحف پیش کشید
و امیر اسکندر چون از توجه او خبر یافت بگریخت میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان در

میرزا جهانشاه تفویض کرد و از آنجا بیرون آمد میرزا شاهرخ بعد از امیر تیمور فارس بر برادرزاده اش میرزا پیر محمد بن عمر شیخ و او چنانچه امیر تیمور برو مقرر داشته بود و اصفهان بر میرزا رستم بن عمر شیخ مقرر داشت چنانچه امیر تیمور مقرر داشته بود و همدان بر میرزا اسکندر و ایشان چون خبر فوت امیر تیمور بدیشان رسیده بود خطبه و سکه بنام میرزا شاهرخ کرده بودند و بعد از مدتی که میرزا پیر محمد بر دست بعضی از ملازمان خود بقتل رسید و برادرانش میرزا رستم و میرزا بایقرا با یکدیگر درافتادند میرزا اسکندر چند وقت سلطنت باسم خود کرد و با میرزا شاهرخ مخالفت نمود و بعد از انهزام از آن حضرت برادرش میرزا رستم او را میل کشید و چون همچنان فتنه میکرد بموجب فرموده میرزا رستم بقتل آمد و میرزا شاهرخ فارس پسر خود ابو الفتح بهرام سلطان در سنه ثمان عشر و ثمانمایه شفقت فرمود و بالجمله سلاطین عالم با و در مقام تنزل و فرمان برداری بودند و او مدت چهل و سه سال بعد از پدر با استقلال تمام پادشاهی کرد و مدرسه و مساجد و بقاع الخیر و خوانق بسیار ساخت و قلعه اختیار الدین در هرات که ملک فخر الدین کرت آنرا متصل دیوار شهر ساخته بود و حضرت امیر تیمور صاحبقران تخریب آن

فرمان

فرمان داد و در سنه ثمان عشر و ثمانمایه به تجدید عمارت کرد و بروایت صاحب روضة الصفا هفتصد هزار مرد بموجب نسخه در آنجا کار کرده بودند تا تمام شد و العهدة علی الراوی در ماوراء النهر یکده شهر خیره و منسوب بمعمور گردانید و در صباح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمایه در فشاویه ری وفات یافت ولادت او در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمایه بوده و بعضی از فضلا در تاریخ وفات او گفته

سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور ⁂ تاریخ در هفتصد و هفتاد و نه آمد بظهور
در هشتصد و هفت شد شاهی مشهور ⁂ در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور

میرزا شاهرخ پنج پسر داشت اول میرزا الغ بیگ و سلطنت ماوراء النهر و ترکستان بدو داده بود و بعد ازین احوال او مذکور خواهد شد دوم میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان مدت بیست سال حاکم فارس بود در زمان حیات پدر چهارم شوال سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه وفات یافت ولادتش در شوال سنه ست و تسعین و سبعمایه بوده او را در شیراز آثار بسیار است مدرسه دار الشفا از منشآت اوست و خطوط او بر جدران و مدارس شیراز هنوز باقیست و جناب افصح المورخین مولانا شرف الدین علی یزدی در تاریخ سنه ثمان و عشرین

و ثمانمایه در کتاب ظفرنامه که بتاریخ تیموری مشهور است تحریر نموده او زینت داده
و بنام او نوشته سیم میرزا بایسنغر و او نیز در ایام حیات پدر در صبح شنبه
هفتم جمادی الاول سنهٔ سبع و ثلثین و ثمانمایه در شهر هرات در گذشت
و در تاریخ او گفته اند **تاریخ**

سلطان سعید بایسنغر سحرم
گفتا که بهر بابل عالم خبرم
من رفتم و تاریخ وفاتم اینست
بادا بجهان دراز عمر پدرم

ولادتش در شب جمعه بیست و یکم ذی الحجه سنهٔ تسع و تسعین و سبعمایه بوده و از میرزا بایسنغر سه پسر مانده میرزا علاء الدوله و میرزا محمد سلطان و میرزا بابر و احوال هر یک خواهد آمد چهارم میرزا سیورغتمش ایالت مملکت غزنه و حدود هند بدو تفویض فرموده او نیز در زمان پدر در شانزدهم محرم سنهٔ ثلاثین و ثمانمایه وفات یافت ولادت او در روز دوشنبه هشتم رمضان سنهٔ احدی و ثمانمایه بود پنجم میرزا جوکی و او نیز در زمان حیات پدرش در شهور سنهٔ ثمان و اربعین و ثمانمایه در گذشت

میرزا خلیل سلطان بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور با جد بزرگوار خود در یورش ختای همراه بود و چون امیر تیمور وفات یافت بعضی امرا او را بسلطنت برداشتند و او روز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنهٔ سبع و ثمانمایه در سمرقند بر تخت نشست و تمام ماوراء النهر و ترکستان در ضبط آورد و میرزا شاهرخ نیز سلطنت آن دیار بر او مسلم داشت و چون چهار سال در پادشاهی بماند امیر خداداد حسینی که یکی از امرای کبار بود با او یاغی شد و او را گرفته محبوس ساخت و شمع جهان پادشاه مغولستان را بسلطنت ماوراء النهر طلب کرد و چون شمع جهان بحدود ماوراء النهر آمد امیر خداداد بخدمتش رسید و در وقت ملاقات سر او را بر داشته نزد میرزا شاهرخ بهادر بخراسان فرستاد و بسزای کفران نعمت گرفتار شد و میرزا خلیل سلطان از حبس خلاص یافته بعضی از حصون متحصن شد و درین اثنا میرزا شاهرخ بماوراء النهر آمد و میرزا خلیل بعد از عهد و پیمان بخدمتش رسید و احترام یافت میرزا شاهرخ او را بطرف عراق و آذربایجان که در زمان امیر تیمور نامزد پدرش و برادرش میرزا عمر شیخ بود فرستاد و ماوراء النهر را به پسر خود الغ بیگ داد و این صورت در شهور سنهٔ اثنی عشر و ثمانمایه بود و چون میرزا خلیل سلطان بعراق آمد بعد از مدتی در شب چهارشنبه شانزدهم رجب سنهٔ اربع عشر و ثمانمایه در ری وفات یافت ولادتش در شب پنجشنبه رابع عشرین ربیع الاول سنهٔ ست و ثمانین و سبعمایه بوده در شهر هراة **میرزا الغ بیگ** بن میرزا

شاهرخ پادشاهی فاضل عالم عالیمقدار بود در اقسام ریاضی مهارت تمام داشت
و در سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه باتفاق مولانا صلاح الدین موسی قاضی زاده
رومی و مولانا علاء الدین علی قوشچی که شارح تجرید است و زبان عنایت
ادا فرزند خطاب میفرمود و مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا معین الدین
که ایشان را از کاشان بسمرقند آورده بود در شمال سمرقند مایل بمشرق رصد بست
و زیج جدید خاقانی که درین ایام مدار استخراج تقاویم بر آنست از مصنفات
اوست یکی از فضلا در باب میرزا الغ بیک این بیت گفته نظم

چون الغ بیکی بعلم هنر　　یافت نبود در هزاران پدر

میرزا شاهرخ در سنه اثنی عشر و ثمانمائه سلطنت ماوراء النهر و ترکستان بدو
ارزانی داشته بود و تا انقراض ایام پدرش حاکم آن دیار بود و چون در محرم
سنه احدی و خمسین و ثمانمائه خبر فوت پدرش بدو رسید بعزم تسخیر خراسان
ببلخ آمد و در اینجا شنید که برادرزاده اش میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر
در هرات بتخت سلطنت نشسته و پسرش میرزا عبد اللطیف را گرفته محبوس ساخته
بنابرین با میرزا علاء الدوله از راه صلح درآمد و ایلچی بهرات فرستاد و میرزا عبد اللطیف را
طلب کرد میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را نزد پدرش فرستاد و میان

ایشان

ایشان صلح شد و میرزا الغ بیک بسمرقند مراجعت نمود و بعد از یکسال
در شهور سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه میرزا الغ بیک با پسران خود میرزا
عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز بخراسان آمد و در چهار ده فرسخی هرات
در حدود مرغاب با میرزا علاء الدوله جنگ کرد و او را شکست داد میرزا
علاء الدوله منهزم گشته باستراباد نزد برادرش میرزا بابر رفت و میرزا
الغ بیک بهرات آمد و بر جای پدر بر تخت سلطنت نشست چون شنید که
میرزا بابر و میرزا علاء الدوله با هم متفق شده اند و قصد او دارند از شهر هرات
تا پل ابریشم بیامد و پسرش میرزا عبد اللطیف تا بسطام تاخت کرد درین حالت
میرزا علاء الدوله و میرزا بابر درین اندیشه بودند که از استراباد بعراق نزد
برادرشان میرزا سلطان محمد آیند که میرزا الغ بیک بی سببی از پل ابریشم
معاودت کرد و بهرات رفت و چون در غیبت او در هرات فترت شده بود
و مردم بیرون حصار شهر را متهم گشته بودند که با یار علی ترکمان و ولد میرزا
اسکندر بن قرا یوسف را در فتنه انگیزی مدد کرده اند محلات بیرون شهر را
بر امرا قسمت کرده امر کرد تا غارت کردند و این نوع ستمی در ماه رمضان
سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه در قلب زمستان که مردم از شدت سرما

وصولت برودت هوا سر از خانه بیرون نمی‌توانستند کرد واقع شد بعد از این
میرزا الغ بیک از هرات بجانب ماوراءالنهر رفت و در غیبت او میرزا بابر
از استراباد بهرات آمده بر تخت نشست و میرزا عبداللطیف بلخ آمد و بر پدر
یاغی شد و در حدود سمرقند با او جنگ کرد و غالب شد و پدر را گرفت
و بدست عباس نامی داد تا بقصاص پدر بکشت و قبل از قتل پدرش برادر خود
میرزا عبدالعزیز را بقتل آورد و در تاریخ او گفته‌اند شاه مغفور الغ بیک
علیه الرحمه **نظم** آنکه خود را بسوی کعبه مقصود رساند

راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید — خلق را ماتم او بر سر آتش بنشاند
اگر ای دل ز تو تاریخ وفاتش پرسند — گوی ای بی‌خبران دور الغ بیک نماند
واین بیت نیز در تاریخ وفات او گفته‌اند — چو عباس کشتش به تیغ جفا
بود سال تاریخ عباس کشت

ولادت او روز یکشنبه نوزدهم
جمادی الاول سنه ست وتسعین وسبعمایه در قلعه سلطانیه بود و مدت سلطنت
او در سمرقند چهل و یکسال **میرزا علاءالدوله** بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ
در زمانی که میرزا شاهرخ در نوبت آخر که بعراق آمد او را قایم مقام خود ساخته
در شهر هرات بگذاشت چون خبر وفات میرزا شاهرخ بدو رسید بر تخت

سلطنت نشست و بر خزاین جد خود که در قلاع خراسان بود دست یافت
و لشکر بسیار بر وجمع شد دران وقت میرزا عبداللطیف بعد از فوت میرزا
شاهرخ در اردوی پادشاه حاکم شده بود و گوهرشاد بیگم حرم محترم میرزا شاهرخ را
که جده میرزا علاءالدوله بود در میان سمنان و خوار ری در سلخ ذی حجه
سنه خمسین و ثمانمایه گرفته که نعش میرزا شاهرخ را بسمرقند میبرد چون
بحد نیشابور رسید جمعی از امراء میرزا علاءالدوله در صبح شنبه سیزدهم
صفر سنه احدی و خمسین و ثمانمایه او را در انجا گرفتند و نزد میرزا
علاءالدوله بردند و گوهرشاد بیگم را خلاص دادند میرزا عبداللطیف را نزد
پدرش میرزا الغ بیک فرستاد با او صلح کرد و حدود بلخ و شبرغان
بمیرزا الغ بیک مسلم داشت و میرزا الغ بموجب این مصالحه ماوراءالنهر را جمعیت نمود
چنانچه گذشت و در اثناء این وقایع برادر میرزا علاءالدوله میرزا بابر
در استراباد بر وی خروج کرد و در مشهد مقدس فریقین بهم رسیدند بعد از
تسویه صفوف امرا درمیانه مصلح شدند و میرزا علاءالدوله طرف غربی
خراسان را از جبوشان تا دامغان و استراباد بمیرزا بابر مسلم داشت
و بصلح از یکدیگر گذشتند بعد از این در شهور سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه

عمش میرزا الغ بیک با لشکر ماوراء النهر بخراسان آمد و با او در چهار ده فرسخی
هرات جنگ کرد و او را بکشت میرزا علاء الدوله از و گریخته نزد برادرش
میرزا بابر رفت و دیگر روی دولت ندید و سیزده سال دیگر که در حیات بود
از ین طرف بآن طرف میرفت و برادران میرزا محمد و میرزا بابر مخالفت می نمود
و با وجود آنکه بفرموده میرزا بابر میل در چشمش کشیده بود هر چون نور باصرش شده بود
بهر وقت فتنه می انگیخت و بعضی اوقات در عراق ملازمت میرزا جهانشاه می نمود
بعد از فوت برادران چون میرزا سلطان ابوسعید در خراسان بسلطنت رسید
میرزا علاء الدوله بر پشته افتاد و بر کنار دریای قلزم در خانه ملک بیستون
در سنه خمس و ستین و ثمانمایه وفات یافت نعش او را بهرات بردند و
در شب جمعه بیست و یکم صفر در مدرسه گوهرشاد بیگم دفن کردند ولادت او
در شب پنجشنبه غرهٔ جمادی الاول سنه عشرین و ثمانمایه میرزا سلطان محمد
بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بهادر در زمان حیات میرزا شاهرخ در شهور
سنه ست و اربعین و ثمانمایه بحکومت عراق آمد و بعد از مدتی با جد بزرگوار
عصیان نمود و بر عراق و فارس مستولی شد میرزا شاهرخ جهت تدارک کار او
از خراسان بیرون آمد و متوجه فارس شد و ناگهان برفت میرزا محمد

از فارس بکردستان گریخت و میرزا شاهرخ بازگشته در ری قشلاق کرد
و امرا را بطلب میرزا سلطان محمد فرستاد و درین اثنا میرزا شاهرخ وفات یافت
میرزا سلطان محمد بری آمد و در عراق و فارس بر تخت سلطنت نشست بعد ازین
میل خراسان کرد و سه نوبت با میرزا بابر محاربات فرمود در اول ظفر او را بود
و در آخر بر دست میرزا بابر در موضع چناران ارض رادکان بقتل رسید روز یکشنبه
بیست و هم ذی حجه سنه خمس و خمسین و ثمانمایه بقتل رسید مدت سلطنتش در
عراق و فارس باستقلال شش سال و ولادت او در سنه احدی و عشرین و ثمانمایه
میرزا بابر بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ چون در ری وفات یافت
میرزا بابر اردو و بازار غارت کرد و باسترآباد رفت و در سنه اثنی و خمسین
و ثمانمایه که میرزا الغ بیک خراسان را گذاشته بماوراء النهر مراجعت فرمود
میرزا بابر در هرات در ماه ذی حجه سنه مذکوره بر تخت سلطنت نشست برادرش
میرزا محمد در کار خراسان با او منازعت نمود و در صد و دو جام با میرزا بابر جنگ کرد
و مظفر شد و تمام خراسان بگرفت میرزا بابر بعد از شکست بسیار با هفت نفر
تا قلعه عماد گرفت و بعد از چند وقت از قلعه عماد بانبوه آمد و از آنجا باسترآباد
رفت و مردم میرزا محمد از آنجا بیرون کرد و لشکر خراسان میل میرزا بابر کرد

و بسیار بسیار بر و جمع شد تدارا سترآباد بیرون آمد میرزا محمد لشکر بجنگ او
فرستاد و در مشهد از در فریمی الملک با او جنگ کردند میرزا بابر غالب آمد
بعد از انکشاف حرب میرزا سلطان با پانصد مرد بموضع حرب رسید و میرزا
بابر از و بگریخت و مردم میرزا محمد از و بگریختند و متفرق شدند میرزا ابابکر شد
و درین اثنا خبر رسید که میرزا علاء الدوله در هرات بپادشاهی نشست و میرزا محمد
با خار خراسان را گذاشت و بعراق آمد میرزا بابر بار دیگر بپادشاهی آمد و بر تخت نشست
بعد از مدتی میرزا محمد یکبار در حدود استرآباد چنانچه سابقا مذکور شد
با میرزا بابر جنگ کرد و کشته شد بعد از و میرزا بابر در پادشاهی مستقل گشت
و از راه یزد بعراق آمد و بشیراز رفت و از آنجا شنید که میرزا علاء الدوله
در خراسان رایت سلطنت برافراشته میرزا بابر از شیراز بتعجیل بخراسان آمد
و میرزا علاء الدوله از خراسان بعراق گریخت بعد ازین در غیبت میرزا بابر
عراق و فارس و کرمان در سنه سبع و خمسین و ثمانمایه از تصرف میرزا بابر بیرون
رفت و بتصرف میرزا جهانشاه بن قرا یوسف درآمد که در آن وقت پادشاه
آذربایجان بود و میرزا بابر بواسطه مخالفت سلطان ابوسعید ثانی که سلطان
سعید مشهور است که در ماوراء النهر بسلطنت رسیده بود و طمع در خراسان داشت

از تدارک کار عراق باز ماند میرزا بابر هفت سال باستقلال پادشاهی خراسان کرد
و در عدل و داد کوشید و سخاوت بافراط داشت و بعد از آن در بیست و ششم
ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمایه در مشهد مقدس بعالم آخرت
انتقال کرد و در تاریخ وفات او گفته اند نظم آفتاب ملک بابر خان نماند

کی چنان خورشید پنهان در حور | در ربیع الثانی و فصل ربیع
شد عزا از خون دل پرست | چرخ را گفتم جگرها چاک شد
دیده را از اشک دامن پر در ست | این چه حال است و چه تاریخ گفت
موت سلطان مؤید بابر ست | و دیگری درین باب گفته است
ناگاه قضا و قدر سبحانی | بر خاک فکند تاج بابر خانی
در هشتصد و شصت و یک تاریخ نزول | در سادس و عشرین ربیع الثانی

ولادت میرزا بابر در هفدهم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمایه بود در شهر
هرات مدت عمرش سی و پنج سال و نه ماه و نه روز میرزا عبد اللطیف بن میرزا
الغ بیک بن میرزا شاهرخ در ماوراء النهر بعد از آنکه پدر خود میرزا الغ بیک را
بکشت و پادشاه شد طبع لطیف و ذهن مستقیم داشت و همیشه خدمت اهل الله
کردی و در مجلس ایشان بادب نشستی و با وجود آن حالات تعاقب تند خونی بود

و در ضبط ملک و قلع اعدا چنان سعی نمود که هر سال قبل از ایام ایشان لشکر از
یک فرسخی تا پنج فرسخی شهر می‌آمدند و غارت میکردند و در زمان دولت او
بصد فرسنگی ولایت ماوراءالنهر از بیم صولت و سطوت او نیامدند میرزا عبداللطیف
بعد از قتل پدر میرزا الغ بیگ شش ماه پادشاهی کرد و این بیت از انشاء
حکیم نظامی گنجه پیوسته میخواند که نظم پدرکش پادشاهی را نشاید
وگر شاید بجز شش مه نپاید نوکران میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالعزیز
در قتل او متفق شدند و منتظر فرصت می‌بودند تا در وقتی که میرزا عبداللطیف
از باغ چنار بشهر می‌آمد بابا حسین نامی از آن جماعت در شب بیست و هشتم
ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمایه تیری انداخت بر مقتل میرزا عبداللطیف
آمد دست بیال اسب زده فریاد کرد که اوق دگری یعنی تیر رسید و معدودی
چند که با او بودند متفرق شدند و آن جماعت که قصد او کرده بودند رسیدند
و فی الحال سر از بدنش جدا کردند و بشهر آوردند و از پیش طاق مدرسهٔ
الغ بیگ بیاویختند و در تاریخ وفات او گفته‌اند نظم
بابا حسین کشت شب جمعه اش به تیر تاریخ فوت اوست که بابا حسین کشت
میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ بعد از قتل میرزا عبداللطیف

در ماوراءالنهر پادشاهی نشست سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه
بن امیر تیمور بر وی خروج کرد و با او جنگ نمود منهزم گشت و چون از سلطنت
میرزا عبدالله یکسال بگذشت دیگربار سلطان ابوسعید باتفاق ابوالخیر خان که
از جملهٔ پادشاهان الوس جوجی خان بود و بوفور جاه و حشمت و عظمت ممتاز بود
بحرب او آمد و در شهر جمادی الاول سنه خمس و خمسین و ثمانمایه با میرزا عبدالله
در چهار فرسخی سمرقند جنگ کرد و میرزا عبدالله کشته شد و میرزا سلطان ابوسعید
بسلطنه رسید ولادت او بیست و ششم رجب سنه ست و ثلثین و ثمانمایه بود
در شهر هرات میرزا شاه محمود بن میرزا بابر بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ
بهادر خان بعد از آنکه پدرش در مشهد وفات یافت بجای پدر نشست و در آن
وقت سن شریفش یازده سال و چهار ماه بود و پسر عمش میرزا ابراهیم بن میرزا علاءالدوله
در هرات با او یاغی شد و در رحه در رباط امیر شاه ملک با میرزا شاه محمود
جنگ کرد و ظفر یافت میرزا شاه محمود باسترآباد گریخت و دیگر در سلطنت
تمکن نیافت و در سنه ثلث و ستین و ثمانمایه بعالم بقا انتقال کرد ولادت او
در شب شنبه نوزدهم محرم سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه بوده در ولایت مازندران
میرزا ابراهیم بن میرزا علاءالدوله بن میرزا شاهرخ بعد از آنکه بر میرزا شاه محمود

غالب شد از عقب او متوجه استراباد شد اتفاقا دران اثنا میرزا جهانشاه
بن قرا یوسف ترکمان با لشکر فراوان بطمع خراسان بجد و در استراباد آمده بود
میرزا ابراهیم ازین حال بیخبر ناگاه درین راه بلشکر میرزا جهانشاه دوچار شد
و جنگ در پیوست در یک لحظه لشکر ترکمان سپاه میرزا ابراهیم را ریزه ریزه گردانیدند
و قریب پانصد کس از میرزاده‌های جغتای درین جنگ کشته شدند و این واقعه
در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم سنه اثنی و ستین و ثمانمایه در یک فرسخی
استراباد روی نمود و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود از صولت این واقعه
هر یک بطرفی افتادند و دیگر سلسله دولت ایشان منتظم نگشت میرزا ابراهیم
بعد ازین حرکت در سادس شوال سنه ثلاث و ستین و ثمانمایه وفات یافت
نعش او را بهرات بردند و در مدرسه گوهرشاد بیگم دفن کردند و در ولادت
او گفته‌اند تاریخ تاریخ بود شب سیوم از شعبان میرزا سلطان ابو سعید
بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور بعد از میرزا عبد الله
در ماوراءالنهر بر تخت سلطنت نشست پادشاهی عاقل عادل صاحب رای بود
با مشایخ و گوشه نشینان ارادت تمام داشت و علما و طلبهٔ علوم را دوست
میداشت و آداب سلطنت در خدمت میرزا الغ بیگ کرده بود میان او

و میرزا بابر منازعات دست داد و میرزا بابر لشکر بر سمرقند کشید و سلطان
ابو سعید را در حصار گرفت و در آخر بصلح مراجعت بخراسان نمود و سلطان ابو سعید
در ماوراءالنهر و ترکستان استقلال تمام یافت و بعد از میرزا بابر در خراسان
هرج و مرج راه یافت و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود بهم در افتادند
میرزا سلطان ابو سعید بعزم تسخیر خراسان بیلغار از آب آمویه عبور نمود و در بیست
و ششم شعبان سنه احدی و ستین و ثمانمایه بهرات آمد و گوهرشاد بیگم را
بقتل آورد و بسبب اخبار موحش که از ماوراءالنهر بد و رسید خراسان را انداخته
در نهم شوال سنه مذکوره از هرات بیرون رفته بلخ مراجعت نمود بعد ازین
چون میرزا جهانشاه بقصد تسخیر خراسان بجد و در استراباد آمد بر میرزا ابراهیم
غالب آمد سپاه جغتای را شکست داد و میرزا جهانشاه بعظمت تمام در منتصف
شعبان سنه اثنی و ستین و ثمانمایه در هرات نزول نمود و قریب شش ماه
دران حدود استقلال توقف کرد سپاه انبوه از هر طرف بر میرزا سلطان
ابو سعید گرد آمدند و سلطان سعید با لشکر بسیار و سپاه بیشمار ارادهٔ آهنگ
جنگ میرزا جهانشاه کرد بهر غایت آمد مردم در میان سخن از صلح گفتند
بدین نوع که میرزا جهانشاه خراسان بر میرزا سلطان ابو سعید مسلم داد و بعراق

مراجعت نمود طرفین بصلح راضی شدند میرزا جهانشاه در اوایل صفر سنهٔ
ثلاث وستین وثمانمایه از مرزغه کیبا دکوج کرد واز حدود هرات
گذشته بعراق معاودت فرمود لشکرش بهر جا که رسیدند آثار آبادانی
نگذاشتند ومیرزا سلطان ابوسعید در منتصف ماه مذکور در هرات نزول فرمود
وبعد ازین در اواسط جمادی الاول سنهٔ مذکوره میرزا سنجر بن میرزا احمد
بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور باتفاق میرزا علاء الدوله
وپسرش میرزا ابراهیم در حدود مشهد با سلطان سعید جنگ سخت کردند
ومیرزا سنجر درین جنگ کشته شد ومیرزا علاء الدوله وپسرش گریخته بدر رفتند
ویکی از ظرفا در شان او گفته **نظم** علاء الدوله میرزا گریزد در جنگ

وگر در سپاهش فریدون بود | پسر گر گریزد مکن عیب او
از آن پر هنر بی هنر چون بود

ودر سنهٔ اربع وستین وثمانمایه
باسترآباد رفت ومیرزا سلطان حسین بایقرا که آنجا استقلالی یافته بود
از او فرار نمود بطرف داف گریخته وخراسان بدو قرار گرفت وبدخشان
حصار وشادمان وغزنه وکابل وسیستان نیز در تصرف آورد وچون
در سنهٔ اثنی وستین وثمانمایه که میرزا جهانشاه در دیار بکر بدفع حسن بیگ

بن علی بن قره عثمان حاکم آن دیار رفت وآنجا در دوازدهم ربیع الثانی
سنهٔ مذکوره بقتل آمد ولشکر او پریشان شدند از عراق وفارس وکرمان
وآذربایجان بطلب سلطان سعید فرستادند وسلطان آن سال قشلاق در مرو
گرفته بود چون این خبر بدو رسید امرا داروغگان را از پیش بممالک
فرستاد وپسر خود سلطان احمد را در ماوراءالنهر گذاشته بالشکرها در اواخر حوت
موافق در اواخر شعبان سنهٔ مذکوره بوقتی که قمر در برج عقرب بود از قشلاق
بیرون آمده متوجه عراق وآذربایجان شد وقبل از وصول او امرا که از پیش رفته بودند
تسخیر عراق کرده بودند سلطان ابوسعید چون از عراق عبور کرده بمیانه رسید
حسن علی بیگ پسر میرزا جهانشاه بخدمت او پیوست واز جانب حسن بیگ
مکرر ایلچیان بدرگاه می‌آمدند والتماس صلح میکردند وسلطان از غایت غرور
قبول نمیکرد وسلطان ابوسعید از راه اردبیل بقراباغ رفت وحسن بیگ
چون از صلح ناامید شد با سلطان مخالفت نموده راهها مسدود ساخت
تا در اردوی سلطان ابوسعید قحطی شد چنانچه دوازده روز اسپهای پادشاهی
جو نخوردند واردوی او پریشان شد بعد از آن حسن بیگ با امرای سلطان
ابوسعید در حدود اردو جنگ کرد ومظفر شد سلطان ابوسعید خواست

که سعادت نماید حسن بیک با پسران در رسیدند و او را در وقتی که از اردو
بیرون رفته بود دیگر قصد و نزد حسن آوردند و حسن بیک او را بعد از چند روز
بدست یادگار محمد که نبیره زاده گوهرشاد بیگم بود داد تا او را بقصاص رسانید
و این صورت در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمایه روی نمود و در تاریخ این واقعه
یکی از فضلا چند بیت گفته است نظم قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست

زکرمان که زبس ستاره و ماه است | بشیروان چو بنه برد ماند بر لب آب
بمنزلی که نه آنجا مقام دنی راست | گذشته بود ز ماه رجب ده و شش روز
قدر نوشت که دشمن ملک گو باشد | لطیفه ایست عجایب که لشکر او را
او زن حسن زد و تاریخ شیروان آبست | و علامه عالم مولانا جلال الدین محمد

دوانی در تاریخ او گفته نظم سلطان ابوسعید که در فر خسروی
چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید | الحق چه گونه کشته گشتی که کشته بود
تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید | مدت سلطنت و هجده سال

میرزا سلطان احمد بن سلطان ابوسعید بعد از پدر قریب بیست و هفت سال در ماوراءالنهر پادشاه بود
در غره ذی قعده سنه تسع و تسعین و ثمانمایه وفات یافت برادرش میرزا
سلطان محمود که ارشد اولاد سلطان ابوسعید بود بجای او پادشاه شد

و بعد از دو ماه در محرم سنه تسعمایه درگذشت بعد از میرزا سلطان محمود
پسرانش میرزا بایسنغر و میرزا سلطان علی چهار سال در امر سلطنت با یکدیگر
منازعه و مخاصمت می نمودند تا آنکه میرزا بایسنغر از میرزا سلطان علی
منهزم شده تغند نزد امیر خسرو شاه که از بزرگان پدرش بود رفت
و آن کافر نعمت غدار در محرم سنه خمس و تسعمایه آن شاهزاده را بتیغ شهادت رسانید
دران اثنا شاهی بیک خان ازبک تسخیر ماوراءالنهر کرده بخارا بگرفت بعد از ان
سمرقند محاصره نمود و والده سلطان علی را بنکاح خود نوید داد و میرزا سلطان علی
بتحریک و ترغیب مادرش بخدمت شیبک خان رسید شیبک خان او را با
مادرش بکشت و سمرقند بگرفت و خواجه یحیی پسر خواجه عبدالله را که نصب
سلاطین آنجا بمشورت ایشان می بود بقتل آورد بعد از مدتی اهل سمرقند
در زمان شیبک خان میرزا بابر بن عمرشیخ را بسمرقند آوردند و باغی شدند
دیگر باره شیبک خان سمرقند را حصار کرد و میرزا بابر بگریخت و سمرقند مسخر کرد
و بعضی اکابر بقتل آمدند و ماوراءالنهر شیبک خان را صاف شد و امیر خسرو
شاه نیز بر دست لشکر ازبک بقتل رسید میرزا بابر بن عمرشیخ بن سلطان
ابوسعید در شهور سنه سبع و تسعمایه بعد از آنکه شیبک خان در سنه

ست عشر و تسعمایه بعد از آنکه شیبک خان در خراسان در محاربه با لشکر اعلیحضرت
پادشاه جهان سلطان شاه اسمعیل بهادرخان تغمده الله بغفرانه بقتل آمد بعد و امرا
و لشکر ایشان با پادشاهی ماوراءالنهر رسید عبید خان ازبک بماوراءالنهر آمد
و سلطنت از دست میرزا بابر بعد از محاربات بیرون برد و بعد ازین نسل امیر تیمور
تا غایت که ثمان و اربعین و تسعمایه است کسی دیگر در ماوراءالنهر سلطنت نکرده
و حالا پادشاهی ماوراءالنهر در دست ازبک است که احوال ایشان در باب ششم مذکور خواهد شد
میرزا بابر بعد ازین بسلطنت غزنه و حدود هند قناعت کرد و قریب سی و چهار سال
در پادشاهی بماند و در سنه سبع و ثلاثین و تسعمایه وفات یافت پدرش میرزا
عمر شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید در شعبان سنه تسع و ثمانمایه بود همایون میرزا
و کامران میرزا پسران بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بعد از پدر بجای او
پادشاه شدند و معظم ممالک هند بتصرف همایون میرزا درآمد و پادشاه
عظیم الشان شد و حالا مدت یازده سال است که پادشاهی قندهار و غزنه و کابل
و بسیاری از مملکت هند در دست ایشان است و درین دو سال شیرخان
افغانی شکستی عظیم بر ایشان رسید و اکثر ممالک هند از دست ایشان بدر رفت
میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر میرزا شاهرخ بعد از

سلطان ابوسعید بتقویت امیر کبیر ابوالنصر حسن بیگ بسلطنت خراسان نامزد شد
و بعضی از امرا جغتای و لشکری که بعد از قتل سلطان ابوسعید سرگردان
شده بودند بدو پیوستند و حسن بیگ بسیاری از لشکر آق قوینلو همراه او
کرده بخراسان فرستاد و او در استراباد نزول کرد و قبل از وصول او
بخراسان میرزا سلطان حسین بایقرا از نسل عمر شیخ بن امیر تیمور در سلطنت
تمکن یافته بود و چون خبر یادگار محمد در هرات بدو رسید لشکرها جمع کرد و بجنگ
یادگار محمد بجد و استراباد آمد و در نواحی چناران میان ایشان در هشتم
ربیع الثانی سنه اربع و سبعین و ثمانمایه جنگ شد و یادگار محمد منهزم گشت
و حسن بیگ دیگر بار او را بلشکر مدد کرد و باز بخراسان فرستاد و درین
نوبت بعضی از امرای سلطان حسین میرزا روگردان شدند و بیادگار محمد
ملحق شدند و سلطان حسین میرزا هرات را گذاشته بجانب مرو و فاریاب رفت
یادگار محمد بعظمت هر چه تمامتر در محرم سنه خمس و سبعین و ثمانمایه در هرات
نزول نمود و بعیش و عشرت مشغول گشت و از کید دشمن قوی غافل ماند
میرزا سلطان حسین از موضع بالای از حدود مرغاب با هزار مرد یلغار نمود
بر سر او شبیخون آورد و نصف شب چهارشنبه بیست و هفتم صفر سنه مذکور

او را در باغ زاغان بگرفت و بکشت و نسل میرزا شاهرخ بقتل او منقطع گشت و خراسان
بر میرزا سلطان حسین بایقرا قرار گرفت مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه
یادگار محمد گفته است تاریخ شد شهر صفر شهید و هم شهر شهید
از سال شهادتش دو چه یادگار خبر میرزا سلطان حسین بن میرزا منصور بن میرزا
بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور پادشاهی صاحب دولت و اقبال است و سلطنت
و عمر دراز بهره مند بود و در اعانت علما و تقویت فضلا جد تمام می نمود طلبه علوم
و مدرسین از ابتداء سلطنت تا انتهاء عهد او از وظایف او متمتع یافتند و جهت ایشان
در شهر هرات مدرسه ساخته و عمارتی پرداخته که نظیر آن در ایران و توران نیست
و در زمان او ده هزار ملا و طالب علم در شهر هرات جمع آمده بودند و مدد معاش
ایشان از انعام پادشاه و امرا می گذشت و خراسان بنوعی آبادان شده بود
که هرگز مثل آن نبوده و در شهر هرات باغ مراد نیز گویند از مخترعات اوست و در آنجا
خانهای پرکار و قصرهای زرنگار بنا کرده و شعرا اندر توصیف و تعریف
آن عمارات اشعار بسیار و قصاید غرا بنظم آورده اند و چون سلطان حسین میرزا
عمارت دوست بود امرای او همه میل عمارت کردند و هر یک سراهای خوب
و منزلهای مرغوب ساختند و جناب امیر نظام الدین علیشیر که مقدم امرا و مطلع دیوان بود

نسبت با میرزا سلطان حسین بسمت قدمت خدمت موصوف بود و جمیع امرا و اکابر
و افاضل و اعالی و اعیان خراسان قریب و سی سال ها او در مقام اطاعت
و انقیاد بوده اند و انقدر مساجد و مدارس و رباطات و خوانق و بقاع الخیر
در بلاد و صحاری و براری مملکت خراسان باتمام رسانیده که زبان قلم از
شرح و بیان آن عاجز است و بسیاری از علما و فضلا و شعرا مصنفات
از نظم و نثر بنام او کرده اند و از موائد احسان او محظوظ و بهره مند گشته ولادت
امیر علیشیر در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه بوده و وفاتش در صبح یکشنبه یازدهم
جمادی الاول سنه ست و تسعمایه و در تاریخ وفاتش گفته اند تاریخ
آن میر بلند قدر عالی رتبت * چون کرد ازین جهان بجنت رحلت
از سال وفات و جای او پرسیدم * دادند جواب من که خیرت جنت
چون بیان بزرگی و حشمت او و دولت بر علو شان و سمو مکان میرزا سلطان
حسین دلالت داشت بنابر آن احوال او در خلال احوال میرزا سلطان حسین ذکر کردیم
ولادت میرزا سلطان حسین در محرم سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه در شهر
هرات بود و چون هشت ساله شد پدرش میرزا منصور در شهور سنه تسع
و اربعین و ثمانمایه وفات یافت و نسب او از جانب مادر بامیر تیمور میرسد

مادر او فیروزه بیگم دختر سلطان حسین بن امیر محمد بن امیر موسی است
و سلطان حسین که جد مادری است دخترزادهٔ امیر صاحب قران امیر تیمور
گورکان است میرزا سلطان حسین باسم جد مادری موسوم گشته وفات فیروزه
بیگم در چهاردهم محرم الحرام سنهٔ اربع و سبعین و ثمانمایه بوده سلطان حسین
میرزا در ابتدای حال بعضی اوقات در ماوراءالنهر خدمت میرزا سلطان ابوسعید
می‌نمود و بعضی زمان در ملازمت بایسنغر میرزا در خراسان بسر میبرد تا در سنهٔ
احدی و ستین و ثمانمایه که میرزا بابر وفات یافت و خراسان بهم برآمد
میرزا شاه محمود پسر میرزا بابر در وقت وفات و میرزا ابراهیم پسر میرزا علاءالدوله
باهم در افتادند و از جانب ماوراءالنهر سلطان ابوسعید میرزا درین سال قصد
خراسان کرده از بلخ بهرات آمد و باز معاودت ببلخ کرد و از جانب عراق میرزا
جهانشاه در اواخر سنهٔ مذکوره طمع در خراسان بسته باستراباد آمد و میرزا
ابراهیم و میرزا شاه محمود از و منهزم شدند و متفرق گشتند و از هر طرف فتنه
برخواست چنانکه مکرر مذکور شده و در مرو آغاز سرکشی کرده با حسین بیک
سعدلو که میرزا جهانشاه او را حکومت استراباد داده بود در اوایل ذی حجه
سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمایه در موضع سلطان دوین جنگ کرد و او را

بکشت

بکشت و استراباد بگرفت و چون خراسان میرزا سلطان ابوسعید قرار گرفت
میرزا سلطان حسین در مدت دو سال همیشه باو یاغی بوده و هر وقت فرصت
می‌یافت بمیان الکای او روی آوردی و هر گاه لشکر انبوه بدفع او میفرستاد
به بیابانها میرفت و قزاقی میشد چون خبر فوت میرزا سلطان ابوسعید
در حدود ابیورد بدو رسید بعضی از امرا از طریق نسا و ابیورد و مشهد بهرات
فرستاد و خود بمرو رفت و از انجا بهرات آمد و در روز جمعه عاشر ماه رمضان
سنهٔ ثلاث و سبعین و ثمانمایه بر تخت سلطنت نشست و در ابتدای سلطنتش
میرزا یادگار محمد بتقویت حسن بیک با او در سلطنت خراسان منازعت کرد
و بقتل رسید چنانچه گذشت میرزا سلطان حسین در سلطنت مستقل شد
بعد ازین هر کس در کار خراسان با او مخالفت نمود مغلوب گشت و در آخر
عهد او پادشاهان ازبک سلطنت ماوراءالنهر از تصرف اولاد میرزا سلطان
ابوسعید بیرون بردند و طمع در خراسان نمودند میرزا سلطان حسین در
سنهٔ احدی عشر و تسعمایه بقصد دفع ایشان از هرات بیرون رفت چون مرحله
قطع کرد اجلش در رسید و در آخر روز سه‌شنبه بعد از غروب آفتاب یازدهم
ذی حجه سنهٔ احدی عشر و تسعمایه در موضع بابا الهی که از توابع بادغیس است

در حوالی پل‌هایی که بر آب مرغاب بسته‌اند وفات یافت و بعد از چهار روز
نعش او را بهرات آوردند و در گنبدی که جهة مقبرهٔ خود ساخته بود دفن شد
سی و هفت سال و چهار ماه در تمام خراسان پادشاهی کرد و هفتاد سال و چهار ماه
عمر داشت رحمة الله علیه و در زمان سلطنت خود مفلوج بود و قدرت بر رفتار و سواری
نداشت و همیشه چهار کس او را بر تخت روان می‌بردند بغایت کودک‌طبع بود
و همیشه ببازی قوچ و کبوتر و خروس میل تمام داشت و بهر جا که می‌رفت
قفسهای پر از کبوتر همراه بود و در شهر هرات او را در تخت روان بمعرکهای
مردم بتفرج می‌بردند از پسران او چهارده کس را نام یافته‌ایم. بدیع الزمان میرزا
مظفر حسین میرزا احوال این هر دو مذکور خواهد شد کیک میرزا
ابو المحسن میرزا محمد معصوم میرزا فرخ حسین میرزا اینها اکثر در ایام
حیات او وفات یافتند **بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا** پسران سلطان حسین
میرزا بعد از و بشهر هرات آمدند و بشرکت بسلطنت نشستند و چون یکسال
از دولت ایشان بگذشت شاهی بیک پادشاه ازبک از ماوراء النهر بخراسان آمد
و با ایشان جنگ کرد و ایشان را در محرم سنه ثلث عشر و تسعمائه منهزم ساخت
میرزا بدیع الزمان فرار کرده یکشب در حوالی شهر هرات بود و از انجا بطرف

قندهار

قندهار افتاد و بجانب ترشیز معاودت فرمود و از انجا با امرای ازبک جنگ کرد
و شکست یافت و بعراق آمد و بپای بوس نواب کامیاب اعلیحضرت پادشاه جهان
وارث ملک سلیمان ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان انار الله برهانه مشرف گشت
و بموجب حکم همایون او را در شنب غازان تبریز منزل دادند و هر روز یکهزار دینار
جهت اخراجات او تعیین کردند و مدت هفت سال در تبریز بود و در سنه عشرین
و تسعمائه که سلطان سلیم پادشاه روم به تبریز تشریف شریف ارزانی داشتند
او را همراه خود بروم بردند و در روم وفات یافت و مظفر حسین میرزا باسترآباد
رفت و از انجا در سنه ثلث و عشر و تسعمائه بعالم آخرت رحلت فرمود
میرزا عمر شیخ بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور هر چند بیان احوال او و برادرش
بر بیان احوال سایر احفاد امیر تیمور مقدم بود اما بارتباط سلطنة [illegible]
با احوال او و برادرش میرزا ابا بکر تا آخر آن سیاق تاریخ اولی و انسب نمود
القصه در نوبت اخیر که امیر تیمور بایران آمد در سنه اثنی و ثمانمائه میرزا عمر را
در ماوراء النهر حکومت داد و مدت سه سال بحکومت آن دیار مشغول بود
و چون امیر تیمور از سفر شام و روم و آذربایجان مراجعت فرمود در قراباغ
قشلاق گرفت میرزا عمر را از سمرقند تقرابایغ کرد و حکومت آن دیار و دیار ایران

تا سرحد روم و شام بدو تفویض فرمود و حکام فارس و عراق را تابع او
ساخت که بجاروی یساق او حاضر شوند و حکومت عراق عرب به برادرش
میرزا ابابکر ارزانی داشت و میرزا امیرانشاه را با او ببغداد فرستاد و بعد ازین
بدو سال و نیم چون خبر فوت امیر تیمور در تبریز بمیرزا عمر رسید سلطنت آن
دیار باسم خود کرد و میرزا ابابکر را از عراق عرب نزد خود طلب فرمود
و چون میرزا ابابکر در اردوی میرزا عمر نزول کرد او را بگرفت و بقلعهٔ
سلطانیه فرستاد تا او را آنجا بقتل آورند و چون آن شخص بدان خانه که میرزا
ابابکر محبوس بود درآمد میرزا ابابکر پیش دستی کرده او را بادو کس بقتل آورد
و از شهربند بیرون آمده قلعه و شهر را فرو گرفت و این صورت در محرم
سنهٔ ثمان و ثمانمایه واقع شد درین وقت میرزا امیرانشاه بخراسان رفته
در کالپوش بود و میرزا ابابکر از سلطانیه بخراسان نزد پدر رفت و میرزا عمر
بسلطانیه آمد بعد ازین میرزا ابابکر پدر را برداشته روی بعراق نهاد
چون بشهریار آمدند لشکر فوج فوج بدو ملحق شدند و میرزا عمر درین وقت
در آذربایجان بود و میرزا ابابکر از شهر سلطانیه رفت جمعی که آنجا بودند قلعه
تسلیم نمودند و لشکر بسیار برو جمع شدند و آهنگ جنگ میرزا عمر کرد

متوجه آذربایجان شد و اکثر امرا از و روگردان شده نزد میرزا ابابکر آمدند
میرزا عمر را قوت مقابله نماند بطرف عراق و فارس نزد میرزا پیر محمد
و میرزا رستم و میرزا اسکندر پسران میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور رفت
و از ایشان استمداد نمود و میرزا ابابکر در جمادی الاول سنهٔ مذکور
به تبریز رفت و بر تخت سلطنت نشست پس ازین میرزا عمر باتفاق اولاد میرزا
عمر شیخ و لشکر عراق و فارس بقصد میرزا ابابکر بحدود درجزین آمدند
و میرزا ابابکر نیز با لشکر آذربایجان برابر رفت و در موضع جرزیاد بکدیگر جنگ کردند
چنانچه چهار هزار سوار و پیاده درین جنگ کشته شدند و میرزا ابابکر غالب آمد
و میرزا عمر از میرزا ابابکر منهزم شده بخراسان رفت و میرزا شاهرخ او را
اعزاز و احترام نموده استراباد و مازندران به وی شفقت فرمود و چون
درانجا قوت گرفت با میرزا شاهرخ یاغی شد و در روز سه شنبه تاسع ذی قعده
سنهٔ تسع و ثمانمایه در حدود جام با او جنگ کرد و شکست یافته بطرف
مرغاب گریخته میخواست بسمرقند نزد برادرش خلیل سلطان رود زخم تیر
داشت داروغگان آن حدود او را گرفته نزد میرزا شاهرخ فرستادند
و میرزا شاهرخ طبیب و جراح تعیین فرموده حکم کرد که او را بهرات برند

چون میرزا عمر بشعور رباط رسید وفات یافت و در بیست و پنجم ذی قعده
سنه مذکور او را در پهلوی امام فخر رازی دفن کردند میرزا ابابکر
بن میرزا امیرانشاه بعد از تربیت برادرش میرزا عمر در آذربایجان بر تخت
سلطنت نشست مردی مشهور بشجاع بود در میان اولاد و احفاد امیر تیمور بشمشیر
او کسی نبود قرا یوسف بن قرا محمد ترکمان که در آن ایام از مصر گریخته بود بکنار
آب فرات که یورت اصلی ایشان بود آمده بود میرزا ابابکر دو بار با او جنگ کرد
و هر دو بار مغلوب گشت و در نوبت دوم پدرش میرزا امیرانشاه در جنگ
بر دست غلامی کشته شد و این صورت در بیست و چهارم ذی قعده سنه
عشر و ثمانمایه روی نمود بعد از این آذربایجان از تصرف میرزا ابابکر بیرون
رفته و قرا یوسف بر آن ملک مستولی شد و میرزا ابابکر بکرمان رفت
حاکم کرمان سلطان اویس پسر امیر ایدکو با او مخالفت کرده بسیستان افتاد
و از سیستان باز بکرمان معاودت فرمود و در حدود جیرفت با سلطان
اویس جنگ کرده کشته شد و این واقعه در اواخر رجب یا اوایل شعبان سنه
احدی عشر و ثمانمایه دست داد والله اعلم باب پنجم در ذکر پادشاهان
ترک قراقویونلو و آق قویونلو و آن دو فصل است فصل اول در ذکر قرا قویونلو

و سلاطین ایشان بایرانی لقب دارند چهار تن مدت سلطنتشان شصت
و سه سال اول ایشان قرا یوسف بن قرا محمد بن تورمش بن بیرام خواجه
ترکمان است و قرا محمد از امرا سلطان احمد ایلکانی بوده و دختر خویش در
حباله سلطان احمد بوده و پسر داری الوس قراقویونلو بدو تعلق داشته
و جد او بیرام خواجه که بعد از وفات سلطان اویس بر موصل و سنجار و ارجیش
حکومت یافته بود در سنه ثلاثین و تسعمایه وفات یافته قرا یوسف در زمان
امیر تیمور همیشه با او یاغی گری میکرد و در وقتی که امیر تیمور در روم بود بر عراق
عرب مستولی شد و سلطان احمد ایلکانی را از آنجا بیرون کرد و چون
امیر تیمور از روم با آذربایجان آمد عراق عرب را به میرزا ابابکر داد
و او را بدفع قرا یوسف ببغداد فرستاد و حکم فرمود که فرزندزاده دیگر
میرزا رستم بن عمر شیخ نیز از حدود همدان بمدد میرزا ابابکر بعراق عرب رود
ایشان در زیر حله بقرا یوسف رسیدند و با او جنگ کردند و برادرش
یار علی را بکشتند و قرا یوسف از ایشان منهزم شده بمصر گریخت پادشاه مصر
او را با سلطان احمد ایلکانی بموجب حکم امیر تیمور گرفت و بند کرد و قرا یوسف را
در آنجا پسری متولد شد پیر بداق نام و سلطان احمد آن پسر را بفرزندی قبول کرد.

بعد از آن چون خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید قرایوسف را از بند بیرون کردند
و تربیت کردند و هزار سوار ترکمان که با او بمصر رفته بودند برو گرد آمدند و او در آنجا
از مصریان گریخته با کنار آب فرات صد و هشتاد جنگ با مستحفظان طرق کرد و در همه
معارک غالب آمد و در آن دیهها او و نوکران او هرچه دیدند غارت کردند
و چون بدیار بکر رسید خویشان و بنی عمام بدو پیوستند و او قلعه آلدنیک در تصرف
آورد و در غره جمادی الاول سنه تسع و ثمانمایه در حوالی نخجوان با میرزا ابابکر
و میرزا میرانشاه جنگ کرد و ایشان را بشکست و به تبریز آمد و در بیست و چهارم
ذی قعده سنه عشر و ثمانمایه امیرزاده ابابکر بار دیگر در حدود تبریز با قرا
یوسف جنگ کرد و قرایوسف استیلای تمام یافت و پسر خود پیر بداق را
بحکم آنکه سلطان احمد او را پسر خود خوانده بود بسلطنت نصب کرد و تمام آذربایجان
در ضبط آورد و بعد از آن متوجه دیار بکر شد و قراعثمان بایندری را که حاکم
آنجا بود منهزم ساخت در سنه ثلث عشر و ثمانمایه با سلطان احمد ایلکانی در تبریز
جنگ کرده او را بگرفت و در بیستم ربیع الاول بکشت و عراق عرب نیز بتصرف
گرفت و به پسر خود شاه محمد داد و او یکبار دیگر بر سر قراعثمان رفت و قلعه
مرحنی را مدتی محاصره کرد و عاقبت قراعثمان با او در مقام اتحاد شد التماس

صلح کرد و قرایوسف بازگشت و در سنه خمس عشر و ثمانمایه با امیر شیخ شروانی و
کستندیل ملک گرجستان مصاف کرد و شیخ ابراهیم را با برادر و امرا بگرفت
و کستندیل را با جمعی از اقوام بکشت و شیخ ابراهیم را به تبریز آورده خوبیهایش [illegible]
و آزاد کرد و بشیروان بپادشاهی فرستاد و شیخ ابراهیم بعد ازین پنج سال دیگر
در شیروان پادشاه بود تا در سنه عشرین و ثمانمایه بجوار رحمت حق تعالی پیوست
و پسرش امیر خلیل بجای او پادشاه شد و مدت چهل و هشت سال در پادشاهی
بماند و در سنه ثمان و ستین و ثمانمایه وفات یافت قرایوسف در سنه ست
عشر و ثمانمایه متوجه عراق شد و بجهت عارضه از همدان بازگشت و سلطانیه
و طارم و ساوه نیز بگرفت و در سنه اثنی و عشرین و ثمانمایه حلب و عینتاب گرفت
و در سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه میرزا شاهرخ از خراسان متوجه او شد
و قرایوسف نیز باستقبال کرد و در اوجان روز پنجشنبه هفتم ذی قعده سنه
مذکوره بمرگ طبیعی درگذشت و هیچکس بتجهیز و تکفین او نپرداخت و فرزندانش
حاضر نبودند لشکرش متفرق گشتند و خزانه اش غارت کردند و نعشش بگذاشتند
و در همان خرگاه که مرده بود بالای کت گذاشتند احاد الناس در آن کمه
خرگاهش را غارت کردند و جامها از تنش بیرون کردند و بطمع حلقه طلا که

در گوش داشت گوشش بریدند و او را از روی کتف برهنه بر روی زمین انداختند
دو شبانروز بدین حال افتاده بود و بعد از آن حاجیان او را بطرف ارجیش بردند
و در مرقد آبا و اجداد خود دفن کردند مدت سلطنت او چهارده سال و کسری
قرا یوسف شش پسر داشت اول پیربداق و او در سلطنت نصب کرده بود در زمان حیات
پدر درگذشت و بعد از قرا یوسف اسم سلطنت بخود کرد امیر اسکندر دویم میرزا جهانشاه
احوال ایشان مذکور خواهد شد امیر شاه محمد مدت بیست سال باستقلال حاکم عراق بود
تا در سنه ست و ثلاثین و ثمانمایه برادرش امیر اسپان بغداد از دست او بیرون برد و
شاه محمد گریخته از بغداد بیرون رفت و بموصل رسید و موصل و اربل را
مسخر کرد بعد از آن بطرف بغداد عزم کرد و بعقوبه را غارت کرد و بدرشک آمد
و بدست امیر حاجی همدانی بقتل رسید و در روز پنجشنبه پنجدهم ذی قعده سنه اربع
و ثلاثین و ثمانمایه امیر اسپان بعد از خراج شاه محمد دوازده سال حاکم بغداد بود
و در سنه ثامن عشرین ذی قعده سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه بمرگ
خود وفات یافت **امیر اسکندر** بن قرا یوسف بغایت مشهور به شجاع و دلیر بود
در میان قراقویونلو بشجاعت او کسی نبود اما دولتش متزلزل بود بعد از پدر لشکر
قراقویونلو بر او جمع شدند و او در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب سنه اربع

وعشرین و ثمانمایه در حدود لشکر بموضعی که از انجشی خوانند با میرزا شاهرخ
بهادر مصاف کرد و در روز اول آتش جدال و قتال میان ایشان اشتعال داشت
در شب سپاه طرفین پاس میداشتند در روز دیگر باز کوشش میکردند روز سیوم
میرزا اسکندر منهزم گشت و بجد و دولت بگریخت چون میرزا شاهرخ بعد از فتح
بخراسان مراجعت نمود امیر اسکندر به تبریز آمد و بر تخت نشست و بر آذربایجان مستولی
شد و در سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه عزالدین شیر ملک کرد شاه را از ارجیل
بکشت و در همین سال امیر شمس الدین ملک اخلاط را بقتل آورد و در سنه اثنی
و ثلاثین و ثمانمایه سلطانیه از تصرف مردم میرزا شاهرخ بیرون برد و در همین سال
میرزا شاهرخ نوبت دوم بقصد قلع و قمع او بآذربایجان آمد و در روز پنجشنبه
هفدهم ذی حجه سنه مذکوره در ظاهر سلماس با امیر اسکندر و میرزا جهانشاه
جنگ کرد و بین العسکرین دو روز قتال و جدال بود و امیر اسکندر در نبرد
دستبردی نمود که مثل آن در آیینه خیال متصور نخواهد بود و در آخر چون طاقتش
نماند بجانب روم فرار کرد و چون میرزا شاهرخ بخراسان رفت در سنه
اربع و ثلثین و ثمانمایه باز امیر اسکندر آذربایجان را در تصرف آورد و یکی از
مردم خراسان گفت **مصراع** شه مملکت بگرفت و بگذاشت

امیر اسکندر برادر خود امیر ابوسعید را که از جانب میرزا شاهرخ بایالت آذربایجان منصوب بود
بقتل آورده و در سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه بار دیگر بشیروان رفت و نهب
و غارت و قتل کرد و در دوم ربیع الثانی سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه میرزا
شاهرخ بار سیم جهت دفع او از خراسان متوجه شد و چون بری رسید میرزا
جهانشاه برادر میرزا اسکندر در منتصف ماه ذی حجه بخدمت میرزا شاهرخ پیوست
و بعنایات و اعزاز مفتخر گشت و همچنین امیرزاده شاه علی ولد امیر شاه محمود
پسر قرا یوسف و امیر بایزید اینلو که از عظماء امراء ترکمان بود بمیرزا شاهرخ
ملحق شدند و میرزا شاهرخ بجانب آذربایجان نهضت فرمود و امیر اسکندر
درین نوبت قوت مقابله نداشت فرار کرد و آذربایجان بگذاشت و در وقت
گریز قرا عثمان بایندری را که پسر او بر او گرفته بود بکشت میرزا شاهرخ
بآذربایجان آمد و سلطنت آن مملکت تا حدود روم و شام بمیرزا جهانشاه
تفویض فرمود و نشان همایون بمهر آل تمغا ارزانی داشت و چون میرزا شاهرخ
در اوایل سنه اربعین و ثمانمائه بخراسان معاودت فرمود امیر اسکندر از روم
مراجعت نموده در صوفیان تبریز با میرزا جهانشاه جنگ کرد و شکست یافت
و بقلعه الینجق گریخت و محصور شد و در آنجا شب بیست و پنجم شوال سنه احدی

و ثمان و اربعین و ثمانمائه بر دست پسر خود شاه قباد که یکی از حرمکان پدر خود
نظری داشت بقتل آمد مدت سلطنتش شانزده سال بود میرزا جهانشاه بن قرا
یوسف در شهور سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه بحکم میرزا شاهرخ حکومت
آذربایجان بدو تعلق گرفت روز بروز حکومتش تزاید پذیرفت و برادرش
امیر اسکندر با او جنگ کرده در قلعه الینجق بدست پسرش کشته شد و میرزا جهانشاه
پسرش را بقصاص پدر بکشت و مملکت او را صاف شد و در سنه اربع و اربعین
و ثمانمائه بغزاء گرجستان رفت و فتح کرد و بعد از فوت برادرش امیر اسپان
تمامی عراق عرب نیز بدست آورد و بعد از فوت میرزا سلطان محمد بن میرزا
بایسنغر در سنه ست و خمسین و ثمانمائه بر عراق مستولی شد و مردم اصفهان
را در سنه سبع و خمسین بقتل آورد و مجموع قلاع و حصون بلاد عراق را
بگرفت و خراب ساخت و فارس و کرمان نیز بتصرف در آورد و در آخر سنه
احدی و ستین و ثمانمائه که میرزا بابر وفات یافت چنانچه سابقا ایراد یافته
بعزم تسخیر خراسان از راه عقبه صندوق شکن متوجه جرجان شد و در روز
شنبه بیست و پنجم محرم الحرام سنه اثنی و ستین و ثمانمائه با میرزا ابراهیم
پسر میرزا علاء الدوله در یک فرسخی استرآباد جنگ کرد و مظفر شد

و بسیاری از میرزاده‌های جغتای درین جنگ کشته شدند و میرزا جهانشاه
باستقلال تمام بخراسان باز آمد و پانزدهم شعبان سنهٔ مذکوره در شهر هرات
نزول فرمود و قریب شش ماه باستقلال تمام بخراسان امر و دران حدود توقف کرد
و درانجا میرزا علاء الدوله بن بایسنغر بخدمتش رسید و در عهد او صحیح
و احترام یافت بعد ازین سلطان ابو سعید از بلخ متوجه هرات شد و خبر بمیرزا جهانشاه
رسید که پسرش حسن علی که در قلعهٔ النجق محبوس بود بیرون آمده تبریز گرفته
و یاغی شد بنابرین میرزا جهانشاه با سلطان ابو سعید صلح کرده خراسان را بوی مسلم
داشت و در اوایل سنهٔ ثلث و ستین و ثمانمایه بعراق مراجعت کرد و لشکرش
دران راه آثار ابادانی بگذاشتند و چون بمملکت خود آمد حسن علی را گرفته
محبوس ساخت و پسر دیگرش پیر بداق که ملک فارس بوی داده بود داعیهٔ [illegible]
ناپسندیده میکرد و در سنهٔ اربع و ستین و ثمانمایه از آنجا اخراج کرده
ببغداد فرستاد و چون همچنان عقوق می‌نمود و حقوق رعایت نمیکرد میرزا جهانشاه
در سنهٔ تسع و ستین و ثمانمایه متوجه بغداد شد و پیر بداق را محاصره کرد
و مدت یکسال بر در بغداد نشست مردم درمیانه سخن از صلح گفتند پیر بداق
در بغداد بگشود و برادرش محمدی میرزا بمشورت جهانشاه میرزا صباح یکشنبه

یکشنبه دوم ذی قعده سنهٔ سبعین و ثمانمایه بر سر او رفت و او غافل نشسته
و بصلح ایمن گشته او را بکشت و میرزا جهانشاه به تبریز آمد شوکت و عظمت او بدرجهٔ
اعلی رسیده بود بنوعی که پدران او را عشر آن در خیال نمی‌آمد و تمامی عراق
عرب و عجم و فارس و کرمان و سواحل دریای عمان و آذربایجان تا سرحد روم
و شام در زیر نگین او بود و بعد ازین دولتش روی بانحطاط نهاد و در سنهٔ
اثنی و سبعین و ثمانمایه بقصد دفع حسن بیگ که حاکم دیاربکر بود بدانجانب رفت
و کاری از پیش نبرد و زمستان رسید خواست که معاودت نماید در کوچ دادن
احتیاط مرعی نمیداشت و لشکرش را از پیش روان میکرد و خود تا آخر روز در بستر
استراحت می‌خفت و بعد از آن از عقب لشکر میرفت حسن بیگ فرصت غنیمت
دانسته در وقتی که لشکر او پیش رفته بود و میرزا جهانشاه خفته با سه هزار
سوار مکمل بر سر او فرود آمد و میرزا جهانشاه در وقت گریز کشته شد و پسرانش
محمدی میرزا و ابو یوسف میرزا گرفتار شدند محمدی میرزا را بقتل آوردند و ابو
یوسف میرزا را میل کشیدند و این واقعه در دوازدهم ربیع الثانی سنهٔ مذکوره
واقع شد هفتاد سال عمر داشت جسد او را به تبریز در مظفریه مدفون شد
میرزا جهانشاه مردی اعتماد بدخوی بود و سر دار الزایه اندک نهایه میگشت

وشرع را خوار میداشت و بر فسق و فجور اقدام می نمود حسن علی بن میرزا
جهانشاه بن قرا یوسف در قلعه ماکویه محبوس بود بیرون آمد و تخت را گرفت
و قلاع و خزاین بدست آورد و موازی یکصد و پنجاه هزار تومان بخش کرد
قریب دویست هزار سوار بر وجمع شدند و چون قریب بیست و پنج سال در قلعه
محبوس بود دماغ او خلل یافته بود او را تدبیری نبود گردی چندی و خود را
حولی نام نهاد و امرای بزرگ پدر را ذلیل کرد ایند درین اثنا حسن بیگ متوجه آنجا
شد و حسن علی باستقلال رفت در حوالی مرند امرا از و تخلف نمودند و او منهزم شده
درین وقت سلطان ابوسعید از خراسان بسلطانیه رسیده بود نزد او رفت
سلطان ابوسعید میرزا محل قشلاق او در تبریز تعیین کرد و چون سلطان ابوسعید
در قراباغ بقتل آمد حسن علی بقراباغ رفت با جمعی کثیر از اولوس و حشام بر وجمع شدند
و در همدان با سپاه مظفر که مقدم ایشان اغرلو محمد بن حسن بیگ بود مصاف
کرد و گرفتار شد و در شوال سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه خود را بکشت
و دولت قراقوینلو باخر رسید فصل دویم در ذکر آق قوینلو و ایشان را بایندریه
نیز گویند مدت سلطنت ایشان چهل و دو سال اول ایشان امیر کبیر ابو النصر
حسن بیگ بن علی بیگ بن عثمان بیگ بن قتلغ بیگ بن حاجی بیگ است

پادشاه دانا و قادر و صاحب شوکت بود و رعیت پرور و در عدل و رأفت اهتمام ش
و سیاست بلاکلام داشت تا غایت عمل او در استیفای مال و حقوق دیوانی
قانونیست خود بعوز قضایا و مهمات میرسید و حکم بر نهج راستی و عدل میکرد
و شرع شریف در زمان او رواج عظیم داشت و قضات اسلام اعتبار تمام داشتند
با علما و فضلا می نشست و از تقریر و قصه سخن در مجلس عالی او میگذشت و سادات
و مشایخ را تعظیم و تکریم می نمود و همه را سیورغال داد و مساجد و مدارس
و رباطات و دو فتح بزرگ او را در اوایل دولت میسر شد و برد و پادشاه
نامدار عالیمقدار ظفر یافت اول فتح جهانشاه میرزا چنانچه در احوال او مذکور شد
دوم فتح سلطان ابوسعید میرزا و شرح آن بعضی در احوال او سبق ذکر یافت
و برخی از ان درین موضع ایراد می یابد پدران او در دیار بکر حاکم بوده اند و قلاع
و محال سخت داشته اند و همیشه با دودمان امیر تیمور طریق موافقت مسلوک
میداشته جد او قرا عثمان در سفر روم همراه بوده بخلاف قرا یوسف و
پسرش امیر اسکندر و میرزا اسکندر و میرزا جهانشاه که همیشه از ایشان مخالفت ظاهر میشد
و بعد از میرزا جهانشاه حسن بیگ با آذربایجان آمد و حسن علی پسر میرزا جهانشاه
از و فرار کرده بخدمت سلطان ابوسعید رفت و احترام یافت حسن بیگ به تبریز آمد

وتخت را بگرفت و آذربایجان ضبط کرد و در زمستان بقشلاق قراباغ رفت
پس ازین سلطان ابوسعید از عراق متوجه آذربایجان شد و چون بمنزل میانه
رسید لشکر چغتای به تبریز رفتند و معامله و سودا کردند و هیچکس مانع
ایشان نبود و حسن بیک مکرر ایلچی باردوی سلطان ابوسعید فرستاد
و حقوق خدمت آبا و اجداد خود و عصیان قرایوسف و اولاد او جدا جدا
شرح داد و التماس صلح کرد بدین نوع که آذربایجان بدستوری که پادشاه
مرحوم شاهرخ میرزا بمیرزا جهانشاه شفقت نموده بود بجلدوی آنکه دشمنان
ایشان را برانداخته بود بگذارند سلطان ابوسعید قبول نکرد و بقراباغ رفت
و حسن بیک چون دید که سلطان ابوسعید در مقام غرور و نخوت و تجبر است از
صلح ناامید گشت و در مقام مخالفت شد و راهها مسدود ساخت و مردم شیروان نیز
با حسن بیک موافقت کردند و قوت بازگرفته لشکر چغتای مضطرب شدند و قحط
عظیم در اردوی ایشان پیدا گشت چنانچه دوازده روز اسپهای پادشاه را خوردند
سلطان ابوسعید امیر مزید ارغون را که امیر الامرای لشکر بود مقابل حسن بیک فرستاد
حسن بیک غالب آمد و میرمزید گرفتار شد و حسن بیک در حدود اردوی چغتای
نزول نمود سلطان ابوسعید متزلزل گشت و مادر خود را نزد حسن بیک فرستاد

والتماس

والتماس صلح کرد و چون حسن بیک میدانست که اردوی ایشان پریشان شده
و کارش از دست رفته صلح قبول نکرد و سلطان ابوسعید بعزم فرار از
اردوی خود بیرون رفت حسن بیک در اردوی چغتای نزول کرد و پسر
زینل بیک بسلطان ابوسعید رسیده او را گرفته نزد حسن بیک آورد و بعد از
سه روز مقتول گشت و این واقعه در ماه رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه
بوقوع انجامید چنانچه گذشت بعد ازین حسن بیک با لشکر چغتای بطریق
مروت عمل کرد و ایشان را در خدمت یادگار محمد بخراسان فرستاد
چنانچه در احوال یادگار محمد مذکور شد حسن بیک در سنه اربع و سبعین
و ثمانمائه بعراق آمده از عراق بشیراز رفت و ابویوسف بن میرزا جهانشاه
که در آن وقت در فارس بود بر دست لشکر حسن بیک مقتول گشت
حسن بیک شیراز را اول بعمر بیک موصلو داد بعد از آن به پسر خود سلطان
خلیل شفقت فرمود و تا آخر عهد حسن بیک حاکم فارس بود و شهر اصفهان
به پسر خود اغرلو محمد تفویض کرد و در آخر عهد با پدر مخالفت ظاهر کرد و بحدود
روم رفت و بغداد به پسر دیگر مقصود بیک ارزانی داشت و بالجمله عراقین
و فارس و کرمان و آذربایجان بتصرف حسن بیک درآمد چون استقلال

تمام یافت و در اواخر شهور سنهٔ ست وسبعین وثمانمایه قصد روم کرد و در حدود
ارزنجان مردم او با مقدم لشکر روم غالب شدند و خاص مراد رومی را بکشتند
بعد از آن روز دوشنبه تاسع ربیع الآخر سنهٔ سبع وسبعین وثمانمایه با سلطان محمد
پادشاه روم جنگ کرد و شکست یافت و پسرش زینل بیک که والی مملکت قزوین
بود در آن جنگ کشته شد حسن بیک به تبریز آمد و لشکر روم از عقب نیامدند
و سلطان محمد خان بروم معاودت فرمود بعد از قتل زینل بیک قزوین را به
برادرش یعقوب بیک تفویض فرمود حسن بیک در اوایل شهور سنهٔ
احدی وثمانین وثمانمایه بگرجستان رفت و سادات و اهالی و مشایخ قم
هر کس که سیورغالی داشتند بگرجستان برد و بسیاری از گرجستان فتح کرد
برده بسیار گرفت و هر یک از سادات و اهالی را از آن نصیبی داد و در سنهٔ
مذکوره به تبریز معاودت فرمود و چون یازده سال و کسری در پادشاهی بسر برد
شب عید فطر سنهٔ اثنی وثمانین وثمانمایه در تبریز وفات یافت و در باغ
نصریه که از منشآت اوست مدفون شد حسن بیک هفت پسر داشت اغرلو محمد
در اوایل شهور سنهٔ اثنی وثمانین وثمانمایه وفات یافت سلطان خلیل
یعقوب بیک یوسف بیک احوال اینها مذکور خواهد شد مقصود بیک

بعد از حسن بیک بفرمان سلطان خلیل مقتول شد زینل بیک در جنگ روم
کشته شد **سلطان خلیل** بن حسن بیک بعد از پدر بسلطنت نشست و دیاربکر
به برادر خود یعقوب بیک داد و در عراق مراد بیک بن جهانگیر که عموپسرش
با او در صفر سنهٔ ثلاث وثمانین وثمانمایه یاغی شده بسلطانیه آمد
با منصور بیک پرناک که از امراء سلطان خلیل بود جنگ کرد و غالب آمد
سلطان خلیل از تبریز آهنگ جنگ او کرد و مراد بیک از و فرار کرده بقلعه
فیروزکوه رفت و حسین کیا که حاکم آن قلعه بود او را بقلعه برد و چون امرای
سلطان خلیل بپای قلعه رسیدند مراد بیک را با چند نفر امراء دیگر که همراه بودند
بدیشان سپرد تا روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سنهٔ مذکوره
بکشتند و سر ایشان را نزد سلطان خلیل بخرقان آوردند در این اثنا
خبر رسید که یعقوب در دیاربکر یاغی شده و به آذربایجان آمد سلطان خلیل
بعزم رزم او متوجه آذربایجان شد و روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الآخر
سنهٔ مذکوره در رودخانهٔ خوی با یعقوب بیک جنگ کرد و بعد از کوشش
بسیار کشته شد مدت سلطنتش شش ماه و نیم **یعقوب بیک** بن حسن بیک بعد از
قتل پدر و برادر بپادشاهی بر و قرار گرفت سیورغالات و مناصبی که پدرش

بمردم داده بود امضا فرموده و شعر و شاعری و شاعران رغبت تمام داشت
شعرا در ایام دولت او رونق گرفتند و از اطراف و جوانب قصیده و مدایح
باسم او گفتند و به تبریز فرستادند و در سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه یشبک
که امیر الامرای شام بود بطمع ملک دیار بکر آمد و بر دست لشکر یعقوب بیک
در ماه رمضان سنه مذکور بقتل رسید و در سنه ست و ثمانین پیر جمال الدین احمد
در شام وفات یافت و ولادت مؤلف این کتاب یحیی بن عبد اللطیف الحسینی در
عصر روز پنجشنبه نوزدهم ذی قعده این سال وقوع یافته و در اواخر شهور سنه ست
و ثمانین و ثمانمائه بایندر بیک که امیر الامرا او بود یاغی شده یعقوب بیک در
حدود ساوه با او جنگ کرده او را بکشت و درین سال سلطان محمد رومی پسر
سلطان مراد خان در روم وفات یافت و چون ده سال از سلطنت او در گذشت
در سنه ثلاث و تسعین و ثمانمائه نواب رفیع جناب سلطان المعظم ابو الغازی
سلطان حیدر الحسینی الصفوی لشکر بشروان کشید و فرخ یسار پادشاه حاکم آنجا
از یعقوب استمداد نموده یعقوب راه صواب دیده حکم کرده سلیمان بیجن را با
لشکر بسیار بمدد فرخ فرستاد تا در حدود طبرسران با آن مظهر الطاف الهی
جنگ کردند و آن حضرت بفوز شهادت رسید پس از آن یعقوب سلطان شاهزادگان

آنحضرت را

آنحضرت را که هر یک ماه آسمان پادشاهی بودند در قلعه اصطخر محبوس گردانید
و قصد خاندان نبوی و دودمان مرتضوی که خلاصه اهل عالم و زبده بنی آدم اند
مبارک نیست لاجرم یعقوب پادشاه از عمر بهره نیافت و زود سلطنتش بر باد
دوران او در جوانی هنوز سال عمرش به سی نارسیده در حادی عشر صفر سنه
ست و تسعین و ثمانمائه در نوروز سلطانی در قراباغ قشلاق گرفته بود وفات
یافت مدت سلطنتش دوازده سال و دو ماه مدت عمرش بیست و هشت سال و قبل
از وفات او بده هفته برادرش یوسف بیک و مادرش سلجوق شاه خاتون
از عالم رحلت کردند و مولانا بنایی درین باب گفته است نظم

نه از یوسف نشان ماند و نه از یعقوب آثاری ‌‌ عزیزان یوسف آسا گم شد چه یعقوب را باری

و مولانا جامی این رباعی را نیز درین باب گفته است نظم

عمری دل من ز شوق یعقوب طپید ‌‌ یعقوب برفت و روی یعقوب ندید
رنجی که بمن از غم یعقوب رسید ‌‌ هرگز یعقوب از غم یوسف نکشید

و این دو بیت نیز درین باب گفته اند ‌‌ در راه طلب طالب و مطلوب نماند
در بزم طرب راغب و مرغوب نماند ‌‌ نیل فلک از موج قضا طغیان کرد
در مصر بقا یوسف و یعقوب نماند ‌‌ در زمان او ابواب اخراجات مسدود بود

وبقیه از مال را پستی از رعیت مطلقا مطالبه ننمود و از یعقوب بیک سه پسر ماند
بایسنغر میرزا سلطان مراد مادر ایشان کوهر سلطان خانم دختر فرخ یسار بن
امیر خلیل شیروانی پسر دیگرش حسن بیک مادرش بکیجان خانم دختر سلیمان بیک
بیجن بود و احوال هر یک گفته خواهد شد انشاء الله تعالی **بایسنغر میرزا**
بن یعقوب بیک بن حسن بیک بعد از فوت پدرش بسعی صوفی خلیل موصلو
سلطنت بر و قرار گرفت چون کودک بود زمام امور پادشاهی در قبضهٔ اقتدار
صوفی خلیل بود و او در همان شب که یعقوب پادشاه وفات یافت میرزا علی
ولد سلطان خلیل که امیر دیوان بود بقتل آورد جماعت بایندریه و دیگر امرا
با حکومت صوفی خلیل نساختند و هم در آن چند روز مسیح میرزا بن حسن بیک را
پادشاهی بر داشتند و با صوفی خلیل و امراء موصلو که در یورت سلطان بودند
جنگ کردند و مغلوب گشتند و مسیح میرزا با بسیاری از امراء بایندریه و جمعی که
با ایشان متفق بودند بقتل آمدند مگر رستم بیک بن حسن بیک که او در قلعهٔ
النجق بند کرده بودند و محمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن بیک در این جنگ گریخته
بعراق آمد و لشکری بر و جمع شد باهتمام شاه علی بیک برناک بسلطنت نشست
بایسنغر میرزا و صوفی خلیل با لشکر با آهنگ جنگ محمود بیک کردند

و در رباط آتابک از حدود درجزین فریقین بهم رسیدند حرب عظیم واقع
و بایسنغر میرزا غالب گشت و محمود بیک و شاه علی بیک بقتل آمدند
بعد از این سلیمان بیک بیجن در دیاربکر با صوفی خلیل مخالفت نمود صوفی خلیل
بعزم دفع او متوجه دیاربکر شد میان فریقین در حدود قلعهٔ ... و آن محاربه
دست داد بعضی از امراء جانب صوفی خلیل رو گردان شدند و بایسنغر میرزا را
بطرف سلیمان بیک بردند صوفی خلیل در این جنگ کشته شد و سلیمان بیک
صاحب اختیار شد و به تبریز آمد و این واقعه در اواخر شهور سنه ست و تسعین
و ثمانمائه بوقوع پیوست بعد از این ایبه سلطان بایندر باتفاق لشکر قاجار
با میرزایان بایسنغر یاغی شدند و باتفاق غرق سید علی حاکم قلعهٔ النجق رستم بیک
بن مقصود بیک بن حسن علی بیک را از قلعه بیرون آوردند و پادشاه ساختند
و بدفع سلیمان بیک متوجه تبریز شدند اکثر امرا و لشکر بایندر میل ایشان کردند
سلیمان بیک را قوت مقابله نماند بطرف دیاربکر گریخت و آنجا بدست
نور علی بیک بایندر بقتل آمد و سزای آنچه با خاندان عظیم الشأن حیدری
کرده بود در رسید **نظم**

اگر بد کنش مرد بد روزگار
بگردون گردان رسد زهره وار
زمانه ز گردون فرود آردش

بفعل بد خویش بسیار دش و بایسنغر میرزا نزد جد ما در حج و شرح
بسیار بشروان رفت و تتمهٔ احوال او در خلال احوال رستم بیگ می آید
رستم بیگ بن مقصود بیگ بن حسن بیگ بعد از انهزام بایسنغر میرزا و سلیمان بیگ
در اواخر رجب سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمایه به تبریز آمد و بر تخت نشست
پادشاه بخشنده بود آنقدر سیورغال که او بمردم داد از وظیفهٔ آق قوینلو
و قراقوینلو کسی بمردم نداده و در اول سلطنت او بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزا
در خراسان بود بهوس تسخیر عراق کرده و در چهارم محرم سنهٔ ثمان و تسعین
و ثمانمایه در ورامین نزول کرد و بعد از چند روز از توجه امرای آق قوینلو
فرار نموده بخراسان رفت و چون یکسال از سلطنت رستم بیگ بگذشت
کوسه حاجی بایندر در شهور سنهٔ مذکوره در اصفهان باغی شد رستم بیگ
بعراق آمد و بعضی امرا را برفع کوسه حاجی نامزد فرمود ایشان کار او در چند روز
تمام کفایت کردند و سر او را نزد رستم بیگ فرستادند و چون در آن اوقات
از کارکیا میرزا علی پادشاه گیلان مخالفتها ظاهر شده بود و میر عبد الملک
حسینی سنی که از سادات عظام قزوین و مقدم امرای گیلان بود و بعضی از
بایندریه را در قزوین و ری بقتل آورده و سلطانیه غارت کرده به

آیبه سلطان از حوالی قزوین گذشته بود در کوه لار بشمیم در منزل دربادی
نزول فرموده و میر عبد الملک از او فرار کرده لشکر قاجار تمام الکاء رود بار
که تعلق بپادشاه گیلان داشت غارت کردند و بسیاری از لشکر گیلان در
ماه رمضان سنهٔ مذکوره بقتل آوردند و از سرهای ایشان مناره ها ساختند
رستم بیگ بجهت دفع فتنهٔ بایسنغر میرزا که در شروان خروج کرده بود
و با دربایجان معاودت فرموده نواب کامیاب شاهزادهٔ عالی قدر را با اخوان
سلطنت انتساب سلطان علی پادشاه بن سلطان حیدر برادران عالی مکان
از قلعهٔ اصطخر بیرون آورده بیمن همت عنایت سلطان علی پادشاه بن
و غازیان ظفر پناه دو نوبت میان امرای رستم بیگ و بایسنغر میرزا معامله
و مقاتله واقع شد در نوبت دوم در حدود گنجه و بردع بایسنغر میرزا
در جنگ گرفتار شد مدت یکسال و نیم پادشاهی کرد و در آخر شوال سنهٔ
مذکوره یا اوایل ذی قعده بقتل آمد و برادرش حسن بیگ بن یعقوب بیگ
نیز که در اردو بود مقتول شد بعد از آن رستم بیگ از سلطان علی پادشاه
و صوفیهٔ نصرت دستگاه متوهم شده اندیشهٔ غدری داشت سلطان علی
پادشاه واقف شده با غازیان عظام بجانب اردبیل توجه فرمودند

تو هم رستم بیگ زیاده شد آیبه سلطان را با حسین بیگ علیخانی که پسر خال
رستم بیگ بود با لشکر بسیار بقصد سلطان علی پادشاه و غازیان عظام فرستاد
در اواخر سنه مذکوره جنگ کردند سلطان علی پادشاه مقتول گشت و عقوبت
آیبه سلطان و حسین علیخان مرتکب در وقتی کشته شدند و بسیاری عمل گرفتار شدند
و درین فتنه نواب کامیاب پادشاه دین پناه ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان
بگیلان تشریف بردند و کارکیا میرزا علی پادشاه ایشان را بقدم تعظیم و تجلیل استقبال
فرمود و در خدمت نواب اعلی از روی صدق و اخلاص اجتهاد نمود و رستم بیگ
مکرر ایلچی نزد کارکیا میرزا علی جهت طلب نواب مدار پادشاه کشورگشا فرستاد
کارکیا میرزا علی بصواب دید امیر عبدالملک حسینی سیفی که مطاع پادشاه گیلان بود
در حفظ نواب کامکار شاهی فرزود و ایلچیان رستم بیگ را کسیل کرد
بعد از آن چون رستم بیگ پنج سال سلطنت کرد در سال ششم در شهور سنه
اثنی و تسعمایه احمد بیگ بن اغرلو محمد بن حسن بیگ از روم خروج کرد و چون
این خبر بعراق رسید حسن بیگ علیخان و عبدالکریم که از خاصان رستم بیگ
بودند در حدود سلطانیه بقتل آوردند و در غره رمضان سنه مذکوره
خطبه و سکه بنام احمد بیگ که برادرزاده اش بود کرد و در آذربایجان دو نوبت

میان رستم بیگ و احمد بیگ مقابله و محاربه واقع شد در نوبت اول
آیبه سلطان از رستم بیگ روگردان شد و بطرف احمد بیگ رفت و رستم بیگ
منهزم گشت و از آب ارس عبور نموده بطرف گرجی رفت و احمد بیگ بطرف [illegible] آمد
و در تبریز نزول کرد و در نوبت دوم ماه ذی قعده سنه مذکوره رستم بیگ
گرفتار شده بقتل رسید قریب پنج سال و نیم پادشاهی کرد احمد بیگ
بن اغرلو بیگ بن حسن بیگ بعد از قتل رستم بیگ در سلطنه متمکن گشت
پادشاهی رعیت پرور بود و در اندک زمانی که او پادشاه بود دیوان
اخراجات بنوعی مسدود شد که هیچ آفریده را یارای آن نبود که برگ گاهی
از رعیت بغیر حق تواند گرفت از ملاهی و مناهی و شرب خمر اجتناب می نمود
و در ترویج شرع شریف و تقویت دین حنیف می کوشید و علما و فضلا را
تعظیم و تکریم بیشمار می نمود و در مجلس او گفت و گوی علمی بسیار واقع می شد
و خود بدان واقف می رسید و شیخی داشت که او را نقطه چی اغلی می گفتند
احمد بیگ با او بطریق ادب و ارادت سلوک مینمود و از سخن و صواب دید
او تجاوز نمینمود اما امساک بر طبیعت شیخ و پادشاه غالب بود و در اجرای
سیورغالات و ادرارات که اجداد و اعمام و سلاطین ماضی بمردم انعام فرموده

بودند مضایقه می نمود و این صورت بر ایشان مبارک نمود و بر وی پناهیدند ایام
سلطنت او زود بآخر رسید احمد بیک از غدر امرا ایمن نبود چون بیک علیخانی را
که از حامیان خواهر و مادرش بود در ماه ذی حجه سنه اثنی و تسعمایه با چند کس دیگر از امرا
بقتل آورده بودند و در بین این اثنا آیبه سلطان را ایالت کرمان داده بود فرصت غنیمت
یافته رخصت یافت و خود را بعزم کرمان از تبریز بیرون انداخت و بفارس رفت
و در آنجا باتفاق حاکم آن دیار قاسم بیک پرناک یاغی شد پادشاه ازین معنی آگاهی
یافته بعزم دفع ایشان زمستان آهنگ عراق کرد و ایشان نیز از شیراز
باندک مایه سپاه قصد او کردند و در حدود خواجه حسن ماضی روز چهارشنبه هجدهم
ربیع الثانی سنه ثلاث و تسعمایه فریقین بهم رسیدند لشکر پادشاه در جنگ
سستی کردند احمد بیک کشته شد و شیخ نقطه حاجی اغلی نیز با بسیاری از خاصان
احمد بیک کشته شد و بعد از قتل احمد بیک دولت آق قوینلو روی در انحطاط نهاد
و اتفاق ایشان بنفاق تبدیل یافت در آن وقت از نسل حسن بیک سه کودک
مانده بود هر یک بطرفی افتاده بودند سلطان مراد پسر یعقوب بیک در یزد آن بوده
الوند بیک پسر یوسف بیک در آذربایجان و برادرش محمدی میرزا در یزد
امرا آق قوینلو و طبقه بایندریه سه فرقه شدند و هر فرقه یکی را بپادشاهی بر

برگرفتند و پیوسته با یکدیگر در محاربه بودند ممالک ویران ساختند تا دولت
از طبقه ایشان بیرون رفت و جمع آق قوینلو مستاصل و نیست شدند و شرح
حال هر یک گفته خواهد شد **الوند بیک** بن حسن بیک چون آیبه سلطان احمد پادشاه را
بقتل آورد و در آن وقت کسی از پادشاهان در دست او نبود در عراق
خطبه و سکه بنام سلطان مراد غایب کرد و طغرا و نشانها و احکام بنام او کرد
و چون بآذربایجان رفت قبل از رسیدن او بآنجا آیبه قاسم حاکم دیاربکر بود
و سید غازی بیک بایندر الوند بیک را بسلطنت نصب فرموده بودند و جمعی
دیگر سلطان مراد را از شروان پسر دنگ آوردند با آیبه سلطان در مقام مخالفت
بودند آیبه سلطان با ایشان جنگ کرده غالب آمد و سلطان مراد را گرفته در
قلعه روئین محبوس ساخت و مادر او را در نکاح آورد و با الوند بیک و اتباع
او صلح کردند الوند بیک را به تبریز آورده در اواخر شهور سنه ثلاث و تسعمایه
بر تخت نشاندند و عاقبت کار الوند و مآل حال او در خلال احوال سلطان مراد
خواهد آمد انشاء الله تعالی **محمدی میرزا** بن یوسف بیک بن حسن بیک جمعی
امرا او را در عراق پادشاه کردند و بعد از تسخیر اصفهان در فارس با قاسم بیک
پرناک جنگ کردند قاسم بیک از ایشان منهزم شد تحصن بقلعه اصطخر نمود

و ایشان شهر شیراز را گرفته بعراق معاودت کردند آیبه سلطان با الوند بیک
بقصد دفع ایشان از آذربایجان بعراق آمد چون بحدود ری رسید
محمدی میرزا فرار کرده بقلعهٔ استا از حسین کیای چلاوی رفت آیبه سلطان و الوند بیک
در قم قشلاق کردند و بعضی امرا در ورامین جهت دفع محمدی میرزا گذاشتند
و در آخر زمستان محمدی میرزا باتفاق حسین کیای چلاوی شبخون بر سر امرا
که در ورامین بودند آورده ایشان را متفرق ساخت آیبه سلطان و الوند بیک
از قم بآذربایجان رفتند و محمدی میرزا در عراق قوت گرفت و لشکر بسیار
از ترک و تاجیک بر او جمع شدند و با آیبه سلطان در عزیز کندی در ماه شوال جنگ کرد
و غالب شد و آیبه سلطان درین جنگ کشته شد آیبه سلطان از طبقهٔ بایندریه
صاحب شان و پادشاه نشان بود و در شجاعت و بهادری و صولت و صرامت
عدیل و نظیر نداشت و چون بخت دولت آق قوینلو برگشته بود او نیز در میانه
کشته شد و بعد از و خصمان طمع در ملک کردند و عنقریب سلطنت از دست
ایشان بیرون بردند چنانچه بتفصیل ایراد خواهد یافت پس از واقعهٔ آیبه سلطان
الوند بیک بحدود دیار بکر رفت و محمدی میرزا در تبریز نزول فرمود و در
اوقات برادر آیبه سلطان سلطان مراد را از قلعهٔ روئین بیرون آورده

بجانب فارس نزد قاسم بیک پرناک بردند و در انجا او را به پادشاهی برداشتند
محمدی میرزا از آذربایجان جهت دفع فتنهٔ ایشان بعراق آمد و سلطان مراد نیز
از فارس آهنگ او کرد و میان این دو لشکر در کرا الکه ارجد و اصفهان در شهور سنهٔ
خمس و تسعمایه حربی عظیم واقع شد و محمدی میرزا بقتل رسید مدت سلطنتش قریب
یکسال بود سلطان مراد بن یعقوب بیک بعد ازین واقعه بر فارس مستولی گشت
و الوند بیک در آذربایجان بامر سلطنت مشغول شد و درین اثنا شخصی سلطان حسین نام
بادعای آنکه پسر میرزا جهانشاه بن قرا یوسف است در آذربایجان خروج کرد و
لشکر بسیار بر او جمع شدند و الوند بیک در شهور سنهٔ خمس و تسعمایه با او محاربه نمود
غالب شد و شخص سلطان حسین نام بدست افتاده بقتل رسید پس ازین در شهور
سنهٔ ست و تسعمایه الوند بیک و سلطان مراد آهنگ یکدیگر کردند و در حدود
قزوین و ابهر در برابر یکدیگر نشستند مردم در میانه سخن از صلح گفتند
بدین نوع که عراق و فارس سلطان مراد را باشد و آذربایجان و دیار بکر
الوند بیک را باشد از طرفین بدین راضی شده هر یک بمملکت خود معاودت نمودند
سلطان مراد در جمادی الآخر سنهٔ مذکوره بقزوین آمد و قریب یک هفته
انجا مقام کرد و الوند بیک به تبریز رفت بعد ازین نهب و غارت و ظلم و ستم

و مطالبات عنیف در اطراف عالم شیوع یافت و ابهام پدید و دگرگشت و میان
امرا مخالفات بدید آمد و قاسم پرناک که سالها حکومت شیراز بدو و پدرش
متعلق بود در هفتم صفر سنه سبع و تسعمایه بگرفتند و بقلعه اصطخر فرستادند
بعد از آن بقلعه اصفهانش نقل کردند و در آنجا بقتل رسید و در یوم السبت
سیوم صفر سنه ثمان و تسعمایه ابو الفتح بایندر که حاکم کرمان بود بشیراز آمد
و یعقوب جان بیک که از جانب سلطان مراد حاکم فارس بود از و بگریخت
و ابو الفتح در فارس باستقلال حکومت یافت و بعد از شش ماه یوم الاحد ثامن
شعبان سنه مذکوره در شکارگاه از کوه افتاد و هلاک شد و بالجمله در زمان ایشان
مملکت خراب شد و از شومی ظلم و ستم قحط و وبا بدید آمد و خلق بسیار از گرسنگی
و علت طاعون هلاک شدند و رعیت پریشان و متفرق گشتند و مردم جلای
وطن کردند و احوال عالم دگرگون شد تا آنکه نسیم عنایت الهی از مهب مرحمت
نامتناهی بر فضای عالم وزیدن گرفت و شعشعه انوار جهانتاب نواب کامیاب
اعلی شاه دین پناه ابو المظفر شاه اسمعیل بهادرخان از مطلع سلطنت و اقبال
طلوع یافت و همای رایت نصرت آیت شاهی سایه مرحمت و عنایت بر مفارق
اهل عالم انداخت و با امرا ذوی الاقتدار و غازیان عالیمقدار در اوایل شهور

سنه سبع و تسعمایه در حدود نخجوان با الوند بیک طایفه اق قوینلو جنگ کرده
و الوند بیک مغلوب شده فرار کرد و مملکت آذربایجان بتصرف غازیان ظفرنشان
درآمد و اهالی آن دیار از جور و ستم ترکمانان بیابان خلاص شدند و از
انوار معدلت نواب کامیاب شاهی مرفه الحال و مبتهج الاحوال گشتند الوند بیک
مدتی سرگردان میگشت تا آنکه ببغداد رفت و از بغداد بدیار بکر رفت و
در آنجا قاسم بیک ولد جهانگیر برادرزاده حسن بیک که مدتها والی آنجا بود
و سلطنت بنام خود کرده بود در حدود ماردین جنگ کرد و غالب شد و بسلطنت
نشست و بعد از چند وقت در حدود سنه عشر و تسعمایه در آنجا وفات یافت
اما رایات جلال شاهی بعون عنایت الهی پس از اخراج الوند بیک از آذربایجان
و تسخیر آن بعد از یکسال بجهت دفع سلطان مراد بجانب عراق حرکت کرده
روز دوشنبه بیست و چهارم ذی قعده سنه ثمان و تسعمایه در حدود
همدان با سلطان مراد محاربه نموده نصرت یافت سلطان مراد بطرف شیراز
گریخت و از آنجا ببغداد نزد باریک بیک پرناک که مدتها حاکم آن دیار بود
رفت و یکسال و نیم در آنجا بسر برد و چون نواب کامیاب در شهور سنه اربع عشر
و تسعمایه بجانب عراق عرب توجه فرمودند سلطان مراد و باریک بیک

عراق عرب را گذاشته بطرف قرامان روم رفتند و سلطان مراد دیگر روی
سلطنت ندید تا در سنهٔ عشرین و تسعمایه بدیار بکر افتاد و در آنجا بدست غازیان
ظفر اثر بقتل رسید و دولت طبقهٔ آق قویونلو سپری شد باب ششم
در ذکر سلاطین ازبکیه که بعد از سنهٔ تسعمایه بماوراء النهر و خراسان حکم راندند
اول ایشان شاهی بیگ خان بن بداق سلطان بن ابوالخیر خان است از نسل
توشی خان بن چنگیز خان و او در سنهٔ اربع و تسعمایه سلطنت ماوراء النهر از
تصرف اولاد امیر تیمور خان کورکان بیرون آورد و چون پنج سال در ان
دیار حکم کرد سلطان حسین میرزا که پادشاه خراسان بود وفات یافت و پسرانش
با هم اتفاق نداشتند و هر یک در مملکتی حاکم بودند و اطاعت یکدیگر نمیکردند
شاهی بیگ در محرم سنهٔ ثلاث عشر و تسعمایه لشکر بخراسان کشید و بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا بود بعراق رفت و دیگران بعضی در دست ازبک
کشته شدند و بعضی وفات یافتند و شاهی بیگ خان در سلطنت خراسان متمکن
گشت چون سه سال و نیم ازین تاریخ بگذشت نواب کامیاب حضرت اعلی
شاه دین پناه ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر حسینی صفوی لشکر بخراسان کشید و او را
در روز جمعه سلخ شعبان سنهٔ ست عشر و تسعمایه در حدود مرو بکشتند

و بر تمام خراسان مستولی شدند کوچوبچی خان که مشهور بکوچم خان است
بعد از قتل شاهی بیگ چون اسن بود در تورهٔ ایشان هر کس از نژاد ایشان
اسن باشد خان شود در ماوراء النهر بپادشاهی رسید و قریب هشت سال
سلطنت کرد و در زمان او امیر یار احمد اصفهانی که به نجم ثانی ملقب بود با بعضی
امرا نامدار در شهور سنهٔ ثمان عشر و تسعمایه بعزم تسخیر ماوراء النهر از
عراق بکنار جیحون رفت و چون از آب عبور کرد میرزا بابر که پادشاه حدود
هند بود بدیشان ملحق شد و باتفاق از دربند آهنین عبور کرده در بلدهٔ قرشی
نهب و غارت و قتل عام فرمودند بعد از ان در حوالی غجدوان با لشکر ازبک
و عبید سلطان که یکی از اعاظم آن طایفه بود در شب سه شنبه هفتم رمضان
سنهٔ مذکوره جنگ کرده شکست یافتند میر یار احمد که سر لشکر بود با چند میر معتبر
درین جنگ کشته شدند و پس ازین در شهور سنهٔ اربع و ثلثین و تسعمایه
عبید سلطان تحریک کرد تا کوچجی با تمام خانان ازبک بخراسان آمدند
و در زورآباد جام روز شنبه یازدهم محرم سنهٔ خمس و ثلثین و تسعمایه با نواب
کامیاب اعلیحضرت پادشاه زمان خاقان سلیمان مکان ابوالغازی شاه
طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه جنگ کردند و شکست یافتند

و بماوراء النهر گریختند و سال دیگر که سنه ست و ثلاثین و تسعمایه بود بار
بر آمدند و هجوم کردند و بصلح باز گشتند و چون بدان دیار رسیدند کوچونجی
خان در سنه مذکوره وفات یافت **ابوسعید خان** بن کوچونجی خان بعد از پدر
بسلطنت رسید و قریب چهار سال حکم کرد و در سنه تسع و ثلثین و تسعمایه وفات یافت
عبید خان بن محمود خان که برادرزاده شاهی بیک خان بود بعد از ابوسعید
خان در ماوراء النهر پادشاه شد و او کرات و مرات در زمان کوچونجی و ابوسعید خان
و در زمان سلطنت خود بخراسان آمد و میان او و امرای حضرت اعلی محاربات رفت
و بواسطه فتنه اکثر بلاد خراسان و ولایات روی در خرابی نهاد و مردم بسیار تلف شدند
و هر وقت که نواب کامیاب اعلی بنفس نفیس متوجه دفع او می شد و بماوراء النهر می گریخت
تا در اوایل ذی قعده سنه ست و اربعین و تسعمایه در بخارا وفات یافت
عبدالله خان بن کوچونجی خان بعد از عبید خان بپادشاهی ماوراء النهر رسید
قریب شش ماه پادشاهی کرد و در سنه سبع و اربعین و تسعمایه در گذشت والله اعلم
عبداللطیف خان بعد از برادرش عبدالله خان بسلطنت رسید و حالا که سنه ثمان
و اربعین و تسعمایه است در ماوراء النهر پادشاه اوست **قسم چهارم** در ذکر
پادشاهان خلد ولایت و دودمان امامت و هدایت فیه عالیه صفویه جعلهم الله

بالانوار الجلیه القدسیه والدولت السرمدیه که مقصود اصلی ازین تالیف
نشر شمه از مناقب بهیه و مآثر علیه ایشان است والله المستعان سلاطین عظیم
الشان صفویه و خواقین رفیع المکان حیدریه پادشاهان کامکار بزرگوار
عالیمقدارند و بشرف سیادت و منقبت و ولایت و هدایت و سلطنت صوری
و معنوی موصوف و بصفات کمال و تفوق جلال از جمیع پادشاهان عالم
و خسروان بنی آدم مستثنی و ممتازند اولئک علیهم صلوات من ربهم
و رحمة و اولئک هم المهتدون نسب سیادت این طبقه علیه چنانچه بتفصیل اید
خواهد یافت بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام میرسد و سلسله هدایت و ولایت
ایشان بحضرت سلطان طریقت و برهان حقیقت قطب آفاق شیخ صفی
الحق والدین ابو اسحق قدس الله سره العزیز که جد اعلی این طایفه علیه است
می پیوندد و آن حضرت در طریق طریقت ارادت بحضرت شیخ تاج الدین
ابراهیم زاهد گیلانی رحمة الله علیه دارند و وفات شیخ زاهد در سیاورود
گیلان در سنه سبعمایه وقوع یافته و همانجا مدفون است و سلسله حضرت
شیخ زاهد بتوسط مشایخ کرام بحضرت امیر المومنین و امام المتقین و
یعسوب الدین علی بن ابی طالب علیه السلام که سر رشته امامت و هدایت از

منتهی میشود و حضرت شیخ صفی الدین ابوالفتح غوث زمان و قطب دوران
و مرشد کامل اوان خود بوده‌اند و انوار ولایت و هدایت آنحضرت
در زمان پادشاهان مغول چنگیزیه ظهور یافته و طایفه مغول بدان حضرت
ارادت و اعتقاد تمام داشته‌اند و بسیاری از آن قوم را چنانچه در تاریخ
گزیده مذکور است از ایذای مردم باز میداشته‌اند و در شرح مقامات قدسیه
و کرامات علیه و حالات رفیعه و ریاضات و مجاهدات آنحضرت مجلدات
پرداخته‌اند و کتاب صفوة الصفا از مؤلفات ابن بزاز علیه الرحمه از آن
جمله است و آنحضرت بعد از نماز صبح روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه
خمس و ثلاثین و سبعمایه در زمان پادشاهی سلطان ابوسعید خان پسر الجایتو سلطان
در دارالارشاد اردبیل جهان فانی را وداع فرموده بسرای باقی انتقال نموده
و در حظیره مقدسه منوره صفویه اردبیل که از منشآت خلف صدق ایشان
حضرت مرشد الکاملین و سلطان المحققین قطب الاولیا شیخ صدر الدین
موسی است و مطاف اهل ایمان و مقصد عالمیان است مدفون شده‌اند
و اول پادشاهی که ازین دودمان عالیشان بموجب آیه هو الذی جعلکم
خلائف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات بر تمام ممالک ایران

حکم فرموده و بر تخت سلطنت و سریر خلافت نشسته و بر اعدا غالب شده و دشمنان
قهر کرده و سرداران و گردنکشان غبار نعل مرکبش توتیاسا در چشم کشیدند
و ملوک اطراف بر درگاه عرش اشتیاقش بجای غلامان کمر بستند و نوبت آنکامیاب
حضرت اعلی خاقان صاحب قران سلطان سلاطین جهان خسرو پادشاه
نشان رافع آیات عدل و احسان ماحی آثار جور و طغیان شاهنشاه کشورستان
باسط امن و امان الموفق من الله العزیز القوی معز السلطنة و الدنیا و الدین
شاه اسمعیل بهادرخان الصفوی الحسینی انار الله برهانه و نقل بالخیرات
میرانه است و آنحضرت پادشاهی بود در نهایت عظمت و جلال و غایت
ابهت و کمال در شجاعت و مردانگی و صولت و فرزانگی بمرتبه بود که
بانگی از سپاه بر سر صد هزار تاختی و در شکارگاه بکشتن شیر و پلنگ
شتافتی و کلام در نظام حکیم فردوسی مناسب این حال است نظم

بنخجیر شیران شکار آورند　　دد و دام در زینهار آورند
زاواز گرزش همی روز جنگ　　بدرد دل شیر و چنگ پلنگ

و در صلابت و مهابت چنان بود که ارکان دولت و اعیان حضرت را
در بارگاه رفیعش بی رخصت یارا نبود و اعاظم سلاطین را در مجلس منیعش بهره

ز بهره گشایند و همانا که در شان عالیشان و گفته اند **نظم**

مهابت تو اگر بانگ بر زمانه زند　　قطار هفته و ایام بگسلید مهار

و در کرم و جود بمثابه که چون بار خاها و خزاین از اطراف رسیدی هم در

بار گاه بخشیدی **بیت**　　دست جودت نگذارد که شود زر مجموع

زان پراگنده بود حرف زر از یکدگر　　مفاخر و مآثر حضرت اعلی شهریاری

اگر کسی متصدی بیان تفصیل آن شود کتابی علیحده در آن باب باید تالیف کرد درینجا

مختصر شرح حالات و بیان فتوحات آنحضرت و کیفیت وصول این خاندان

ولایت ایشان بسلطنت مؤبد و به دولت مخلد بر سبیل اجمال تحریر خواهد یافت

بعد ازین هر جا که حضرت اعلی گفته میشود مراد آنحضرت اند و ابتدا نسب شریف

آنحضرت نموده می شود و اسامی شریفه حضرات آبا عظام و اجداد کرام عالیمقام

آنحضرت هر یک باین ترتیب در سلک نسب انتظام یافته شاه اسمعیل بن سلطان حیدر

بن سلطان جنید بن شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین

موسی بن شیخ صفی الدین ابو اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح

بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص

بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم

بن شاه جعفر بن محمد بن محمد بن احمد اعرابی بن ابو محمد قاسم بن ابو القاسم حمزه

بن الامام الهمام موسی الکاظم علیهما السلام و الاکرام حضرت آبا رفیع القدر

حضرت اعلی همه صاحب ولایت و هدایت و کرامت بوده اند و همیشه عالمیان

از نور ارشاد و تربیت ایشان منور و مهتدی می بوده اند و مریدان و معتقدان

ایشان از ترک و تاجیک روز بروز و ماه بماه و سال بسال زیاده می گشتند

اما ابتداء سلطنت این طایفه قدسیه در زمان سلطان جنید بوده و این حال

بر سبیل اجمال و ایجاز تحریر میشود که چون نوبت ارشاد بحضرت سلطان جنید

که پدر دوم حضرت اعلی است رسید آنحضرت داعیه سلطنت صوری فرمودند

و در تقویت دین مصطفی و ترویج مذهب امامی مرتضوی کوشیدند و مردم را

تحریص در باب ارادت بغزو کفار می نمودند روز بروز اسباب سلطنت آنحضرت

از جمعیت اسباب ارادت و لشکر زیاده می گشت چون پادشاه آن زمان میرزا

جهانشاه بود که از طبقه سلاطین قراقوینلو بر داعیه ایشان اطلاع یافت بسبب

توهم زوال ملک آنحضرت را از قلمرو خود عذر خواست و آنحضرت با جمعی کثیر

از اصحاب ارادت بجانب حلب رفتند و بعد از مدتی بدیار بکر که والی آنجا

امیر کبیر ابو النصر حسن بیگ بود و با میرزا جهانشاه مخالفت و مخاصمت

میمنو د تشریف بردند حسن بیگ بقدم اعزاز و تعظیم استقبال نمودند و
بمصاهرت آن حضرت مفاخرت خواهر اعیانیه خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا
بنکاح آنحضرت درآوردند و حضرت شاه صفدر ابو الغازی سلطان حیدر
ازین خاتون متولد شده حضرت سلطان جنید بعد از چند وقت با مردم بسیار
از دیار بکر بعزم غزو کفار بطرف طرابزون رفتند و با کفار آنجا غزا کردند
و از آنجا مراجعت نمود و بمملکت شروان درآمدند امیر خلیل که والی شروان بود
از استیلا و استقلال ایشان بترسید. لشکر بسیار بمقابل ایشان فرستاد
و میان فریقین جنگ عظیم دست داد و حضرت سلطان جنید درین جنگ
مقتول گشتند و بمقتضای آیه کریمه وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ
بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ بحیات جاودانی واصل شدند و بعد از ایشان
حضرت سلطان حیدر بر مسند ارشاد بجای پدر بزرگوار برآمدند و زمره مریدان
و معتقدان سر نیاز بر عتبه اقبال آن حضرت نهادند و امیر کبیر حسن بیگ
که بعد از میرزا جهانشاه حکومت آذربایجان و عراق بدو تعلق گرفته بود
و از وفور اخلاصی که بآن خاندان ملک ایشان داشت مجدداً بمصاهرت
آن حضرت که همشیره زاده او بود میل فرمود و دختر خود یعنی عالمشاه خاتون را

با آنحضرت بعقد شرعی تزویج نمود حضرت اعلی شاه هدایت پناه ازین خاتون
بوجود آمد و ولادت همایون آنحضرت در اول صباح روز سه شنبه بیست
و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه با شواهد پادشاهی و اقبال و
آثار جهانگیری و سلطنت و کمال شرف وقوع یافته شاه صفدر ابو الغازی
سلطان حیدر در زمان سلطنت یعقوب پادشاه مذکور بمملکت شیروان
نهضت فرمودند و شیروانشاه بن امیر خلیل مغلوب و منکوب گشت و از
یعقوب بیگ استمداد نمود و یعقوب بیگ با آنکه از طریق مصاهرت آنحضرت
سلطان حیدر خویش بوده راه صواب گم کرده سلیمان بیگ بیجن را با لشکر بسیار
بمدد شیروانشاه تا با آنحضرت در حدود تبرسران جنگ عظیم کردند و خلق بسیار
از طرفین کشته شدند درین جنگ بموجب إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ
سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ از کمان قضا و قدر تیری بر سلطان حیدر رسید
و آن حضرت برحمت حق واصل شد بدستور آبا رشید از جام و ما منا الا مقتول
شهید درکشید و بدار جنان در روضه رضوان خرامید فی مقعد صدق عند ملیک
مقتدر و این واقعه هایله در شعبان سنه مذکوره وقوع یافت کار دنیای خود
چنین است همیشه که زمره انبیا و ائمه هدی علیهم افضل التحیة والثناء طعمه

اصفیا و اولیا از و جفاها دیده و ستمها کشیده اند نظم

چیست دنیا سرای آفت و شر　　خانهٔ محنت و مکان ضرر

نیست در وی وفا و یاری یار　　دیده و آزموده ام بسیار

بعد ازین واقعه یعقوب بیگ شاهزادگان حضرت را که هر یک آسمان
سلطنت و مهر سپهر ولایت و هدایت بودند بجانب اصطخر فارس فرستاد
و اوقات شریف ایشان قریب چهار سال و نیم در آن دیار گذشت چون دشمنی
آل پیغمبر و قصد خاندان حیدر سم قاتل و زهر هلاهل است لاجرم یعقوب بیگ
در عنفوان جوانی بمرد و پسرانش بعد از و کشته شدند و نسلش برافتاد و طبقهٔ
آق قوینلو بقهر دشمن سوز نواب کامیاب حضرت اعلی گرفتار شده اکثر
آن طایفه از شمشیر آبدار غازیان ظفر آثار بدار البوار رفتند القصه چون
نوبت سلطنت آق قوینلو برستم بیگ رسید حضرت شاهزادگان را از
جانب اصطخر بجانب آذربایجان طلبید حضرت شاهزاده ولایت پناه سلطان
علی پادشاه چنانچه سابقا در احوال رستم بیگ گذشت از غدر رستم بیگ
بقتل رسید و درین فتنه حضرت اعلی در اواخر شهور سنه ثمان و تسعین
و ثمانمائه بطرف گیلان تشریف بردند و پادشاه گیلان حضرت سیادت منقبت

سلطنة منزلت کارکیا میرزا علی نسبت بآن حضرت در مقام خدمتکاری و
جان سپاری درآمده بود و لوازم اعزاز و تعظیم بتقدیم رسانید حضرت اعلی
مدت شش سال در گیلان توقف فرمودند و چون دولت آق قوینلو چنانچه
سابقا ایراد یافته ضعیف گشت و در ممالک ایران هرج و مرج شد و مردم عالم
پایمال ظلم و عدوان گشتند و نهب و غارت شیوع یافت و کار عالم از نسق و نظام
بیفتاد رایات نصرت آیات شاهی چون عنایت الهی در اواسط محرم سنه خمس و تسعمایه
بعزم تسخیر ممالک ایران و اطفای نایرهٔ ظلم و عدوان در حرکت آمده در اردوی
سامان از حد و دیلمان کارکیا میرزا علی را وداع کرده از گیلان بیرون آمد
و قشلاق در ارجوان از مملکت استارا بلندی گرفتند و در بهار از آنجا بجد د
اردبیل تشریف بردند و از آنجا بطرف آذربایجان نهضت کردند و در انجا
از طوایف مریدان و معتقدان و صوفیان قدیم قریب هفت هزار کس از
استاجلو و شاملو و تکلو و ورساق و روملو و ذو القدر و افشار و قاجار
و صوفیهٔ قراجه داغ و غیرهم بر درگاه سلطنت پناه آن حضرت جمع شدند
و حضرت اعلی در اوایل شهور سنه ست و تسعمایه با غازیان ظفرپناه پیروزی دولت
و اقبال ظهور فرمودند بدفع شروان شاه متوجه مملکت شروان گشتند و با

وباتیر وانشاه وران دیار محاربه نمود وظفر ونصرت یافتند و درین جنگ
خلق بسیار از مخالفان کشته شد وشیروانشاه بقتل آمد بعد از قتل بفرمان قضا
جریان سهام عساکر ظفر فرجام شد بجزای اعمال وافعال خود رسید شعر

گر زانکه بد کنی متوقع مدار کان بدی / گردون فرو گذارد و دوران رها کند
قرض است فعلهای بد پیش روزگار / در هر کدام روز که باشد ادا کند

فرخ یسار بعد از پدرش امیر خلیل در سنه ثمان وستین وثمانمایه بسلطنت
رسیده بود مدت سلطنت وی هفت سال وچند ماه امتداد یافت وبعد از وی
مردم شیروان در بعضی از حدود آنجا بهرام بیک بن فرخ یسار را به پادشاهی بر
داشتند وقریب یکسال پادشاهی کرد و درگذشت بعد از وی غازی بیک
بن فرخ یسار در سنه سبع وتسعمایه بسلطنت معین شد واو نیز قریب یکسال پادشاه بود
وفات یافت بعد از وی شیخشاه بن فرخ یسار در سنه ثمان وتسعمایه پادشاه شد
ومدت بیست سال بسلطنت آن دیار کامرانی کرد ودر روز شنبه پنجم رجب
سنه ثلثین وتسعمایه وفات یافت وبعد از وی پسرش سلطان خلیل در شیروان
پادشاه شد مدت یازده سال وچند ماه سلطنت کرد ودختر حضرت اعلی پادشاهی
شاه اسمعیل بهادر خان را در نکاح آورده ودر روز جمعه نهم جمادی الاول سنه

اثنی واربعین وتسعمایه وفات یافت حضرت اعلی بموجب آیه کریمه تؤتی الملک من تشاء
وتنزع الملک ممن تشاء بر تخت سلطنت شیروان برآمدند ودر آن سال قشلاق
همایون در محمودآباد شیروان کرفتند و درین قشلاق جناب وزارت پناه معالی
دستگاه امیر شمس الدین زکریا که سالها وزارت سلاطین کرده بود بشرف
بساط بوسی نواب کامیاب حضرت اعلی مفتخر وسرافراز گشت وعنایت شاهانه
شامل حال وشد بمنصب وزارت دیوان اعلی به شفقت فرمودند واو را کلید
آذربایجان خداوند ومنصب صدارت بجناب فضایل مآب مولانا شمس الدین
گیلانی که بعد مدت خدمت موصوف بود تعلق داشت واز وظیفه غازیان
چین بیک لله شاملو وابدال بیک دده امیر الامرایی وصاحب اختیار بودند
بعد ازین در شهور سنه سبع وتسعمایه بقصد الوند بیک وتسخیر مملکت آذربایجان
از شیروان نهضت فرموده درحدود نخجوان در موضع شرور با الوند بیک
وامرا آق قوینلو جنگ کردند مظفر شدند والوند بیک بحدود دیار بکر گریخت
حضرت اعلی نزول اجلال در دار السلطنت تبریز فرمودند وسریر سلطنت
آذربایجان بشکوه پادشاهی ایشان زیب وزینت گرفت ودر رؤس منابر
ووجوه دنانیر بنام هدایت حضرات دوازده امام والقاب همایون مشرف گشت

و مردم بمذهب اهل بیت درآمدند و خلایق از جور ظلم و عدوان خلاص شدند
بیمن مرحمت و عدالت حضرت اعلی در مهد امن و امان آسایش یافتند و زبانه
بزبان حال مترنم گشت نظم

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی
که سایه بر سرش افکند خسرو غازی
شکوه چتر شاهین همتش بشکست
دل عقاب سپهر از بلند پروازی
فلک کلاه عزو رای زمان ز سر بنهد
که هست افسر به بر چه سرافرازی
چنان بساخت جهان را هوای معدلتش
که از طبیعت اضداد رفت ناسازی
از آن گذشت که گستاخی کند پس ازین
سحر به پرده دری با صبا بغمازی

بعد ازین رعب و صولت غازیان ظفرنشان بنوعی در دلها اثر کرده که مخالفان بصحرای آوارگی ایشان از اقلیمی باقلیمی میگریختند و سر حدیث صحیح نصرت بالرعب مسیرة شهر از ایشان ظاهر بود
درین سال قشلاق همایون در تبریز واقع شد و در بهار اردوی کیهان پوی بجانب ارزنجان در حرکت آمد و تا حد ولایت ذوالقدر که والی آنجا علاءالدوله بود رفتند و در غیبت ایشان الوند بیگ به تبریز آمد و چون نواب حضرت اعلی اطلاع یافتند در اوایل شهور سنه ثمان و تسعمایه بیلغار بجانب تبریز توجه فرمودند الوند بیگ از وصول لشکر ظفراثر خبر یافته فرار کرده به بغداد رفت و بعد از

بغداد به دیار بکر رفت و در آنجا در شهور سنه عشر و تسعمایه وفات کرد چنانچه گذشت و مملکت آذربایجان با توابع از خبث وجود اعداء دولت قاهره پاک شد و قشلاق در تبریز کردند پس ازین در اواخر سنه ثمان و تسعمایه موکب ظفرلوا بعزم دفع سلطان مراد پسر یعقوب بیگ آهنگ عراق کردند و بعد از طی منازل و مراحل روز دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه سنه مذکور در حدود همدان با سلطان مراد که حضرت اعلی او را با مراد خوانده بود محاربه فرمودند و نصرت یافتند و قریب ده هزار کس از آق قوینلو درین جنگ کشته شدند و حضرت اعلی از عقب با مراد که بطرف بغداد گریخته بود توجه فرموده در ماه ربیع الاول سنه تسع و تسعمایه در شیراز نزول اجلال فرمودند و ممالک عراق و فارس و کرمان بتصرف نواب کامیاب حضرت اعلی درآمد و با مراد از فارس به بغداد آمد و درین سال قشلاق همایون در قم کردند و درین قشلاق جناب وزارت مآب ملک اشرف الدین محمود جان دیلمی قزوینی که بانواع فضایل و خصایل اتصاف داشت در وزارت شریک جناب امیر زکریا شد و چون از حسین کیای چلاوی که مدتها حاکم فیروزکوه و دماوند و خوار و سمنان بود عصیان ظاهر شده بود و الیاس بیگ ایغوت اوغلی را که

از جانب حضرت اعلی والی آنجا بوده بقتل آورده و مردم آن مملکت را
غارت کرده جمعی بقیة السیف از طبقهٔ آق قویونلو نزد او جمع شده حضرت
اعلی در اواخر زمستان این سال در دوازدهم رمضان بقصد قلع و قمع
او از قشلاق تبریز در آمدند و از راه دیر و کالخ بلغار در ری نزول فرمودند
و از آنجا بپای قلعهٔ گلخندان که در دست مخالفان بود در اواخر شهر مذکور نهضت
کردند و درین منزل قاضی محمد کاشی در منصب صدارت شریک مولانا
شمس الدین محمد گیلانی گشت و روز بروز کار او در ترقی بود تا امارت
با صدارت جمع کرد و فی الجمله غازیان عظام در دو روز فتح قلعهٔ مذکور نمودند
و در دوم شوال مردم قلعه را بقتل آوردند و در دماوند نهب و غارت و
قتل عام رفت و در منتصف شوال قلعهٔ فیروزکوه در حصار گرفتند و مدت
پانزده روز میان اهل حصار و غازیان ظفر کردار قتال و جدال بود و بعد از
پانزده روز علی کیا ضمانداری که کوتوال قلعه بود بشرف عتبه بوسی مشرف گشت
و قلعه تسلیم نمود و بجان امان یافت از مردم این قلعه هرکس سپاهی بود
بقتل رسیدند و رعایا خلاص شدند و حضرت اعلی بعد از فتح قلعه از راه
ماله رود بپای قلعهٔ استا که حسین کیای جلادی و مراد بیگ و جهانشاهلو

از طبقهٔ آق قویونلو با لشکر و مردم بسیار در آنجا تحصن نموده بودند نزول اجلال
فرمودند و قریب یکماه بحرب و قتال اشتغال داشتند و در آخر آب حبله رود را
که اهل قلعه از آن سیراب شدند از ممر اصلی انداخته از ایشان باز گرفتند اهل قلعه
مضطرب شدند و از تشنگی بسر حد مرگ رسیدند حسین کیا با مراد بیگ و توابع
در اوایل ذی حجه سنهٔ مذکوره از قلعه بیرون آمدند و مراد بیگ را باتش سوختند
و سپاه کینه خواه گوشت او را بخوردند و حسین کیا را در قفس کردند و بعد
میگردانیدند و او خود را در قفس کشته در منزل تومیهٔ ری جثهٔ او را بسوختند و دیگران
طعمهٔ شمشیر غازیان ظفر نشان گشتند و قلعه را خراب کردند و درین یورش قریب
هزار کس از مخالفان بقتل آمدند مؤلف این مختصر درین سفر دولت آسا در رکاب
ظفر انتساب بود بچشم خود مشاهدهٔ این وقایع می نمود و در زمانی که حوالی قلعهٔ
استا مخیم عساکر نصرت مآثر شده بود والی استراباد محمد حسین میرزا که والدش
سلطان حسین میرزای بایقرا بود و درین ایام پادشاه تمام خراسان بود و دیگر کارکیا
سلطان حسن برادر کارکیا میرزا علی پادشاه گیلان بصدق نیت و اعتقاد درست
بشرف بساط بوسی سرافراز گشتند و بعد از فتح قلعه چون اردوی همایون بری
مراجعت فرمود و عاطفت خسروانه شامل حال ایشان شده بتاج زر و کمر شمشیر

مرصع و چارقب و اسب و زین طلا اختصاص یافته محمد حسین فوجی از
لشکر ظفر اثر باسترآباد معاودت نموده و برادرش مظفر حسین میرزا که در
غیبت او در استرآباد باستقلال بود از و منهزم شده بهرات نزد پدر رفت
و استرآباد دیگر باره بتصرف محمد حسین میرزا در آمد و آن مملکت تا آخر حیات
در تصرف او بود و کارکیا سلطان حسن در ساوج بلاغ رخصت انصراف
بجانب گیلان یافت و در محرم سنه عشر و تسعمایه اردوی گردون شکوه
به ییلاق خرقان و تخت سلیمان حرکت کرده بعیش و شکار اوقات گذرانیدند
و در قابیز متوجه اصفهان گشتند و از وقایع این سال یکی آنست که کارکیا
سلطان حسن در حدود دیلمان با برادرش کارکیا میرزا علی اظهار مخالفت کرده
و کیا فریدون را که از جانب کارکیا میرزا علی وکیل السلطنه بود در موضع شلیند زد
از حدود دیلمان بکشت و کارکیا میرزا علی بد و باز گذاشت و عبادت اختیار
کرد دیگر آنکه شخصی که او را رئیس محمد کرهی گفتند و در فترت آق قوینلو ابرقوه
بدست آورده بود و بر یزد نیز مستولی شده حضرت اعلی بجهة دفع او توجه
یزد شدند و تفصیل این حال آنست که در این ایام مراد شکسته بود بجانب
شیراز و بغداد گریخت مراد بیک بایندر که والی یزد بود چون خبر شکست

آق قوینلو بوی رسید یزد را گذاشته بجانب هرات رفت و در غیبت او خواجه
سلطان احمد ساروی که وزیر او بود یزد را ضبط نمود و حضرت اعلی بعد از
فتح با مراد حکومت یزد بحسین بیک لله تفویض فرموده بود و او جوهه بیک
نامی را که از طبقات شاملو بود با معدودی چند از غازیان بداروغگی یزد فرستاده
بود و سلطان احمد ساروی استقبال داروغه نموده او را به یزد در آورد و دو روز
بود و بعد از چند روز داروغه را در حمام کشته و هر کس از غازیان همراه او بود در
بقتل آورده با جمعی از پیاده ها بر یزد مستولی شد و این خبر در ابرقوه برئیس محمد
کرهی رسیده بود و از ابرقوه بجد و جهد در یزد آمده بود و سلطان احمد ساروی را
محاصره کرده و بعد از مدتی یزد را گرفته سلطان احمد را با جمیع پیاده ها بقتل
رسانیده و در یزد و ابرقوه حاکم مطلق العنان شده چون این احوال بر ضمیر
منیر همایون حضرت اعلی واضح شد در ماه رجب سنه مذکوره با عساکر نصرت شعار
متوجه تسخیر یزد شدند و تا ماه رمضان پای حصار یزد با مخالفان بقتال
و جدال اشتغال داشتند و بتایید الهی و اقبال پادشاهی یزد مفتوح شد
و رئیس محمد کرهی گرفتار گشت و اتباع او طعمه ضرغام بلا و صمصام
فنا شدند و رئیس را با آتش سوختند دیگر آنکه بعد از فتح یزد حضرت اعلی

باعساکر نصرت مآثر ایلغار فرموده با تخت بجانب طبس بردند و قریب یکهفته
در آنجا توقف فرمودند و قریب هفت هزار کس از مخالفان در آن حدود
بقتل رسانیدند و آوازه ایشان در تمام خراسان شایع گشت و پادشاه خراسان
سلطان حسین میرزای بایقرا با فرزندان و امرا در قلق و اضطراب افتادند
حضرت اعلی بعد از فتح طبس بعراق معاودت فرمودند و در محرم سنه
احدی عشر و تسعمایه در تابستان از حوالی همدان گذشته تا تخت سلیمان سیر
فرموده بعیش و عشرت گذرانیدند و درین اوقات فرمان همایون عز اصدار یافته
بود که هر کس در جنگ سلطان حیدر با مخالفان همراه بوده باشند و به ثبوت
رسد او را بقتل آوردند و پرسش این را با بادال بیک ده ده که در آن وقت
قورچی باشی بود رجوع فرمود بدین سبب بسیاری بقتل رسیدند و درین سال
قشلاق همایون در طارم افتاده بود و در اثنای قشلاق خبر فوت پادشاهان
گیلان بمسامع جلال رسید و آنچنان بود که جمعی از مردم گیلان با کارکیا
میرزا علی در خفیه اتفاق کردند و در پنجشنبه چهارم رمضان سنه مذکوره
در رانکوه بسر کارکیا سلطان حسن رفتند و او را در جامه خواب بکشتند یکسال
و نیم پادشاهی گیلان کرده بود و درهمین شب این خبر بلاهیجان رسید امرا

سلطان

سلطان حسن با لشکر لاهیجان اتفاق نموده درین روز برانکو آمدند و کارکیا
میرزا علی قریب بیست و هشت سال باستقلال پادشاهی گیلان کرده بودند و در
زمان پدر بیست و دو سال دیگر سلطنت لاهیجان بدو تعلق داشت و ولیعهد نیز بود
ولادتش در روز جمعه نوزدهم رمضان سنه سبع و اربعین و ثمانمایه بود در
رانکوی مبارک و او پادشاهی عابد زاهد بود و خیرات مبرات داشت
و اکثر اوقات بتلاوت قرآن و طاعت و عبادت می گذشت و بالجمله
در زمانی که این وقایع در گیلان روی نمود کارکیا سلطان احمد پسر کارکیا
سلطان حسن در اردوی همایون بود حضرت اعلی عنایت پادشاهانه شامل
حال او فرموده سلطنت گیلان بدو شفقت فرمودند و جمعی از غازیان ظفر
نشان همراه کرده او را به پادشاهی گیلان فرستادند و چون کارکیا
سلطان احمد بحدود رانکو رسید امرا پدرش که کارکیا میرزا علی را کشته بودند
باستقبال او بیرون آمدند و چون بکارکیا سلطان احمد نزدیک شدند
از اسب فرود آمدند که پای بوس نمایند کارکیا فرمود که همه را بقتل رسانیدند
و در رانکو نزول کرده بر تخت سلطنت نشست و قریب بیست و نه سال در پادشاهی
باند و در روز دوشنبه دوم رمضان سنه اربعین و تسعمایه وفات یافت

و هم در قشلاق طارم حضرت اعلی بعضی امرا را از راه خلخال بر سر امیر حسام الدین
پادشاه رشت فرستاد و خود بنفس همایون با عساکر نصرت مآثر از راه طارم
یکدو و در رشت نزول اجلال فرمود و امیر حسام الدین جمعی را بشفاعت و استغاثه
باردوی همایون فرستاد و شیخ نجم رشتی از مقربان حضرت اعلی بود و شفیع
مردم رشت شده گناهان ایشان را درخواست کرد و التماس او درجهٔ
قبول یافته از سر جریمهٔ ایشان درگذشتند و باردوی همایون که در موضع
زلرد آلتون کش بود معاودت فرمودند و چلپان بیگ خلخالی که والی طارم
بغضب حضرت اعلی گرفتار شده گناهان ایشان نبخشیده بقتل رسید و در شانزدهم
ذی حجهٔ این سال پادشاه خراسان میرزا سلطان حسین بایقرا وفات کرد
و پسرانش بجای او نشستند چنانچه سابقا مذکور شده و حضرت اعلی در بهار
از طارم بسلطانیه تشریف برده در شهور سنهٔ اثنی عشر و تسعمایه شکار کنان
بآذربایجان رفتند و قشلاق در خوی گرفتند و درین سال امرای عظام با صارم کرد
جنگ شد و عبدی بیگ شاملو و صارو علی مهردار کشته شدند و در محرم
سنهٔ ثلاث عشر و تسعمایه شاهی بیگ بخراسان آمد و پسران سلطان حسین
میرزا از و شکست یافته و بدیع الزمان میرزا با برادران و فرزندان حسین

بعراق آمدند و بتقبیل بساط بوسی همایون مفتخر و سرافراز گشت و شرح این صورت
و مآل حال ایشان سابقا ایراد یافته در بهار این سال حضرت اعلی بجانب
ذو القدر نهضت فرمودند و با جمیع امرا و عساکر از حدود قیصریهٔ روم گذشته
بر سر علاء الدوله ذو القدر رفتند و علاء الدوله که حضرت اعلی او را اعدای دایم
می گفتند فرار نموده پناه بکوههای ذو القدر برد و غازیان ظفر آثار
الکای او را غارت کرده حضرت اعلی با ظفر و نصرت بآذربایجان آمده در حین
مراجعت امیر بیگ موصلو که از جانب آق قوینلو مدتها والی دیار بکر بود
با اقوام و اتباع و اویماق موصلو بتقبیل بساط بوسی همایون مفتخر گشته و هدایای
بسیار و تحف نفیسهٔ بیشمار بموقف عرض رسانید و بلاد دیار بکر ضمیمهٔ ممالک
محروسه شد و ایالت آنجا بر محمد خان استاجلو قرار گرفت و او مدت هفت سال
در آن دیار حکومت کرد و علاء الدوله ذو القدر مکرر لشکر بر سر او فرستاد
و میان ایشان محاربات واقع شد و همه را او غالب آمد و پسر علاء الدوله
درین محاربات بقتل رسید و محمد خان رتبهٔ بزرگ یافت و مآل احوال او بعد ازین
خواهد آمد انشاء الله تعالی و حضرت اعلی امیر بیگ موصلو را بمنصب مهرداری
همایون سرافراز گردانیده در سنهٔ مذکوره قشلاق همایون در خوی اتفاق افتاد و بعد ازین

حضرت اعلی بعز و جلال در سنه اربع عشر و تسعمایه عازم عراق عرب شد
باریک بیک پرناک والی بغداد بود و چون از وصول رایات خیر آیات خبر یافت نام‌دار
بر داشته بجد در روم و شام گریخت و بغداد و سایر بلاد عراق عرب
مفتوح گشت و بسیاری از مخالفان در آن دیار از شمشیر آبدار غازیان ظفر آثار
گذشتند چنانچه در دجله بجای آب خون روان شد و غازیان عظام تاخت
بر سر اعراب بادیه بردند و شتر بسیار و غنایم گرفتند و ایالت عراق عرب
با توابع و ملحقات بخادم بیک امیر دیوان ارزانی داشتند و او را خلیفة الخلفا
لقب کردند و جناب سیادت مآب سید محمد کمونه را که از کبار نقبا و سادات
عراق عرب بود و باریک بیک او را در چاه بند کرده بود از قید خلاص داده
و تربیت فرمودند و تولیت نجف اشرف و حکومت بعضی از بلاد عراق عرب
باطبل و علم به وی شفقت فرمودند حضرت اعلی بعد از فتح آن دیار و تشرف
بشرف زیارت و رعایت معتکفان عتبات جنت آیات و تعیین حفاظ و
مؤذنان و قنادیل طلا و نقره و فرشهای لایق و صنادیق عالیه و ترویج
و تنسیق مهام مشاهد علیه مآل بعضی از عراق عرب بر آن آستانها منور مسلم داشتند
و زر بسیار بطبقات مردم انجا مرحمت فرمودند پس از این متوجه خوزستان

شدند و فتح ششتر و حویزه فرمودند و بسیاری از مخالفان و معاندان
و حکام اعراب در آن قتال بقتل رسیدند و چند روز در شهر ششتر توقف
همیون واقع شد و از آنجا از راه کوه گیلویه بشیراز آمدند منصب امیر الامرائی
و رتق و فتق مهمات جمیع ممالک محروسه بر شیخ نجم گیلانی مقرر شد و مهر
او در دیوان اعلی بر بالای مهر جمیع امرا زدند و او دست امرا و ترکان را بربست
و کار عالم بانسق و نظام آورده و مدار بر حساب نهاد و در اوایل شهور سنه
خمس عشر و تسعمایه از شیراز متوجه عراق عجم گشتند و قاضی محمد کاشی را که
در دیوان اعلی منصب صدارت با امارت جمع کرده بود و خونهای ناحق ریخته
و بانواع فسق و فجور اقدام نموده و حکومت یزد و کاشان و خیلی از محال عراق
عجم به ایشان رجوع بود و در بنا و عمارت حکومت شیراز نیز بود و تعلقی گرفته بود
بسو اعمال و افعال خود گرفتار شده حسب الفرمان قضا جریان در ماه صفر بقتل
رسید و هم درین ماه ابدال بیک دده که صاحب الکا قزوین و ساوجبلاغ
و خوار و ری بود از امارت عزل فرمودند و امارت و نوکران او را
بزینل بیک خان شاملو عنایت فرمودند و منصب صدارت بلا مشارکت
بجناب سیادت و افادت مآب میر سید شریف شیرازی که از دختر زادهای

عالیجناب سیادت نقاب استاد المحققین صاحب التصانیف الفائقه میر
سید شریف علامه بود تفویض فرمودند و وزارت با میر یار احمد خوزانی
و استیفا بمولانا شمس الدین اصفهانی شفقت کردند و اردوی همایون از عراق
بجانب آذربایجان حرکت فرمودند و چند روز در تبریز توقف نمودند
و درانجا حسین بیگ لله را که منصب امیر الامرایی و امیر دیوانی داشت از
امارت عزل کردند و الکا و نوکران او را بمحمد بیگ سفره چی استاجلو ارزانی
داشتند و بعد ازین او را چایان سلطان لقب کردند و او نیز متوجه خوی شد
و چون در موضع حمه ازخود و شنشتر نزول اجلال واقع شد شیخ نجم گیلانی
دران منزل بمرض الجنب درگذشت جسد او را بموجب فرمان همایون بنجف
اشرف نقل فرمودند و منصب او بمیر یار احمد خوزانی تفویض فرمودند و او را نجم ثانی
لقب کردند و بر جمیع امرا تقدیم فرمودند و موکب همایون در خوی نزول نمود
و بعد از چند روز در ایام زمستان بجانب شروان نهضت کردند و تا دربند
باکویه رفتند قلاع آن دیار همه مفتوح گشت و در بهار بدولت و اقبال بنخجوان
عود فرمودند و چون خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر همایون از انتظام کلیات
امور مملکت آذربایجان و عراقین و دیار بکر و فارس و کرمان باز پرداخت

تسخیر ممالک خراسان را وجهه همت عالی نهمت ساخت و لوای اقلیم گشای
بدفع شیبک خان ازبک که بر بلاد خراسان مستولی شده بود و غرور
و طغیان او از حد گذشته در اواسط شهور سنه عشر و تسعمایه متوجه خراسان گشت
شیبک خان خبر یافته در اواخر رجب سنه مذکوره در روزی که قمر در طریقه
محترقه بود از هرات بمرو رفت و تحصن بقلعه مرو نمود و حضرت اعلی با جمیع امرا
و عساکر بعد از تشرف بشرف زیارت امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام
استمداد همت از آن آستان ملایک آشیان نموده در بیست و هشتم شعبان سنه مذکوره
نزول اجلال در ظاهر مرو فرمودند و یک دو روز میان غازیان ظفر نشان
و ازبکان جدال و قتال دست داد و چون صرفه جنگ با مخالفان در آن مکان
نبود از پای حصار کوچ فرمودند و یکمنزل پس نشستند شیبک ازبک این صورت را
بر فرار حمل کرده دلیر شده با قریب پانزده هزار کس از حصار بیرون آمده از عقب
لشکر ظفر آثار یلغار کرده برسید حضرت اعلی بتایید ربانی و توفیق سبحانی
تعبیه میمنه و میسره فرموده در یکمنزلی مرو با شیبک خان ازبک مصاف دادند
و بین العسکرین از صباح تا زوال جنگ واقع شد که ناگاه نسیم د استان نسیم و نصرت وزیدن
گرفت و قریب ده هزار ازبک درین جنگ کشته شدند و شیبک خان را در

موضع حرب مرده باشند و سرداران ایشان را دستگیر کرده گردن زدند
و این فتح بزرگ در روز جمعه بیست و ششم سنهٔ مذکوره اتفاق افتاد
و تمام بلاد خراسان متصرف بندگان درگاه فلک اشتباه و لشکر منصور
غنایم نامحصور گرفتند منشیان بلاغت شعار شرح این فتح نامدار که طراز
سلاطین کامکار تواند بود قلم کرده بار گرفتن فتح نامها بعراق و فارس و
آذربایجان و بغداد و کرمان و خوزستان و هند و سیستان و طبرستان و روم
فرستادند عساکر ظفر مآثر سه روز مرو را که مسکن ازبکان و موطن مخالفان بود
غارت کردند و بعد از سه روز عنایت پادشاهانه شامل حال عجزه و مساکین
آنجا شده بر ایشان بخشودند و آن مملکت را بابدال بیگ ده ده دادند و درین سال
قشلاق همایون در شهر هرات واقع شد و در بهار سنهٔ سبع عشر و تسعمائه اردوی
گردون شکوه بعزم تسخیر ماوراءالنهر در حرکت آمد و بعد از طی منازل و مراحل
حدود آب آمویه مخیم عساکر نصرت مآثر شد سلاطین ازبک پناه بمراد دوی الاحد آورده
برده طلب شفاعت کردند حضرت اعلی شفاعت ایشان قبول نموده بدولت
و اقبال معاودت فرمودند و شهر هرات بحسین بیگ لله ارزانی فرمودند و در
این سال عازم عراق شدند و چون شهریار منزل مبارک همایون شد قریب نوزده هزار

کرد

که از طایفهٔ تکلو که در روم خروج کرده بودند و با امرای روم مکررا
جنگ غالب آمده و خیلی از محال روم غارت کرده قریب پانصد کس را از
تجار در حدود ارزنجان بقتل آوردند و مالهای ایشان را تاراج کرده درین
وقت بعز زمین بوسی سرافراز گشتند حسب الفرمان همایون سرداران ایشان را
بواسطه حرکات شنیعه که از ایشان صدور یافته بود بسیاست رسانیده دیگران را بر امرا
قسمت کرده ملازم ساختند و قشلاق همایون در قم واقع شد و درین قشلاق
سلاطین مازندران بتقبیل آستانهٔ علیه سرفراز گشتند و مبلغ سی هزار تومان
نقد برسم پیشکش بموقف عرض رسانیدند و هم درین قشلاق جناب سیادت مآب
میر سید شریف شیرازی بجهت احراز سعادت زیارت مشاهد مقدسه
حضرات ائمه هدی علیهم افضل التحیة والثنا متوجه عراق عرب گشت و منصب
صدارت در اوایل ذی حجه سنهٔ مذکوره بعالیجناب سیادت و نقابت پناه
عرفان دستگاه امیر ظهیرالدین عبدالباقی یزدی که از احفاد حضرت عارف
ربانی میر نعمت الله کرمانی بود مفوض شد و در عشر ذی حجه این سال امیر یار احمد
اصفهانی که بنجم ثانی ملقب شد بعزم تسخیر ماوراءالنهر از قم متوجه خراسان گشته
و در بهار سنهٔ ثمان و عشر و تسعمائه موکب همایون از قشلاق قم بیرون آمده

بطرف تخت سلیمان و ییلاقات آن حدود نهضت فرمود و در این سال چند
واقعه روی نمود اول واقعهٔ فترت روم است و آن چنان بود که پادشاه انجا
سلطان ایلدرم بایزید خان پسر سلطان محمد خان رومی سه پسر داشت سلطان احمد
و سلیم سلطان و سلطان قرخت و هر یک فرزندان را طرفی از روم داده
قریب سی و سه سال در پادشاهی بسر برده در این سال جماعت ینگچریان بعضی از لشکر
روم اتفاق کردند و ایلدرم بایزید را از سلطنت معزول ساختند و سلطان سلیم خان را
بپادشاهی برداشتند و او بعد از آنکه در سلطنت متمکن شد برادران را بقتل رسانید
و پدرش نیز در این سال وفات یافت بعد از این سلطان سلیم خان در تمامت ممالک
روم تمکن یافت و سلطنت بر وی قرار گرفت دوم در این سال جناب امیر زکریای
وزیر در خراسان وفات یافت و در مشهد مقدس مدفون شد دیگر آنکه نجم ثانی
در این سال با بسیاری از امرا و لشکر از آب آمویه عبور کرد و میرزا بابر که از اولاد
امیر تیمور که پادشاه غزنه بود و حدود هند بمدد آمده باردوی میر نجم
ملحق شد و باتفاق از طریق دربند آهنین گذشته بظاهر قرشی نزول نمودند
و آن شهر را بجنگ گرفته قتل عام و غارت کردند و مولانا بنائی شاعر
از جملهٔ مقتولان آنجاست بعد از تسخیر قرشی از انجا کوچ کرده از حدود بخارا

دکرند

گذشته بپای قلعهٔ غجدوان که تیمور سلطان پسر شیبک خان انجا بود فرود آمدند
عبید سلطان که برادرزادهٔ شیبک خان بود از بخارا بمدد تیمور سلطان آمده ملحق شد
و جانی بیگ نیز با لشکر خود بدیشان پیوست و میان ایشان و میر نجم
جداول آب واسطه بود و بعضی از امرای ذوی الاقتدار صرفهٔ جنگ در این مکان
ندیدند نجم ثانی قبول نکرد و با ارکان در پای حصار غجدوان مقابله نمود
شکست بر غازیان افتاد و نجم ثانی با بسیاری از امرا در این جنگ کشته شدند
و میرزا بابر بجانب غزنه و حدود هندوستان ممالک خود گریخت و خلقی بسیار در وقت
فرار تلف شدند و اموال و اسباب بیشمار در دست ازبک افتاد و تیمور سلطان
و عبید سلطان بخراسان آمدند و تمامی بلاد بهم برآمد و این واقعه روز سه‌شنبه
هفتم رمضان سنهٔ مذکوره روی نمود و حسین بیگ هرات را گذاشته
از راه سیستان بکرمان آمد و چون این خبر در اصفهان که قشلاق همایون بود
بذروهٔ عرض رسید بعضی از امرا را پیش بخراسان فرستادند و فرمان همایون
باحضار لشکرها ممالک محروسه نفاذ شد و در بهار سنهٔ تسع عشر و تسعمایه
بعزم مخالفان از موضع قشلاق نهضت فرموده در زمانی که یورت ساروقمش
از محال شهریار لشکرگاه پادشاه جم اقتدار شد منصب امیر الامرایی که بنجم ثانی

متعلق بود بعالیجناب میر عبد الباقی شفقت فرمودند و منصب صدارت همچنان
بمیر سید شریف شیرازی قرار یافت و او را از شیراز طلب فرمودند و چون
اردوی گردون شکوه بحدود مشهد مقدس رسید تمر سلطان و عبید سلطان که
در هرات بودند از توجه همایون واقف شده بماوراء النهر گریختند و بدالک بیک
دده که صاحب الکار مرد بود وقت فرصت مردم را انداخته گریخته بود او را
جامه زنان در بر و مقنعه نسوان بر سر بر دراز گوش سوار یاد فی جهت
عبرت لشکر گرد اردوی همیون گردانیدند بعد ازین نزول حضرت اعلی در ظاهر هرات
واقع شد و بتجدید ملک خراسان از غبار آشوب مخالفان صافی گشت و حضرت
اعلی در شهر هرات را با توابع بزینیل خان شاملو عنایت فرمودند و شهر بلخ را
ببدیو سلطان روملو ارزانی داشتند و بدولت اقبال بعراق معاودت فرموده
قشلاق در اصفهان کردند و درین قشلاق مبشران دولت مهمیان سعادت
بشارت رسانیدند که آفتاب سلطنت از مطلع اقبال طالع شد و اختر ولایت و هدایت
از افق پادشاهی لامع گشت و در صباح روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجه
سنه مذکوره عرصه عالم از انوار ولادت اعلی حضرت پادشاه زمان سلطان سریر
عدل و احسان خسرو سلیمان مکان وارث تخت سلاطین جهان مخزن اسرار

الهی منبع فیض نامتناهی مهر سپهر شاهنشاهی گوهر درج جلال اتی مظهر ذات لافتی
ظل الله فی الارضین عون الضعفا و غوث العالمین معین السلطنة و الخلافة و الولایة
و الهدایة و العزة و الاقبال ابو المظفر طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه
و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه منور و روشن گشت و جهان ازین
وجود مبارک رشک بهشت برین شد نظم یکی غنچه از باغ شاهی دمید
کزینسان گلی چشم گیتی ندید   حضرت اعلی از شرف و کرامت
این مولود همایون انواع بهجت و شادمانی نمود و اصناف و ارباح دست بهم
آورده و آنحضرت بدولت و اقبال طوی بعظمت فرموده چندگاه از صبح تا
شام انواع ابواب فرح و شادمانی نمود و بر خواص و عوام گشادند و خلایق دست
افشان و پای کوبان قدم بر بساط نشاط نهادند بعد ازین در بهار سنه اثنی عشرین
و تسعمایه سلطان سلیم خان پادشاه روم با جمیع عساکر روم بحدود آذربایجان آمد
این خبر باصفهان بپایه سریر اعلی رسیده تواچیان باحضار لشکر فرمان
دادند و کس بدیار بکر نزد محمد خان استاجلو فرستادند و حکم جهان مطاع صادر شد
که لشکر دیار بکر و آذربایجان باردوی گردون شکوه ملحق شدند و رایات جلال
بعز و اقبال از اصفهان در حرکت آمده متوجه آذربایجان شدند و بعد از طی

منازل و مراحل چون از خدو و خوی و سلماس گذشته بموضعی که آن را چالدران
گویند نزول اجلال فرمودند و محمد خان استاجلو با لشکرهای دیاربکر باردوی
همایون ملحق شدند و پادشاه روم نیز بدولت و سعادت و اقبال و کامرانی
با غازیان بیکران و عساکر بی پایان بدان حدود نزول اجلال فرمودند و در
موضع چالدران حضرت اعلی تعبیه صفوف فرموده میمنه لشکر ظفر قرین را
زیب و زینت داده میسره بمحمد خان استاجلو و امرای دیاربکر سپردند و جناب
میر عبدالباقی را با چند هزار سوار در قلب تعیین فرمودند و سید محمد کمونه و
میر سید شریف را تابع او گردانیدند و بدین ترتیب در اوایل رجب سنه مذکور
با عساکر روم مصاف دادند و از اول صباح تا نماز پیشین بین العسکرین آتش
قتال و جدال اشتعال داشت قریب بهزار کس از طرفین کشته شدند و میر عبدالباقی
و سید محمد کمونه و میر سید شریف و محمد خان استاجلو و سارو پیره قورچی باشی
و خلفا بیک خادم و جمعی کثیر با بسیاری از امرا مقتول گشتند و چون پادشاه روم
عرابها در هم کشیده و زنجیرها بر حوالی آن استوار ساخته بود و در میان آن تحصن جسته
ظفر بر وی مشکل بود و لشکر ظفر اثر از توپ و تفنگ کشته می شدند حضرت اعلی
صلاح در ترک قتال دانسته دست از جنگ باز داشتند و به تبریز رفتند

و چون حضرت

و چون حضرت سلطان سلیم متوجه تبریز گشتند حضرت اعلی از تبریز بجانب دیگر
توجه نمودند و از آنجا بحدود درجزین رفتند و پادشاه جم جاه عالم پناه
سلطان سلیم خان بدولت و اقبال تبریز را بقدوم مسرت لزوم رشک بهشت
برین ساختند و بعد از دو هفته بروم مراجعت فرمودند و در اماسیه روم
قشلاق یافت و حضرت اعلی بعد از آن به تبریز آمدند و قشلاق همایون آنجا
واقع شد بعد از این واقعه منصب امیر الامرایی بچایان سلطان استاجلو تفویض
فرمودند و نظارت دیوان اعلی بخواجه شاه حسین اصفهانی ارزانی داشتند
و رتق و فتق مهام ممالک محروسه و تعیین امرا بر او مفوض بود و او را میرزا
شاه حسین خواندند و منصب صدارت بعالیجناب صدارت و نقابت پناه
امیر جمال الدین محمد استرابادی مقرر شد و هم درین سال مراد بن یعقوب بیک
که در فترت روم بدیاربکر آمده بود بر دست غازیان کشته شد و سر او را
بپای سریر اعلی آوردند و هم درین سال جناب ملک شرف الدین محمود
دیلمی در قزوین وفات یافت و مشار الیه در آخر عمر ترک مناصب و امور دیوانیه
کرده بطاعت و عبادت اشتغال داشت و در آخر سنه احدی و عشرین
و تسعمائه سلطنت بلاد خراسان بنواب کامیاب حضرت شاه دین پناه ابوالمظفر

شاه طهماسب بهادرخان شفقت فرمودند و امیر بیک موصلو را که منصب مهرداری
داشت لله ساختند و بخراسان فرستادند و درهمین سال باز سلطان سلیم خان
بپای قلعه کماخ تشریف آورده آن قلعه را بتصرف گرفت و از انجا بقصد فتح علاء الدوله
ذو القدر بمملکت او فرمودند و او را بقتل رسانیده آن مملکت نیز بتصرف درآورد
و از انجا بشهر پسه توجه فرمودند و قشلاق همایون انجا واقع شد و قشلاق حضرت
اعلی در تبریز شد و در شهور سنه اثنی و عشرین حضرت سلطان سلیم خان پادشاه روم
با سلطان قانصو که پادشاه مصر و شام و حجاز بود جنگ فرموده او را بقتل رسانیدند
و دیار بکر نیز بتصرف درآوردند و در سنه ثلاث و عشرین قشلاق حضرت اعلی
در نخجوان واقع شد و درین سال سلطان سلیم خان پادشاه روم متوجه مصر شدند
و با غلامان مصری مکرر محاربات فرمودند و در آخر نسیم فتح و ظفر بر پرچم
رایات ظفرآیات سلطان سلطان نشان وزید و پادشاه عالیشان روم درین مظفر
گشتند و قشلاق همیون ایشان در مصر واقع شد و در سنه اربع و عشرین
و تسعمایه قشلاق همایون حضرت اعلی در تبریز بود و در سنه خمس و عشرین
و تسعمایه کارکیا سلطان احمد پادشاه گیلان و باج پادشاه رشت نیز بساط
بوسی همیون حضرت اعلی مشرف گشتند و تربیتها یافتند و حضرت اعلی بخشش

بسیار فرمودند و امیره داج بمظفر سلطان ملقب شدند بعد ازین شیخ شاه بن
فرخ یسار پادشاه شیروان نیز بدرگاه فلک اشتباه آمد بعنایات بسیار
مفتخر و سرافراز گشت و درین سال قشلاق در تبریز واقع شد و در سنه
ست و عشرین و تسعمایه قشلاق همایون در اصفهان اتفاق افتاد و درین سال
سلطان سلیم خان پادشاه روم در آن دیار بعلت طاعون برحمت ایزدی
پیوست رحمة الله علیه و پسر رشیدش سلطان سلیمان خان بجای پدر بر سریر
پادشاهی بدولت و سعادت و اقبال متمکن گشت و تخت خانی و سریر سلطانی
بفر همایون ایشان زیب و زینت یافت و در سنه سبع و عشرین و تسعمایه
قشلاق همیون حضرت اعلی در نخجوان واقع شد و درین سال امیر سلطان موصلو
و میر محمد میر یوسف را که سالها شیخ الاسلام هرات بود و در آخر بمنصب امارت
و حکومت رسیده و صاحب طبل و علم گشته در روز چهارشنبه منتصف رجب
بتهمت مخالفت بکشت و در سنه ثمان و عشرین و تسعمایه حضرت شاه دین پناه را
از خراسان طلب کرده دورمش خان شاملو را با شاهزاده سام میرزا بهرات
فرستادند و قشلاق در تبریز بود و درین قشلاق روز سه شنبه بیست و هشتم
یا بیست و نهم جمادی الآخر سنه مذکوره شاه قلی که از خادمان خاص

حضرت اعلی بود میرزا شاه حسین را در دولتخانه تبریز بکشت و بگریخت و بعد از
مدتی بدست افتاده بحسب الفرمان قضا جریان بسیاست رسید و بعد از میرزا
شاه حسین منصب وزارت دیوان بنایب خواجه جلال الدین محمد تبریزی
تفویض فرمودند و در سنه ثلثین و تسعمایه جابان سلطان استاجلو که امیر دیوان
بود و باطوار حسنه و اوصاف مستحسنه اتصاف داشت و پرستش امور بطریق
عدل و انصاف مینمود وفات یافت و جای او به پسرش بایزید سلطان شفقت
فرمودند و او نیز بعد از چند روز در گذشت و منصب امیر الامرایی بدیو سلطان
روملو مقرر شد و حضرت اعلی درین سال بجهت شکار اب بجانب تکلی میل فرموده
و بعد از نیل مقصود مراجعت از انجا در حدود سراب مزاج همایون از اعتدال
باعتلال گرایید چند روز در مرض متمادی شد و اطبای حاذق تشخیص بحصبه کرده بودند
هر چند علاج و سعی بلیغ کردند فایده نکرد و روز بروز خستگی اشتداد می یافت
و چون خطاب داعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
غالب بود و ارواح مقدسه انبیا و ائمه هدی طالب در صباح روز دوشنبه
نوزدهم رجب سنه مذکوره جهان فانی را وداع کرده بسرای جاودانی دم
باقی انتقال فرمودند و حضیار قدس را بر مجالس انس اختیار نمودند انا لله و انا

انا لله وانا الیه راجعون **نظم** دریغ آن شهنشاه صاحب قران
جم تاج بخش ممالک ستان دریغ آنکه دیگر نبیند سپهر
نظیرش در آیینه ماه و مهر و نعش مورد انوار آنحضرت را
در شب سه شنبه بیستم ماه مذکور مصحوب جناب سیادت مآب امیر جمال الدین صدر
بدار الارشاد اردبیل فرستادند و در حظیره مقدسه صفویه مدفون ساختند
عمر شریفش سی و هشت سال بود و مدت سلطنتش بیست و چهار سال حضرت اعلی
شکار دوست بودند و در فصول اربعه در گرما و سرما هرگز از آن شغل
خالی نبودند و در حق سادات و اهالی و علما و فضلا پیوسته انعام و اکرام
سیورغال بسیار بدیشان و سایر طبقات ارزانی داشته اند و در فقرا بدیده
شفقت نظر کرده و مرتبه انکس چرخ اثیر و فلک تیر رسید و زبان
حال این بیت گفته **نظم** ز خاک پای تو هر ذره که بر خیزد
ز آسمان رود و کار آفتاب کند و آنحضرت چهار پسر نامدار داشتند
اول نواب کامیاب پادشاه عالمپناه ابو المظفر شاه طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه
و سلطانه است که نظام کار جهان و بقاء نوع انسان بوجود اشرف و عنصر الطف
آنحضرت منوط و مربوط است بعد ازین هر جا که شاه عالمپناه گفته می شود

مردان حضرتست دوم نواب کامرانی ابو الغازی القاس میرزاست که حالا
سلطنت شروان حیث الفرمان قضا جریان تعلق بدو دارد سیم نواب ابو النصر
سام میرزاست که سابق وزری بشرف خدمت حضرت شاه عالم پناه مشرف و سعید است
ولادت آنحضرت روز سه شنبه بیست و یکم شعبان سنه ثلاث و عشرین و تسعمایه
چهارم نواب جهانبانی ابو الفتح بهرام میرزاست و آن حضرت برادر اعیانی
نواب کامیابست و در نظر کیمیا اثر نواب کامیاب اعلی بسیار معزز و معتبرست
و شمه از صفات جلال ایشان در دیباچه این کتاب که بنام خجسته فرجام
آنحضرت مؤلف و مرتب گشته ایراد یافته است و حق سبحانه و تعالی نواب
جهانبانی را چهار پسر کرامت فرموده اول سلطان حسن دوم سلطان حسین که
از نواب کامیاب شاه عالمپناه شرف قبول بفرزندی یافته است و او در پیش خود
خوانده اند سیم میرزا سلطان ابراهیم چهارم میرزا بدیع الزمان ذکر جلوس
نواب کامیاب اشرف اعلی حضرت شاه عالمپناه ابو المظفر شاه طهماسب
بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه بر تخت سلطنت ایران امروز مظهر آیات
ربانی و مجمع عنایات سبحانی شرف گوهر بنی آدم و روشنی دیده اهل عالم
و خلاصه ایجاد و تکوین و صورت رحمة رب العالمین و مطلع انوار الهی و مصدر

الطاف نامتناهی نواب کامیاب اشرف اعلی پادشاهی است و آن حضرت پادشاهیست
که پیرایه سلطنت صوری و سرمایه سلطنه معنوی ساخته ذات ملک صفاتش جامع
اصناف فضایل و کمالات و منبع انواع علوم و موصل مکرمات است نظم

هم ولایت در نسب هم پادشاهی در حسب — کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری
آب دانش را اگر در مجلسش حاضر کنند — از میان هر دو بر دارد دو گوشش در دری

شاهنشاهیست که با وجود جمعیت اسباب سلطنت و کامرانی در حداثت سن و عنفوان
جوانی یک لحظه اوقات قدسی ساعاتش بملاعب و ملاهی نگذشته بلکه روزگار سعادت
آثارش بعد از ادای طاعات و مفترضات صرف غمخواری جهان و جهانیان گشته است
چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم نظم عجب مدار که آب حیات از و بچکد
آثار عدل و سیاست و انوار عاطفت و مرحمت آن حضرت در کل عالم
منتشر گشته و اوصاف جلال و نعوت کمالش در اقطار آفاق ظاهر و باهر شده
و معاقد دین و دنیا از پیوند سلطنة او انتظام یافته و قواعد ملک و ملت
از شوکت و هیبت او آرام پذیرفته و اعلام اسلام و شعایر شرایع نبویت
و تربیت او از کنگره کیوان گذشته و بنیان ظلم و عدوان بیمن صلابت و
مهابت او بالکلیه منقلع گشته نظم این چنین سایه سایه حق است

این چنین پایه پایه حق است — شکر او واجب است در همه حال
زانکه او نعمتیست متعال — ارتفاعدار منقبت و معارج مرتبت

سادات که بشرف قل لا اسئلکم علیه اجراً الّا المودّة فی القربی
مشرف اند بر ذمّهٔ همت خسروانه واجب فرموده و تربیت ارباب علم و فضل
و تقویت اصحاب نقل و عقل بر همت پادشاهانه لازم نموده لاجرم عامّهٔ
افراد نوع انسان در مهاد امن و امان بعد از اوامر ملک دیان از صمیم قلب
و حریم جان دست نیاز بدعا بر داشته می گویند نظم

یا رب تو بر این سایهٔ یزدانی را — میدار که بهر جهانبانی را
دائم ز کنف عاطفت خویشش دار — این حامی حوزهٔ مسلمانی را

اهتمام و غدغن آن حضرت در متابعت فرمان الهی بتخصیص در قلع و قمع مناهی
و ملاهی بمرتبه ایست که در ممالک محروسه هیچکس را یارای آن نیست که نام مسکرات
بر زبان تواند آورد و شراب چون کبریت احمر در عالم معدوم است و صهبا
مانند کیمیا نا موجود نظم اسم می خورند چنان بر دست شمس کاخر آن
نیم شب بر روی گردون سرنگون دارند طاس و بالجمله حضرت شاه
عالمپناه بعد از پدر نامدار جم قدار بحکم ولایت عهد و اتفاق جمیع امرا

و اعیان لشکر روز دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و تسعمایه نظم

بساعتی که تفاخر کنند بدان انجم — بطالعی که تولا کنند بدان تقویم

مسند پادشاهی و سریر شاهنشاهی را بفر ذات همایون صفات مشرف ساخت
و همای معدلت آنحضرت سایهٔ سعادت بر سر جهانیان انداخت منشی لطف حمایی
منشور انّا جعلناک خلیفةً فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام همایون
انش فرمود و کاتب مرحمت بر دیوان آیه و رفعناه مکاناً علیاً طغرای اقبال
پادشاهی و عنوان احکام شاهنشاهی گردانید آثار ما یفتح الله للناس
من رحمةٍ فلا ممسک لها بر عالمیان واضح و لایح گشت و انوار الحمد لله الذی
فضّلنا علی کثیر من عباده المؤمنین بر همگنان لامع و ساطع شد اهل عالم از
بشارت این جلوس بکرم انتظام عقود خلافت و استحکام عهود سلطنت را
بدعاگویی مسالمه نمودند و جهان در کنف امن و امان قرار گرفت و روی
منابر و وجوه دنانیر بالقاب همایون زیب و زینت گرفت و پیر دنیا خود بلسان
حال گفت نظم سوای مهر توانی را مفیدتر ز غذا
حروف نام تو زر را شگرف تر ز عیار — و از آن تاریخ که عالم از انوار آفتاب
سلطنت و پادشاهی آنحضرت نور و ضیا یافته تا امروز که بیستم ذی حجه سنه

درین مختصرات کنجد اگر توفیق رفیق شود داعیه چنان است که بعضی
ازان در کتابی مفرد مبین گردد ان شاء الله تعالی چون عادت مؤلفان
و مورخان در تقدیم و تاخیر ذکر پادشاهان بر حسب ترتیب زمان است
پس برین نسق متبع اکابر ماضی نموده این کتاب را به پایان نشانه از حالات
نواب کامیاب اشرف اعلی بر سبیل ایجاز و دعاء دوام دولت روز افزون
مسکة الختام گردانید نظم الا تا نوا فضل ز فیاض جود

بریزد همواره فیض وجود — دل پاک شه قابل راز باد
در فیض بر خاطرش باز باد — سپهر شکوه جهان جهانش بکام
دعاگوی او انس و جان والسلام — تمت الکتاب بعون الملک

الوهاب علی ید اضعف العباد ضیائی کاتب
فی تاریخ سلخ شهر ذی قعده
سنه ست والف

م م م
م م م